

علم و جامعه



سال چهارم شماره ۲۸ شهریورماه ۱۳۶۲

جنبش تنباکو.....دکتره ا.مزدک
نگاهی تازه به شرکتهای چند ملیتی.....دکتر اینار
نظام آسیائی در ایران.....محمود صابر
چارتیست هادکتر ناصر طهماسبی
تشکیلات ایل فشقائی.....دکتر روحانی
تریون آزاد.....منصور فرهنگ
سری لاتکا و حوادث اخیردکتر ناصر طهماسبی
شوق شهادت اسخنی با ساعدی.....دکترم. عارف
ترازنامه انقلاب نیکاراگوئهنهاد نیرومند
داستان.....الف.ر.مرد
طرح هابیژن اسدی پور

عالم و جهان

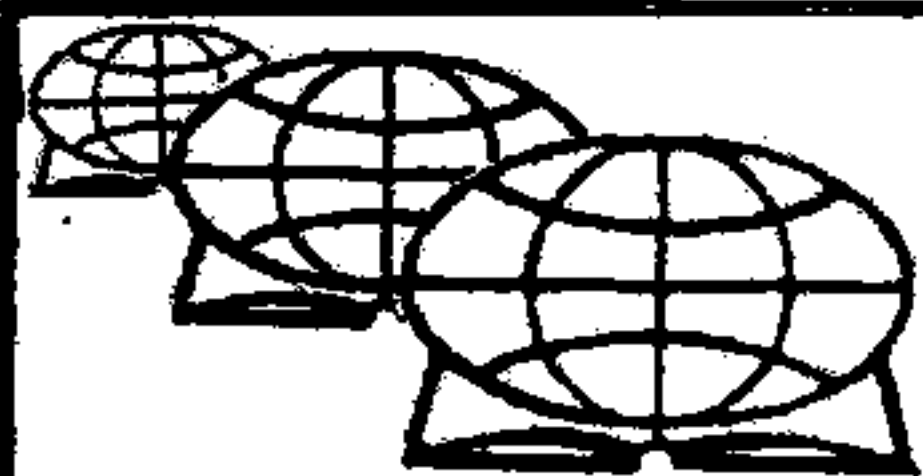


سال چهارم شماره ۲۸ شهریورماه ۱۳۹۲

جنبش تنباکو..... دکتره. ا. مزدک
نگاهی تازه به شرکت‌های چند ملیتی..... دکتر ایثار
نظام آسیائی در ایران..... محمود صابر
چارتیست‌ها دکتر ناصر طهماسبی
تشکیلات ایل قشقائی دکتر روحانی
تربون آزاد..... منصور فرهنگ
سری لانکا و حوادث اخیر دکتر ناصر طهماسبی
شوق شهادت اسخنی با ساعدی..... دکترم. عارف
ترازنامه انقلاب نیکاراگوئه نبال نیرومند
داستان..... الف. ر. مرد
طرح‌ها بیژن اسدی پور

در این شماره:

۲	جنبش تنباکو.....دکتر ا. مزدک
۱۱	نگاهی تازه به شرکت‌های چند ملیتی.....دکتر ایشار
۱۹	نظام آسیائی در ایران.....محمود صابر
۲۸	چارتیست‌ها.....دکتر ناصر طهماسبی
۳۳	تشکیلات ایل قشقائی.....دکتر ر. روحانی
۳۸	تربیون آزاد.....منصور فرهنگ
۴۸	سری لاتکا و حوادث اخیر.....دکتر ناصر طهماسبی
۵۲	شوق شهادت سخنی با ساعدی.....دکتر م. عارف
۵۶	ترازنامه انقلاب نیکاراگوئه.....نهاد نیرومند
۶۳	داستان.....الف. ر. مرد
۶۹	طرح‌ها.....بیژن اسدی پور



علم و جامعه

NO.28 SEPTEMBER 1983

سال چهارم، شماره ۲۸ شهریورماه ۱۳۶۲

EDITOR: DR. NASSER TAHMASSEBI

مدیر: دکتر ناصر طهماسبی

TECHNICAL DIRECTOR : AMIR H. MANAVI

امور فنی: امیر معنوی

PERSIAN JOURNAL FOR
SCIENCE AND SOCIETY

محل انتشار: واشنگتن

P.O. BOX 7353
ALEXANDRIA, VA., 22307

تک شماره ۲/۵ دلار

اشتراک یکساله برای آمریکا (۲ شماره) ۲۵ دلار سایر کشورها ۳۲ دلار

به دانشجویان ۲۰ درصد تخفیف داده میشود

• مطالب نامیضاء الزاماً دیدگاههای «علم و جامعه» را منعکس نمی‌کند

تغییر آدرس عوداً اطلاع دهید

نویسندگان، مترجمین، شعرا و هنرمندانی که تا کنون با علم و جامعه همکاری کرده اند:

نغمه علی نژاد، محمد اقتداری، دکتر ایشار، دکتر ر. روحانی، دکتر مهین زندی، سعید آزاد نیا، سعید روشن، دکتر حسن زواره‌ای، دکتر ناصر فرهنگ، فرد هالیدی، پرفسور توماس ریگس، کوین اندرسن، محمود، پرستو، نادر، پشوتن، دکتر جواد صالحی اصفهانی، پرفسور شاپور رواسانی، دکتر فریدون کشاورز، دکتر علی اصغر حاج سید جواد، الف. ر. مرد، مهران مهدوی، دکتر ا. ه. مزدک، بهاره سروش، دکتر ه. آگاه، م. آرمان، عتیق آشتیانی، مسعود امینی، امیر معنوی، مینو خاکی، ایرج، دکتر ا. رنجبر، نعمت میرزا زاده (م. آرم) ، ارد شیر محمص، بیژن اسدی پور، صمد، نیکزاد نجومی، ن. رها، فرید، محمد حسین حبیبی، مسعود جاوید، سیمین رویانیان، هوشنگ کیوان، دکتر عارف، لیلی زنگنه، حمید ر. رستم پور زال، م. ع. کاوه، دکتر پارسا بناب، ن. آزاد، مهرداد رنجبران، مصطفی بامشاد، نهاد نیرومند، محمود صابر، دکتر منصور فرهنگ، علی احمدی



جنبش تنباکو

علل جنبش تنباکو و نقش طبقات در آن

۱- مقدمه

هم زمان با فروپاشی تدریجی نظام ماقبل سرمایه‌داری در ایران، خصوصاً در نیمه دوم قرن نوزدهم، مبارزات طبقاتی نیز جان تازه‌ای گرفت. یکی از ویژه‌گیهای این مبارزات خصلت ضد استبدادی - ضد امپریالیستی آنها بود. آرایش طبقاتی این مبارزات را می‌توان بشرح زیر خلاصه کرد: در یک طرف نیروهای مسلط ماقبل سرمایه‌داری با متحدین - امپریالیستی (یا کلینالیستی) شان قرار داشتند و در طرف دیگر طبقات متوسط شهری به‌مراه متحدین شان که مرکب از بخش‌هایی از بورژوازی نوپای ایران (که عمدتاً تجاری بود) و طبقات فقیر شهری و روستایی بود. علیرغم این خصوصیت‌عام، مبارزات طبقاتی متعددی که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران در گرفت، از لحاظ فرم و مضمون دارای - ویژه‌گیهای خاص خودشان بودند. یکی از این مبارزات جنبش تنباکو بود که مقاله حاضر به تشریح آن خواهد پرداخت. مطالعه مجدد جنبش تنباکو از این لحاظ حائز اهمیت است که این جنبش تشابهات زیادی با انقلاب ۱۹۷۹ ایران دارد. از عمده‌ترین این تشابهات نقش نیروهای مذهبی در هر دو این انقلابات است.

برای تشریح علمی و درک دقیق‌تر جنبش تنباکو آن را باید در بستر اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیکی‌اش مطالعه کرد و به نقد کشید. لکن در مقاله حاضر، بعلمت‌محدود و بیتفصا، امکان تشریح مفصل این بسترها وجود ندارد. آنچه در زیر عنوان مقدمه‌ای بر جنبش تنباکو خواهد آمد شرح مختصری از عام‌ترین گرایش‌ات توسعه‌جامعه ایران در قرن نوزدهم یعنی در سالهای مرحله مقدماتی گذر از نظام ماقبل سرمایه‌داری به سرمایه‌داری مانوفاکتوری در ایران است که امیدواریم، حداقل در همین حد عام، معرف وضعیت زیربنایی و روبنایی جامعه ایران در مقطع جنبش تنباکو باشد.



الف - پروسه کم رشدی وابسته

از لحاظ اقتصادی، علیرغم فعالیت شدید نیروهای بازدارنده، مرتجعین ماقبل سرمایه‌داری و امپریالیست‌ها بطور ویژه، نیروهای تولیدی ایران - کرچه در سطحی خیلی محدود - رشد کردند. برای نمونه نرخ رشد متوسط سالانه جمعیت ایران در بین سالهای ۱۸۱۲ و ۱۹۱۲ در حدود ۷۶ درصد بود^۱. پروسه شهرک‌رایی (URBANIZATION) هم بین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۹۲۱ نرخ رشد متوسطی در حدود ۱/۶۴ درصد در سال داشت. این نرخ رشد بین سالهای ۱۸۶۷ و ۱۹۰۰ حتی از رقم بالا هم بیشتر بود^۲. سیستم راه و مکاتبات بیرونی، خصوصاً تلگراف، نیز گسترش قابل ملاحظه‌ای یافت و ایران را تا حدودی در سیستم جهانی سرمایه‌داری آن زمان اینتگره می‌کرد^۳. نیروهای تولیدی در بخش کشاورزی کمتر از نیروهای تولیدی در سایر بخش‌های اقتصادی رشد کردند و اندک رشدی هم که نشان دادند عمدتاً بعلمت گسترش کشت محصولات پولی‌صادراتی بود. برای نمونه تولید کشاورزی ایران در ظرف ۹۰ سال (از ۱۸۰۰ تا ۱۸۹۰) کمتر از ۲/۵ برابر رشد کرد (از ۱۱۳۳۳۳۰۰ به ۲۷۴۰۶۶۰۰ تومان) و در همین فاصله مالیات دولت تقریباً سه برابر شد^۴.

رشد نیروهای تولیدی در بخش صنعت نیز قابل توجه بود. در واقع بین سالهای ۱۸۵۰ و ۱۹۲۵ دهها مانوفاکتور با تجهیزات مدرن (در مقایسه با تکنولوژی آنوقت) در تهران و شهرستانها احداث گردید. صورت تعدادی از این مانوفاکتورها بقرار زیر است: در حدود ۱۶ تا ۱۸ کارخانه ریسندگی و بافندگی، ۸ کارخانه تولید الکتریسیته یا روشنایی با گاز، ۴ کارخانه شیشه بری و شیشه سازی، ۳ یا ۴ کارخانه کاغذ سازی، ۲ یا ۳ کارخانه قند، بیش از ۵ کارخانه سازنده لوازم و تجهیزات ارتشی، ۳ کارخانه کبریت‌سازی، ۴ کارخانه آجر سازی، ۲ کارخانه چینی‌سازی، تعداد زیادی کارخانه قالی بافی، ریخته‌گری، شمع سازی، زیتون‌کشی، صابون سازی، طناب‌کشی و دهها کارخانه کوچک و کارگاه دیگر^۵. رشد رشته‌های دیگر صنعت صادراتی نظیر معادن، صنایع جنگلی و شیلات نیز اگرچه اندک ولی قابل ملاحظه بود. در میان این رشته‌ها رشد معادن کمتر و شیلات بیشتر بود.

همزمان با رشد نسبی نیروهای تولیدی در بخش‌های کشاورزی و صنعت، بخش‌های تجارت و خدمات نیز رشد کردند. برای نمونه بین سالهای ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۲ بیش از ۱۳ تجارتخانه و صرافی بزرگ و تعدادی بانک در ایران احداث گردیدند. این تعداد سواى تجارتخانه‌ها و صرافی‌های کوچک متعددی است که در طی این دوره در ایران، بویژه در تهران، احداث گردیدند^۶. تجارت خارجی ایران در همین فاصله تقریباً ۴ برابر شد. بحث ما درباره رشد نیروهای مولده در بخش اقتصادی ایران نباید این شبهه را بوجود بیاورد که پس ایران در مقطع قرن بیستم کشوری پیشرفته و یا در حال پیشرفت اقتصادی بوده است. واقعیت البته غیر از این است. آنچه مسلم است نیروهای مولده ایران، شامل نیروهای انسانی و بخش‌های صنعتی و ابزار تولید، رشد کمی قابل توجهی نکردند. اما در مقطع قرن بیستم، بجز نیروی انسانی کشور که هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در حال پیشرفت بود، سایر نیروهای مولده بعلمت پس روی تدریجی کمی، عمدتاً بدلیل کارشکنی‌ها و خراب کاری‌های نیروهای استبداد ماقبل سرمایه‌داری و امپریالیست‌ها،



نه تنها تغییر کیفی چندانی نکردند بلکه اندک رشد و توسعه آنها نیز بی شکل و محتوا و ناموزون شد. چنین پروسه رشدی البته نمی توانست به چیزی جز کم رشدی وابسته منتهی گردد.

پروسه کم رشدی وابسته ریشه خود را در ویژه گی پروسه انباشت اولیه در ایران داشت. از یک طرف این پروسه ثروت هنگفتی را در دست بورژوازی عمدتاً تجاری نویسنده انباشت کرد و از طرف دیگر همین پروسه دهها هزار انسان تهیدست آفرید. لکن بخش قابل ملاحظه ای از ثروت هنگفت بورژوازی عمدتاً تجاری نوپا، علیرغم شرایط مساعد اقتصادی برای انباشت در بخش صنعت - نظیر قیمت های بالا، مزد و مواجب پائین، مالیات ناچیز و بازار داخلی مناسب - در راه صنعتی کردن کشور براه نیافتاد و آن بخش هم که در این راه بکار گرفته شد، در اثر خراب کاریها و تضییقات نیروهای ماقبل سرمایه داری شامل دولت استبدادی و امپریالیست ها، موفقیتی بدست نیاورد و بزودی این بخش را ترک کرده، مثل بخش اعظم این ثروت های هنگفت، به فعالیت های نظیر تجارت خارجی، تولید محصولات صادراتی پولی، زمین بازی، خدمات و نظایر اینها روی آورد. ^۷ بدین طریق، بخش اعظم بورژوازی نوپای ایران بلافاصله، قبل از اینکه واقعا بشکوفد، در چنگال نیروهای ماقبل سرمایه داری و امپریالیستی افتاد و وابسته به آنها گردید و الزاماً وارد ساخت و پیاخت های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی با آنها شد و در مبارزه طبقاتی در کنار این نیروها جای گرفت. نتیجه دیگر انتقال سرمایه در حال انباشت بورژوازی نوپا از بخش صنعت به بخش تجارت و خدمات این بود که اقشار تهیدستی که در پروسه انباشت آفریده شده بودند بجای اینکه تبدیل به کارگران صنعتی و تولیدی گردند به مشتی گدا و فقیر و لمپن تبدیل گردیدند که یا در پی کسب کار و نان هزار هزار راهی کشورهای همسایه گردیدند و یا در شهرهای ایران بیتوته کردند و در مبارزات طبقاتی شرکت جستند. ^۸ بخش اعظم این نیروها در صفوف نیروهای مخالف استعمار و استبداد قرار گرفتند و بخش لمپن این جماعت نیز به ابزار سرکوب آفرینندگان خودشان یعنی ملاکین، بخش وابسته بورژوازی، و امپریالیست ها تبدیل شدند.

باین دلایل و دلایل دیگری که در این جا مطرح نگردیده اند، و علیرغم اینکه نیروهای تولیدی ایران در مقطع قرن بیستم در حال رشد بودند، سیستم اقتصادی - اجتماعی ایران همچنان عقب افتاده باقی ماند و وابسته گردید.

ب - نقش دولت مستبد ماقبل سرمایه داری

در این میان نقش دولت مستبد ماقبل سرمایه داری از دوگانگی ویژه ای برخوردار بود. از یک طرف خصلت های ظالمانه و فاسد دستگا ههای دولتی و د ولت مردان مانع پیشرفت نیروهای تولیدی میشد و از طرف دیگر رشد نیروهای تولیدی و تغییر در زیر بنای اقتصادی جامعه، دولت مستبد ماقبل سرمایه داری را مجبور به انجام پاره ای رفرم در دستگا ههای اداری و غیر اداری دولتی کرد که الزاماً مورد مخالفت و اعتراض شدید نیروهای مرتجع ماقبل سرمایه داری و بخشی از امپریالیست ها (مثلاً روسیه تزاری) قرار می گرفت. ^۹ با وجود این، پاره ای از رفرمهای مورد نیاز (مخصوصاً در زمان ناصرالدین شاه) معمول و موجب تغییرات عمده ای در ارتش، دستگا ههای اداری، سازمانهای قضائی، و موسسات آموزشی شدند. بعلاوه، این رفرمها در بالا بردن سطح کیفی نیروهای انسانی



موثر افتادند و باعث افزایش آگاهی اجتماعی و شکل گرفتن یک قشر روشنفکر گردیدند. این تغییرات بنوبه خود به ارتقاء سطح مبارزات آید ثولوژیکی ای که در اواخر سالهای قرن نوزدهم در ایران بین نیروهای متضاد اجتماعی در گرفت کمک موثر کرد. مضمون اصلی این مبارزات آید ثولوژیکی، قانون، نظم، امنیت اجتماعی، آزادی، برابری اقتصادی و سیاسی، عدالت اجتماعی، استقلال ملی و نظایر اینها بود. این خواستها هنوز هم بعد از حدود یک قرن عملی نشده اند. مبارزه برای استقلال ملی متوجه نیروهای امپریالیستی و مبارزه برای سایبر خواستهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی متوجه دولت مستبد ماقبل سرمایه داری و متحدین مرتجع آن بود. این بود که مضمون مبارزات آید ثولوژیکی جاری در اواخر قرن نوزدهم عمدتاً ضد استبدادی، ضد امپریالیستی، و ضد نظام ماقبل سرمایه داری حاکم در ایران بود.

ج - نقش نیروهای امپریالیستی (یا کلینالیستی)

نقش امپریالیستها نیز مانند نقش دولت مستبد ماقبل سرمایه داری دوگانه و متضاد بود. از یکطرف این نیروها با نفوذ باصطلاح " صلح آمیز" و قهر آمیز و با تکیه بر حمایت نیروهای مرتجع ماقبل سرمایه داری و وابسته داخلی معاهده های سیاسی و تجاری متعددی را بر ایران تحمیل کردند که از نظر سیاسی ایران را تضعیف و از نظر اقتصادی باعث عقب ماندگی و وابستگی آن شد. اما مضافاً اینکه نیروهای امپریالیستی بر اساس اتحادشان با نیروهای مرتجع ماقبل سرمایه داری و وابسته داخلی موفق به دریافت امتیازات متعددی - برای استثمار منابع اقتصادی توسعه یافته و توسعه نیافته ایران شدند و در مقابل، برای خوشنودی و حفظ متحدین خود، به آنها رشوه، هدایا و وام (قرضه های دولتی) پرداختند که باز پرداخت این قروض و بهره آنها نیز بر بار مالیات های قانونی و غیر قانونی متعددی که از توده ها با زور دریافت میگردد افزوده شد. توده های ایران، بنابراین، نه تنها بخشی از منابع درآمد اقتصادی خود را طی امتیازات داده شده به امپریالیستها از دست می دادند بلکه دقیقاً بهمین دلیل که این منابع را از دست داده بودند، مجبور به پرداخت جریمه نیز بودند. این وضعیت نمی توانست نتیجه ای جز فلاکت زده گی و فقر بیشتر برای توده های شهری و روستائی ایران داشته باشد. لکن هرچه توده ها بیشتر تحت فشار و ظلم قرار گرفتند همانقدر بیشتر ضد امپریالیست و ضد دولت مستبد ماقبل سرمایه داری شدند. بعبارت دیگر امپریالیستها دائماً بر تعداد دشمنان طبقاتی خود در ایران می افزودند و موجب مستحکم تر شدن صفوف آنان می شدند. از طرف دیگر فعالیت امپریالیستها موجب رشد نیروهای مولده و ارتقاء سطح آگاهی طبقات اجتماعی ایران گردیده و بدینوسیله دشمنان خود را هر چه بیشتر تقویت کردند. برای نمونه بیاد داشته باشیم که سیستم راه و ارتباطات ایران توسط امپریالیستها ساخته شد و باز هم بیاد بیاوریم که تلگراف در جنبش مشروطیت چه نقش عمده ای را بازی کرد.

بطور خلاصه، نیروهای تولیدی ایران که در سالهای نیمه دوم قرن نوزدهم در حال رشد بودند، بعلت خصلت نفارتگرانه دولت مستبد ماقبل سرمایه داری و خراب کاریها و کار شکنی های نیروهای امپریالیستی، خصوصاً در دهه های آخر قرن نوزدهم، از توسعه بیشتر باز داشته شدند و جلوی رشد کیفی آنها، جز در مورد نیروهای انسانی، گرفته شد. بعبارت دیگر روابط تولیدی ماقبل سرمایه داری حاکم بر جامعه ایران و دخالت های امپریالیستها در امور داخلی آن، موجب توقف رشد نیروهای تولیدی ایران می گردید، برای آنکه این



نیروها به رشد خود ادامه دهند و به شکوفایی برسند مبارزه علیه این روابط و نیروهای امپریالیستی و مرتجع ماقبل سرمایه‌داری محافظ آنها غیر قابل اجتناب می‌شد. دقیقاً به همین دلیل مبارزات طبقاتی در ایران در سالهای نیمه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دارای مضمون بورژوا دموکراتیک و ملی بودند. یعنی هم ضد دولت مستبد ماقبل سرمایه‌داری بودند، هم ضد سیستم ماقبل سرمایه‌داری حاکم و هم ضد امپریالیست‌ها.

۲- دوره بندی مبارزات طبقاتی در ایران در سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۱

قبل از اینکه وارد بحث اصلی مان درباره جنبش تنباکو بشویم، و برای اینکه جایگاه این جنبش در میان سایر جنبش‌های ضد استبداد ماقبل سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی مردم ایران مشخص تر شود، مبارزات طبقاتی در بین سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۹۲۱ را، با توجه به فرم و مضمون آنها، به سه دوره مشخص تقسیم کرده، ویژه‌گیهای هر دوره را مختصراً تشریح می‌کنیم. ۱۱

الف- دوره اول ۱۸۰۰ - ۱۸۹۰

دوره اول: دوره شکل‌گیری مبارزات ضد استبداد ماقبل سرمایه‌داری و ضد امپریالیستی مردم ایران بود. در ابتدای این دوره مبارزات طبقاتی در ایران تحت الشعاع جنگهای "فتودالی" بین کشورهای ایران و روسیه تزاری بود. لکن بعد از شکست ایران در این جنگها، تضاد های داخلی اوج تازه‌ای گرفت و مبارزات داخلی وجه غالب گردید. در اواخر این دوره مبارزه علیه دولت مستبد ماقبل سرمایه‌داری عمده گردید در حالیکه مبارزه علیه امپریالیست‌ها هنوز بطور جنبی مطرح بود و داشت شکل می‌گرفت. مشخصه دیگر مبارزات این دوره حمله آنها به و یا انتقادشان از مذهب شیعه بعنوان مذهب رسمی دولت مستبد ماقبل سرمایه‌داری بود (مثلاً جنبش بابی‌ها). رهبران مذهبی هم، به بهانه حفظ مذهب رسمی از گزند "کفار" هرچه بیشتر به دولت مستبد ماقبل سرمایه‌داری نزدیک شدند و با کمک مستقیم این دولت به سرکوبی نیروهای مردمی پرداختند. اتحاد مشروط علمای شیعه با امیر کبیر برای سرکوبی خونین بابی‌ها از این نمونه است. اتحاد علما و امیر کبیر مشروط بود چرا که آنها از فرمهای امیر کبیر دل خوشی نداشتند و بعدها تیشه به ریشه امیر زدند. ۱۲

از اهم مبارزات این دوره جنبش بابی‌ها بود که مشخصاً خصالت ضد استبدادی و ضد نظام ماقبل سرمایه‌داری داشت و با استفاده از ایدئولوژی جدیدی اساسی ایدئولوژیک دولت ماقبل سرمایه‌داری یعنی مذهب شیعه را مورد سؤال جدی قرار می‌داد. این جنبش اولین جنبش توده‌ای و سراسری (ملی) ایران بود. جنبش بابی‌ها هم چنین از خونین‌ترین جنبش‌های قرن نوزدهم ایران بشمار می‌رفت و از نظر ایدئولوژیک از مترقی‌ترین این جنبش‌ها بود.

از میان سایر مبارزات طبقاتی عمده این دوره می‌توان از جنگهای دائمی و متعدد بین طبقات حاکم ماقبل سرمایه‌داری بر سر قدرت و ولتی، از شورش‌های متعدد فقرا و گرسنگان شهرهای ایران بخاطر "نان" و از قیام‌ها یا "جنگهای داخلی" ضد استبداد در مناطق شهری ایران نام برد.

در اواخر این دوره، مبارزه بر ضد استبداد شکل جنبشی فرمیستی - روشنفکری



به خود گرفت که شعارهای اساسی آن قانون، نظم، آزادی، امنیت اجتماعی، عدالت اجتماعی و نظایر اینها بود. این جنبش، همانطور که از شعارهایش پیداست، عمدتاً خواست‌های بورژوازی نوپای ملی ایران را مطرح می‌کرد و حضور این طبقه نوپا را در ایران اعلام می‌داشت. جنبش رفرمیستی بورژوازی نوپای ایران که عمدتاً توسط ملک‌خان و یاران او رهبری میشد قادر به واقعیت‌بخشیدن به شعارهای خود نشد. معهداً روشنگریهای این جنبش تأثیر عمیقی بر روی مبارزات بعدی در ایران گذاشت.

ب - دوره دوم ۱۸۹۱ - ۱۹۱۱

دوره دوم را بحق " دوره انقلابی " نامیده‌اند. مبارزات طبقاتی در این دوره با جنبش تنباکو شروع شده با انقلاب مشروطیت به اوج خود رسید، و با دخالتهای نظامی روسیه تزاری و بریتانیای امپریالیستی در سال ۱۹۱۱ علیه نیروهای انقلابی و دمکرات ایران، پایان پذیرفت. در فاصله بین جنبش تنباکو (۱۸۹۱ - ۱۸۹۲) انقلاب مشروطیت (۱۹۰۶) مبارزات عدیده دیگری نیز در ایران بوقوع پیوست که از اهم آنها شورش‌های متعددی در گرسنگان شهری برای " نان "، مبارزات ایدئولوژیکی " لیبرالها " و ناسیونالیستهای ایران علیه حکومت ضد قانون و مستبد قاجار و متحدین آن، تشکیل " جوامع سری " متعدد، و مبارزه برای تشکیل انواع دیگر سازمانهای انقلابی و خلقی بود، پراهمیتترین این مبارزات، اما، بلافاصله بعد از انقلاب مشروطیت در ایران بوقوع پیوست و تا سال ۱۹۱۱ بطور مداوم ادامه داشت. این دوره مشخصاً دوره مبارزات مسلحانه طبقات متوسط شهری و متحدین آنها علیه محمد علی میرزای مستبد و متحدین مرتجع داخلی، تزاریستی و امپریالیستی اش - بود.

از ویژگیهای مبارزات طبقاتی در دوره دوم خصلت بورژوا - دمکراتیک آنها بود. بعلاوه برعکس دوره اول که طی آن مبارزه بر علیه امپریالیست‌ها هنوز شکل جنبی داشت، در دوره دوم این خصلت نیز ارتقاء یافت و در مواردی حتی عمده گردید. معهداً مضمون اصلی مبارزات این دوره، ضد استبداد ماقبل سرمایه‌داری باقی ماند و این مضمون بیش از پیش تشدید شد.

از ویژگی دیگر جنبش‌های این دوره نقش فعال بخشی از علما و رهبران دینی در مبارزات سالهای اولیه و میانه این دوره بود. این رهبران که در دوره قبلی از متحدین دولت مستبد ماقبل سرمایه‌داری بشمار می‌رفتند و در اکثر موارد رو در روی توده‌های ستم زده و استثمار شده قرار می‌گرفتند، کم‌کم از دولت استبدادی قاجار دور شده و خود را به مخالفین آن نزدیک کردند. این تغییر موضع علمای دینی سه دلیل عمده داشت. عمده‌ترین این دلایل رفرمهای اداری، قضائی، آموزشی و غیره‌ای بود که در دوره حکومت ناصرالدین شاه، بمنظور هماهنگ کردن روبنای سیاسی با زیربنای اقتصادی در حال تحول، و تحت فشار ایدئولوژیکی روشنفکران ایران و با پشتیبانی دولت‌های اروپائی (غیر از روس تزاری) در ایران انجام می‌گرفت. این رفرمها عمدتاً تمایل به غیر مذهبی کردن جامعه ایران داشتند و دائماً حیطه قدرت علما و رهبران دینی را محدود می‌ساختند. دلیل عمده دیگر تغییر موضع علمای دینی، وحشت آنان از گسترش روز افزون مبارزات توده‌ها و نیروهای دمکراتیک و انقلابی علیه حکومت مستبد ماقبل سرمایه‌داری و متحدین مرتجع آن بود. سومین دلیل عمده این تغییر موضع را می‌توان رشد تضاد فرهنگی بین نیروهای مذهبی و نیروهای " خارجی "



که "مسلمان" نبودند و معمولا "کفار" خوانده میشدند دانست. بهر دلیلی که بود، بخشی از علما و رهبران دینی از دولت استبدادی بریده و به صفوف توده‌ها پیوستند و در مبارزات ضد استبدادی و ضد امپریالیستی سالهای اولیه تا میانه دوره دوم نقش حساس و فعالی را بازی کردند. این تغییر موضع، اما، همانطور که تاریخ ثابت کرد، موقتی و کوتاه مدت بود. در همان اوایل انقلاب مشروطیت بمحض اینکه خواست‌های توده‌ها و مبارزین شکل انقلابی‌تری بخود گرفت، مخالفت‌علمای دینی و رهبران مذهبی با این خواست‌ها شروع شد و اکثریت آنها یکبار دیگر در صف مستبدین و امپریالیست‌ها قرار گرفتند و برای سه شکست‌کشاندن انقلاب مشروطیت از هیچ کوششی فروگذار نکردند.

ج - دوره سوم ۱۹۱۲ - ۱۹۲۱

دوره سوم با دخالت‌های نظامی مستقیم امپریالیست‌ها در مبارزات طبقاتی ایران شروع شد، با جنگ جهانی اول ادامه یافت و با دومین سری مبارزات بورژوا - دمکراتیک ایران در بین سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۲۱، که عمدتاً منطقه‌ای بودند، پایان گرفت. دخالت‌های مسلحانه روسیه تزاری و انگلستان امپریالیستی در مبارزات طبقاتی داخلی ایران از سال ۱۹۱۱ به بعد که بجهت سرکوبی نیروهای انقلابی و دمکرات و به شکست‌کشاندن انقلاب مشروطیت صورت می‌گرفت، راه را برای سرکار آمدن کابینه‌های "لیبرال" متعددی هموار ساخت که تماماً بعزت نداشتن برنامه روشن اقتصادی - سیاسی برای جامعه استبدادی و امپریالیست‌زده ایران، در فاصله‌های کوتاهی سقوط کردند. طی جنگ اول جهانی نیز که امپریالیست‌ها بخشی از جنگ بین خودشان را در داخل خاک ایران سازمان داده بودند، ایران به ویرانی کامل کشیده شد و این خود باعث اوج گرفتن مبارزات طبقاتی جدید گردید. انقلاب کبیر اکثر نیز که به فعالیت‌های ظالمانه و استعمارگرانه روسیه تزاری در ایران پایان داد، در اوج گیری این مبارزات نقش عمده‌ای بازی کرد. این انقلاب مخصوصاً از نظر ایدئولوژیکی تاثیر عمیقی در نیروهای انقلابی و مبارز گذاشت و موجب رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر این مبارزات، که عمدتاً ضد امپریالیستی و علیه امپریالیسم انگلستان صورت می‌گرفت، گردید. دومین سری انقلابات بورژوا - دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایران که در سال ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ ادامه داشتند عمیقاً متأثر از ایدئولوژی سوسیالیسم بلشویکی و ناسیونالیسم ایرانی بودند. این مبارزات که عموماً خصیلت منطقه‌ای (قیام‌های میسرزا کوچک خان - خیابانی - پسیان) با کودتای ۱۹۲۱ انگلیسی - رضا خان پایان گرفتند. متعاقب این کودتا انگلستان به دخالت مستقیم خود در ایران پایان داده و استراتژی جدید نئوکلنیالیسم را جانشین استراتژی کهنه کلنیالیسم کرد.

توضیحات و منابع

۱ - این رقم با استفاده از آماری که نویسندگان این مقاله از منابع مختلف گرد آورده محاسبه شده است. بنظر اوتوخ رشد سالانه جمعیت ایران بین سالهای ۱۷۹۶ و ۱۹۱۳ در حدود ۷۵ درصد، و بعقیده این رقم در حدود ۵۰ درصد بود. نگاه کنید به:



C. ISSAWI, THE ECONOMIC HISTORY OF IRAN:1800-1914
CHICAGO UNIV. PRESS, 1975, P. 33.

HOOSHANG AMIRAHMADI, "TRANSITION FROM FEUDALISM TO
CAPITALIST MANUFACTURING AND THE ORIGIN OF
DEPENDENCY RELATIONS IN IRAN:1796-1921" — ۲

۳- منظور از "سیستم راه و مکاتبات بیرونی" سیستمی است که ایران را به دنیای خارج مرتبط می‌کرد (مثل خطوط کشتی رانی، گسترش راه آهن کشورهای همسایه تا سر مرزهای ایران، سیستم تلگراف برای خارج از کشور و غیره). وگرنه سیستم راه و مکاتبات درونی، یعنی سیستمی که نقاط مختلف ایران را بهم می‌پیوست همچنان در سطحی نازل قرار داشت و رشد قابل ملاحظه‌ای نکرده بود. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به:

H. KATOUZIAN, THE POLITICAL ECONOMY OF IRAN:1926-1979 — ۴
NEW YORK UNIV. PRESS, 1979, P. 44

۵- احمد اشرف، موانع رشد تاریخی سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجار. زمینه، ۱۳۵۹، صفحات ۹۸-۹۹ (لیست اشرف تفاوت‌هایی با لیست داده شده در این مقاله دارد)، محمد علی جمال زاده، گنج شایگان، برلین ۱۳۳۵، صفحات ۴۵، ۹۳-۹۶، فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، ۱۳۵۶، صفحات ۲۱۸-۲۲۶، جواد شهری، تهران قدیم، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحه ۱۱۷.

Z. A. ABDULAEV, PROMYSHLENNOST... 1968, p. 41 — ۶

۷- منبع شماره ۲ فصل ۳ — ۸- منبع شماره ۲ فصل ۳

۹- درباره نقش دولت و فرم‌های ناصرالدین شاه و مبارزاتی که در این رابطه بین نیروهای مختلف ایران در گرفت نگاه کنید به: منبع شماره ۲ فصل ۴

۱۰- برای بررسی نقش نیروهای امپریالیستی در ایران نگاه کنید به: منابع داده شده در فصل ۴ منبع شماره ۲

۱۱- برای شرح این تقسیم بندی و شرح مفصل هر یک از این دوره‌ها نگاه کنید به:

منبع شماره ۲ فصل ۶

۱۲- عباس اقبال آشتیانی، میرزا تقی خان امیرکبیر، توس، ۱۳۵۵، صفحات ۳۱۸-۳۲۳،

H. Algar: Religion and State in Iran: 1785 - 1906

University of California Press, 1969, P. 130

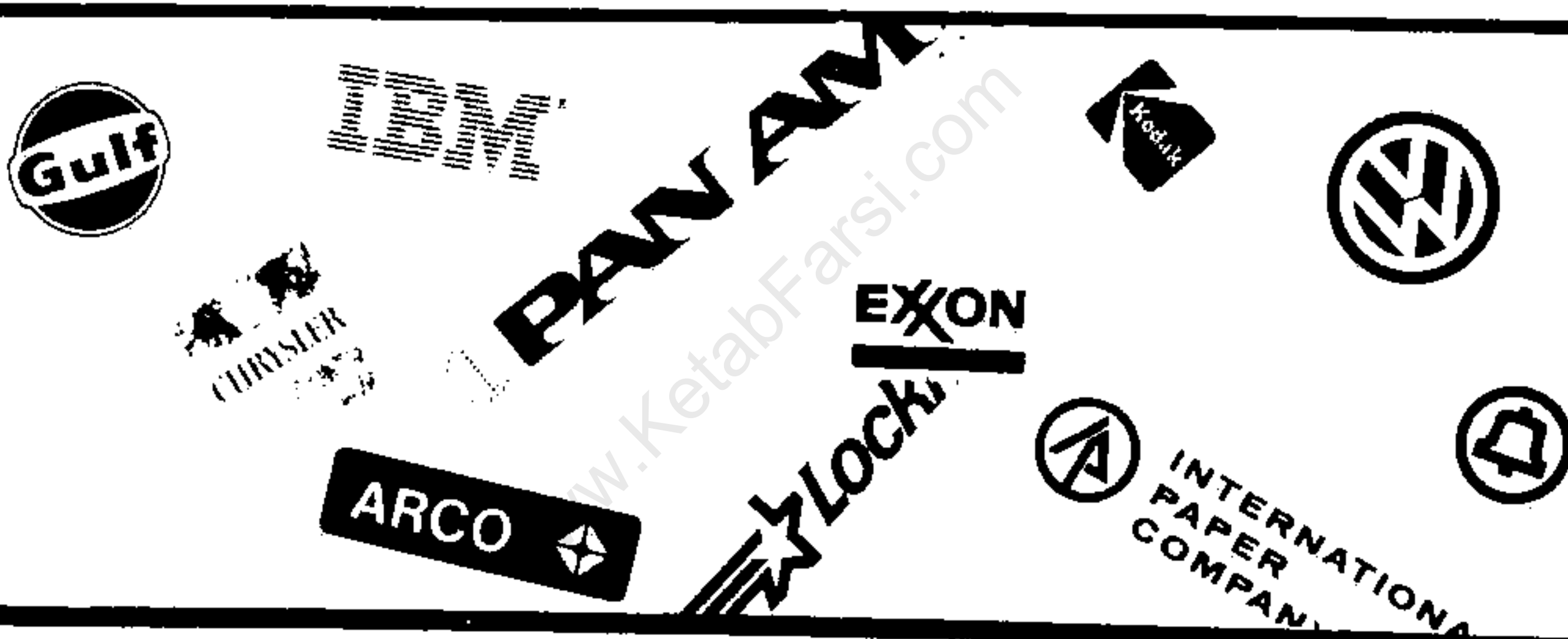
خوانندگان عزیز

برای بهبود "علم و جامعه" به اظهار نظر شما نیاز داریم. پیشنهادات و نظریات خود را با ما در میان بگذارید مثلاً بنویسید که کدام یک از مطالب مجله بیشتر مورد علاقه و پسند شماست (با ذکر نمونه)، چه مطالبی زائد هستند، کمبودهای مجله کدامند از طرح‌های روی جلد کدام را بهتر می‌پسندید؟ آیا می‌توانید طرح جدیدی پیشنهاد کنید؟



نگاهی تازه به

شرکتهای چند ملیتی



تحولات تکنیکی سریعی که در دنیای امروز صورت میگیرد، نحوه فعالیت سرمایه - داری جهان و شکل و شیوه و نوع استثمار را کاملا تغییر داده است. متاسفانه عدم آشنائی کافی با عملکرد سرمایه داری مدرن موجب شده است که گروه کثیری از عناصر و حتی سازمانهای مترقی در بررسیها و برخوردهای خود همچنان به فرصیه ها و معیارهای گذشته در مورد عملکرد امپریالیسم و استثمار سرمایه در سطح جهانی متوسل گردند و مالا به نتیجه گیریها و عکس العمل های غلط و احمیانا زیانبخش برسند. بحث درباره این مطلب را به مقاله دیگری محول می کنیم و در این شماره ترجمه قسمت اول مقاله ای را که حاوی اطلاعات و تحلیل جالب و پرازشی در مورد سازماندهی و عملکرد نیروهای امپریالیستی جهان میباشد بخوانندگان عرصه میداریم و مطالعه آنرا به تمام علاقمندان به مسایل سیاسی - اقتصادی توصیه می کنیم. بخش دوم این نوشته را در شماره بعد خواهید خواند.



پدیده شرکت‌های جهانی با کنترل روز افزون سه منبع اصلی زندگی اقتصادی، یعنی فن تولید، سرمایه مالی و بازاریابی، در حال دگرگون ساختن اقتصاد سیاسی جهان است. جهانی کردن تولید به معنی تولید بیش از پیش کالاها و خدمات در تعداد زیادی از کشورها و رفتن به فراسوی محدوده مرزهای ملی است. تولید قطعات و قسمتهای مختلف یک ساعت یا یک اتومبیل یا حتی یک پیراهن ممکن است در نقاط پراکنده‌ای انجام گیرد. طبق برآورد صاحب نظرانی چون پروفیسور PERLMUTTER استاد WARTON SCHOOL، تا سال ۱۹۸۶، در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ شرکت جهانی کنترل ۸۰ درصد کلیه عوامل و وسایل تولیدی جهان غیر کمونیست را قبضه خواهند کرد. در این باره، حتی ساده‌ترین پیش‌بینی‌ها نیز حیرت‌انگیز است. بنا بر محاسبات Judd Polk، اقتصاددان ارشد اطاق بازرگانی ایالات متحده تا پایان این قرن چند صد شرکت بیش از ۴ تریلیون دلار، یا در حدود ۵۴ درصد کلیه وسایل تولید ثروت جهان را در تملک و تحت کنترل خود خواهند داشت.

مرزهای جغرافیائی محدودیتی برای صنایع ایجاد نمی‌کند. یکی از نشانه‌های این جهان وطنی آنست که بیش از ۵۰ درصد سود تعدادی از عظیم‌ترین شرکت‌ها و بانک‌های امریکائی، مثل ژیلت، ولورث، فایزر، موبیل، آی‌بی‌ام، کوکاکولا و فرست‌نشنال سیتی بانک از بازارهای ماوراء دریاها به دست می‌آید. اما پیشرفت شرکت‌های جهانی بمراتب از گسترش شرکت‌های امریکائی در خارج فراتر می‌رود. در اینجا خواهیم دید که چگونه شرکت‌های جهانی متعلق به امریکا و به مدیریت امریکائی‌ها، خود را مافوق منافع، آرمانها و استراتژی ملی می‌دانند.

شرکت‌های جهانی نه اختراع امریکائیها و نه یک پدیده امریکائی است. UNILEVER (شرکت مختلط انگلیسی- هلندی) و شل (شرکت انگلیسی) از نمونه‌های اولیه این قبیل شرکتها بودند. هم‌اکنون، مالکیت بیش از ۷۰۰ واحد تولیدی در ایالات متحده در دست شرکت‌های جهانی غیر امریکائی قرار دارد. مطالعات STEPHEN HYMER، RAINER HELLMAN و ROBERT TOWTHORN نشان می‌دهد که تا سال ۱۹۷۶ نرخ سرمایه‌گذاری شرکت‌های اروپائی در صنایع امریکا از نرخ سرمایه‌گذاری شرکت‌های امریکائی در اروپا بالاتر بوده است. امروزه بسیاری از معروفترین کالا‌های امریکائی، مانند گودهیومر، که در سوپرمارکتها فروخته می‌شود، بسط خارجیان تعلق دارد.

گرچه شرکت‌های امریکائی در راه بین‌المللی کردن تولید و ایجاد بازار جهانی هنوز از رقبای خود بسیار جلوترند، با اینحال، حوزه فعالیت‌های شرکت‌های جهانی بمراتب از رقابت در بازارهای داخلی امریکا وسیع‌تر است. شرکت‌های جهانی ژاپنی و اروپای غربی در کشورهای مثل برزیل، که بطور سنتی در قبضه امریکا بوده، شدیداً به فعالیت مشغولند. ارقام تولید جهانی امریکا کاهش سلطه این کشور را بر بازارهای جهانی نشان می‌دهد. در سال ۱۹۵۳، امریکا ۶۹/۸ درصد تولید جهانی اتومبیل را در دست داشت، تا سال ۱۹۶۸ سهم امریکا از تولید جهانی اتومبیل به ۳۷/۹ - درصد کاهش یافت. ۲۰ سال پیش ۷۵ درصد تمام تلویزیونهای که در دنیا تولید می‌شد، ساخت امریکا بود، اکنون شرکت‌های امریکائی کمتر از ۲۵ درصد تلویزیونهای جهان



را تولید می‌کنند و از سال ۱۹۷۳ بعد تعداد بسیار قلیلی تلویزیون سیاه و سفید در آمریکا تولید شده است. همین روند در بسیاری از صنایع، از جمله فولاد، پلاستیک کشتی‌باری و لاستیک مصنوعی به چشم می‌خورد. اما، علیرغم نگرانی‌روز افزون آمریکائیه‌ها از نفوذ شیوخ عرب و شرکت‌های ژاپنی در شرکت‌های آمریکائی، شرکت‌های اخیر در مسابقه کنترل اقتصاد نوین جهانی بسیار جلوترند.

رمز انقلابی گسترش تولید در سرتاسر جهان در این است که در پرتو نوآوری‌های چون حمل و نقل متمرکز و مخابرات از طریق ماهواره‌ها، می‌توان گسترده‌گی فوق العاده امکانات تولید را با آنچه که اصطلاحاً کارخانه جهانی بدون پیوند های جغرافیائی نام دارد، متمرکز ساخت. محصول چنین کارخانه‌ای قبل از رسیدن به دست مصرف‌کننده، مهر چندین کشور را می‌خورد. سرمایه از یک کشور، منابع طبیعی از کشور دیگر و کارگر از کشور سوم تهیه می‌شود. میسسی-فرگسون، یک شرکت جهانی است که مقر آن در کانادا است. جعبه دنده ساخت فرانسه، اکسل ساخت مکزیک و موتورهای ساخت انگلیس را در کارخانه‌ای در شهر دیترویت (آمریکا) مونتاژ کرده و محصول نهائی را در بازارهای کانادا می‌فروشد. شرکت‌فورد، اکنون اتومبیل‌هایی را که قطعات آنها در کارخانه‌های کانادا و برزیل ساخته می‌شود به بازارهای آمریکا عرضه می‌کند. شرکت فولکس واگن اتومبیل‌های ساخت مکزیک را در بازارهای آلمان می‌فروشد.

بین‌المللی کردن سرمایه مالی به اندازه بین‌المللی کردن تولید واجد اهمیت است. شرکت‌های جهانی می‌توانند تقریباً در کلیه کشورهای جهان دست به استقراض بزنند، چه علیرغم شعارهای میهن پرستانه‌ای که بر روی دلار منقوش است، پول وطن ندارد، بازار یورو دلار که حجم آن اکنون به ۱۰۰ میلیارد دلار می‌رسد، در دهه ۱۹۶۰ بوجود آمد. بنیانگذار این بازار پولی مافوق ملل، که یکی از عظیم‌ترین نوآوری‌های سرمایه داری مدرن است، یک بانک روسی بود. مقارن پیدایش این بازار، سندیکای بین‌المللی وام و کنسرسیوم بانک بین‌المللی در صحنه جهان پدیدار گردید. نمونه برجسته چنین کنسرسیومی، شرکت مختلطی بنام اورپون بانک است که با مشارکت چیس منهتن (آمریکا) نشنال وست مینیستر (انگلیس)، رویال بانک کانادا (کانادا)، وست دو بیچ لندنس بانک جیرو زنترال (آلمان)، کردیتو ایتالیانو (ایتالیا) و نکوسکیوری تیز (ژاپن) تشکیل شده است. در عین حال، بانک‌های آمریکائی دامنه عملیات خود را بشدت توسعه داده‌اند. فرست نشنال بانک، نخستین بانک جهانی بود که در سال ۱۹۷۳ بیش از ۲۰۰ میلیون دلار سود نشان داد که ۱۰۹ میلیون دلار آن از عملیات خارجی بانک عاید شده بود. شرکت‌های صنعتی جهانی بنوبه خود سرگرم ایجاد موسسات مالی مخصوص خود هستند. بانک DOW که ششمین بانک بزرگ سویس است، توسط یک شرکت پتروشیمی بین‌المللی تاسیس شده است. در ۱۳ اوت ۱۹۷۱، یعنی دو روز قبل از آنکه پرزیدنت نیکسون برنامه جدید اقتصادی خود برای تقویت دلار را اعلام نماید، DONALD, ROBINSON رئیس امور مالی شرکت سینگر، ۲۰ میلیون دلار عاقل آن شرکت را به فرانک سویس و پوند استرلینگ تبدیل کرد. در همان موقع، سایر شرکت‌های چند ملیتی هم سرگرم تبدیل ارز بودند. مجله نیوزویک در آن تاریخ نوشت که این شرکت‌ها "مسبب اصلی ایجاد بحران پولی در جهان هستند." در گزارش سال ۱۹۷۳ کمیسیون مالی سنای آمریکا چنین می‌خوانیم:



"تردیدی نیست که افراد و موسساتی که در این بازارها فعالیت می کنند از چنان منابع سرشاری برخوردارند که می توانند بحرانهای پولی بین المللی را که در سالهای اخیر گرفتاری بزرگی برای بانکهای مرکزی ایجاد کرده است، بوجود آورند . . .

۲۶۸ میلیارد دلار بدوون کمترین کنترلی از طرف دستکاههای دولتی - کلاً در دست افراد خصوصی متمرکز شده و در بازارهای خصوصی داد و ستد می شود . . . این مبلغ بیش از دو برابر مجموع ذخائر پولی بانک های مرکزی و موسسات پولی بین المللی دنیا است . . . "

موقعیت ممتاز شرکت های جهانی که از کار برد روز افزون سیستمهای کامپیوتری و متمرکز مدیریت امور مالی حاصل شده ، آنها را قادر ساخته است که بازارهای سرمایه ای و پولی جهان را ببازی گرفته و وضعی بوجود آورند که پرداختهای خود را در جاهائی که ارزش رو به ترقی است انجام داده و حسابهای وصولی خود را در نقاطی که موقعیت ارز ضعیف است ، دریافت نمایند . عظمت و قدرت زیاد این شرکتها به آنها امکان می دهد که سرمایه های محلی ، بالاخص سرمایه های کشورهای فقیر را جلب نمایند . سرمایه گزاران بومی ترجیح می دهند که بجای سرمایه گزاری در پروژه های تحت کنترل مقامات محلی ، سرمایه های خود را بدست این قبیل شرکتها بسپارند .

پرداخت حقوق و دستمزد در سطح جهانی تغییرات شگرفی در بازار کار جهانی پدید آورده است . استراتژی اساسی شرکت های جهانی با تقسیم کار بین المللی ملازمه دارد . بر این اساس ، مدیران ارشد کماکان از کشورهای غنی استخدام می شوند و مناطق فقیر جهان ، با سطح نازل دستمزدها ، تامین کننده کارگران مورد نیاز هستند . از نقطه نظر شرکت های جهانی چنین امتزاجی کمال مطلوب است . با اینکه اتوماسیون ، احتیاج به نیروی کار نسبت به میزان سرمایه در جریان تولید صنعتی را کاهش می دهد ، تفاوت سطح دستمزدها در تعیین سودآوری در میدان رقابت جهانی حائز اهمیت فوق العاده است . بدین لحاظ ، چند سال پیش تنها صنایع کاربر (LABOR INTENSIVE) در جستجوی نیروی کار ارزان قیمت به کشورهای خارج سرازیر می شدند . امروزه ، شرکت های سازنده دوربین فیرچايلد ، تگزاس اینسترومنت و موتورولا به این دلیل هونکونگ را مقرر خود ساخته اند که از دستمزدهای روزی یک دلار و هفته ای هفت روز کار مداوم در آنجا بهره برداری نمایند . قسمت اعظم ساعت های ساخت شرکت های ساعت سازی تایمکس و بولوا در تایلند ساخته می شود ، زیرا این شرکتها و نیز آر. سی. آ. ، اد میرال ، زینت و شرکت های بیشمار دیگر بخاطر استفاده از نیروی کار فارغ از قید و فشار اتحادیه های کارگری رهسپار آن دیار شده اند . شرکت کداک پر فروشترین دوربینهای خود ، یعنی دوربینهای " اینستما تیک " را از آلمان وارد می کند . اکنون ، تنها دوربین معروفی که در امریکا تولید می شود ، دوربین پولا روید است . شرکت های اروپائی هم از یورش به آسیای جنوب شرقی غفلت نکرده اند . رولسی ، پس از احتساب اینکه دستمزد کارگران به ۶ درصد هزینه تولید دوربین های مدرن و غامض بالغ می شود و نیز با در نظر گرفتن اینکه سطح دستمزدها در آلمان شش برابر دستمزدهای مشابه در سنگاپور است ، در " پناهگاه



شرکتهای جهانی " ، نامی که اخیرا وزیر خارجه سنگاپور به جزیره کوچکی در آن کشور داده است ، کارخانه عظیمی بنا کرد . (سنگاپور به آن جهت پناهگاه شرکتهای نام گرفته که در صورت موافقت شرکتهای خارجی با حداقل سرمایه گذاری ، دولت محلی تضمین می کند که سه سالهای متمادی آنها را از مزاحمت های اتحادیه های کارگری محافظت نماید .)

شرکتهای امریکائی ، امتیاز تولید ماشین نوار ویدئو را که بالقوه یکی از مشتریان ترین کالاها در رشته الکترونیک است ، به کشورهای اروپائی و خاور دور می فروشند ، و بعید بنظر می رسد که این نوآوری شرکتی بی اس (بزرگترین شرکت دارند شبکه های رادیو-تلویزیون در امریکا) و سایر شرکتهای امریکائی ، به تولید تجارتی این ماشین ها در خاک امریکا بیانجامد . شرکتهای امریکائی پس از کشف راز تقسیم مهارت های عالی و پیچیده به یک سلسله عملیات ساده تکراری و یک نواخت و انجام آنها در نقاطی با سطح دستمزدهای نازل ، اکنون می توانند قطعات ماشین را در مکزیک - گاه بفاصله یک میلی مرز مکزیک / امریکا - تولید کرده و محصول حاضر و آماده را به بازارهای امریکا وارد کنند . قدرت شرکتهای جهانی در انتقال تولید از یک موسسه تولیدی به موسسه تولیدی دیگر ، بفواصل هزاران میل ، تاثیر عظیمی بر نیروهای سازمان یافته کارگری در سراسر جهان گذاشته است .

بالاخره ، همانگونه که ERNST DICHTER ، بنیانگذار شرکت آگزان می گوید لازمه ایجاد یک بازار جهانی ، داشتن مشتری در سراسر دنیا است . DICHTER طی مقاله ای در HARVARD BUSINESS REVIEW نوشت : شرکتهائی که " باد و راندیشی آماده بهره برداری از فرصت های بین المللی هستند ، نباید از این واقعیت غفلت کنند که مردم شناسی از نقطه نظر فرهنگی عامل مهم رقابت در بازاریابی است . " شرکت MC. CANN ERICKSON که در ۴۷ کشور جهان شعبه دارد ، اخیرا پرسشنامه مشروحی به محققین مسائل امریکائی لاتین فرستاده و در زمینه آداب و رسوم غذاخوری و عادات مصرفی طبقات متوسط الحال شهر نشین اطلاعات مهمی گرد آورده و در اختیار مشتریان خود قرار داده است . تنها پس از آگاهی از تشابهات در امیدها و بیم ها و آرزوهای اینها بشر در نقاط مختلف جهان است که مدیران شرکت ها می توانند محصول باب سلیقه آنها را تولید کرده و از طریق تبلیغات موثر در مصرف کنندگان ، " انقلاب جهانی انتظارات بشری " را هدایت نمایند . بگفته DICHTER با آگاهی از رسومی مانند اینکه " از هر سه نفر فرانسوی فقط یک نفر دندانپزشک را مسواک می کند ، " یا " از هر پنج نفر آلمانی چهار نفرشان هفته ای یکبار پیراهن عوض می کنند " ، می توان بازارهای جدیدی بوجود آورد . شناسائی فرهنگ محلی برای استفاده از سلیقه ها یا شکل دادن به خواست ها و عادات مصرف کنندگان بهمان اندازه حیاتی است . DICHTER اضافه می کند که یکی از شرکتهای تولید کننده خمیر دندان بیهوده سعی می کرد که از روش تبلیغاتی امریکا در فرانسه استفاده کند . این شرکت " فرانسویان را از این می ترساند که در صورت غفلت از شستشوی مرتب دندانها ، به کرم خوردگی دندان مبتلا شده و در نتیجه از چشم معشوقه خواهند افتاد . اما ، این تبلیغ در فرانسویها موثر نیفتاد . " آنگاه ، شرکت مزبور به تبلیغ اغواکننده ای دست زده و مسواک کردن دندانها را " بسباب روز " و " مدرن " جلوه داد . این سیاست قرین موفقیت شد . اما ، این توفیق مرهون نتایج حاصله



از مطالعات متخصص مردم شناسی شرکت بود. وی طی مطالعات خود به این راز پی برده بود که فرانسویها "از زیاده روی در استحمام و نظافت" احساس شرمساری می کنند. تولید کنندگان امریکائی کاغذ توالتنیز رمز غلبه بر مقاومت فرهنگی در مقابل مصرف محصول خود را کشف کردند. فی المثل، علیرغم بالا رفتن سطح رفاه در آلمان غربی، هنوز اغلب خانواده های آلمانی برای نظافت از کاغذ روزنامه استفاده می کنند. به قول DICHTER، در این مورد باید روش تبلیغاتی تاکید بر انصراف از کاغذ زبر و استفاده از کاغذ توالتن نرم را، که جلوه ای از زندگی مدرن شمرده می شود، بکار برد. "JOHN J. POWERS" عضو شرکت فایزر می گوید: "شرکتهای جهانی" عاملان تحولات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی هستند."

رسالت خطیر بازار جهانی بدانسان که منظور نظر مدیران شرکتهای جهانی است، عبارت از تامین نیازهای سنتی مشتریان جدید به موازات ایجاد احتیاجات تازه برای مشتریان قدیم است. از این رو است که آماج اصلی محصولات چون اتومبیل که جای خود را باز کرده اند، طبقه متوسط در حال رشد امریکای لاتین است. با تقلیل نرخ رشد جمعیت و راه بندانهای جاده ها در اثر تراکم وسائط نقلیه، توسعه بازار در کشورهای صنعتی کند شده است. ولی در کشورهای مانند برزیل و مکزیک درآمد هزاران تن از افراد طبقه متوسط همه ساله به سطحی می رسد که این اندیشه را در ذهن آنان تقویت می کند که ادامه زندگی بدون اتومبیل غیر ممکن است.

در کشورهای پیشرفته مسئله بگونه دیگری مطرح است. در این کشورها، شرکتها در رقابت برای قبضه کردن سهم بیشتری از بازارهای موجود، به نوآوری، ابتکار و تبلیغات متوسل می شوند. شرکتهایی مانند سه شرکت غول پیکر اتومبیل سازی امریکا (جنرال موتورز، فورد و کرایسلر)، شرکتهای بزرگ تولید کننده تلویزیون، شرکتهای عظیم سازنده کامپیوتر، علیرغم تئوری رقابت کامل اقتصاد کلاسیک، با یکدیگر نه از طریق پائین آوردن قیمتها بلکه به شیوه ای که اقتصاددانان آن را رقابت ناقص بین اعضاء انحصار چند طرفه می نامند، به رقابت می پردازند. رقابت های ناقص یا انحصارات چند طرفه شباهت زیادی به یک باشگاه دارند که شرط عضویت آن رسیدن به حد معینی از وسعت و عظمت است. در هر رشته از صنایع، معدودی از شرکتها برای بدست آوردن سهم بیشتری از بازار، طبق یک سلسله قواعد مسلم ولی نامصرح و ضمنی، رقابت می کنند. به استثنای موارد بسیار نادر، عدم رعایت اصول اساسی باشگاه که احتراز شدید از رقابت مبتنی بر نوسان قیمتها است، کاری دهن شان و خلاف اصول به شمار آمده و باید حتی القوه از ارتکاب بدان دوری جست. زیرا اینگونه رقابتها موجودیت باشگاه را تهدید کرده و به مخاطره می اندازد. رقابت از طریق کاهش قیمتها معمولا به از دست رفتن و تضعیف قدرت کنترل این شرکتها بر بازار منتهی می شود. بعلاوه، تولیدات اعضاء باشگاه کم و بیش همانند و یکسانند. گزینش تکنولوژی پیشتاز عملی "ناجوانمردانه" تلقی می شود. از این رو است که اصولا قطعات اتومبیل های فورد، شورولت، پلیموت و نیز اجزاء تلویزیونهای آر.سی.آ، زینس و هیتاچی با یکدیگر قابل تعویضند. ندرتا، شرکت کوچکی مثل HALOID مبتکر زیراکس، با عرضه یک نوآوری بزرگ تکنولوژیک به عضویت باشگاه پذیرفته می شود. با اینحال، مدیران شرکتهای دست اندرکار تکنولوژی پیشرفته، با کمال اطمینان



انقلابات جدید تکنولوژیک را پیش بینی کرده و اشخاص دیرباور و کم اعتقاد را سرزنش می کنند و می گویند: رئیس اداره ثبت علائم و اختراعات آمریکا در سال ۱۸۸۳ از مقام خود استعفا داد، زیرا او فکر می کرد که دیگر چیزی نمانده که اختراع نشده باشد. اما در رقابت ناقص از مسابقه تکنولوژیک بندرت به عنوان عامل رقابت استفاده می شود. در عوض این انحصارات در زمینه هایی که حساسیت کمتری داشته و از نشیب و فراز شدید بدورند، مانند کاهش هزینه ها (با استفاده از اتوماسیون و انتقال کارخانه ها به مناطق با سطح دستمزدهای نازل) و ایجاد تفاوت های جزئی و ناچیز در کالاها (از قبیل بسته بندی جالب تر و راحت تر و تبلیغات گیراتر) به رقابت می پردازند. شرکت های هرتز و ایویس (کرایه دهندگان اتومبیل) دو شرکت مشابهند، اما در زمانی که ایویس شعار تبلیغاتی "ما کوشاتریم" را انداخته بود و ظاهراً در مقام مقایسه با هرتز شرکت ضعیف تری بنظر می آمد، مورد حمایت بسیاری از آمریکائیه بود و از طرف آنان تقویت می گردید، در حالیکه این پشتیبانی از شرکتی به عمل می آمد که در تمام مدت مزبور به شرکت I. T. T. (اینترنشنال تلفن اند تلگراف) یعنی یکی از شرکت های غول پیکر آمریکائی تعلق داشت. استراتژی تولید کالا های مشابه با تفاوت های بسیار جزئی به آن دلیل تعقیب می شود که بتوان با این مختصر تفاوت، با خرج حداقل هزینه، سهم بیشتری از بازار را بدست آورد. از آنجا که صرف یک دلار در راه تبلیغات بازدهی سریعتر از سرمایه گذاری همان یک دلار در بهبود محصول دارد، علی الاصول، نوآوری در زمینه کالا های مصرفی بندرت دیده می شود و اگر اندک توفیقی بدست آید غالباً از آن در مبارزات تبلیغاتی بهره برداری می شود. به این معنی که هدف، افزایش ضربی است که اصطلاحاً در رشته بازاریابی "نسبت پذیرش محصولات جدید" خوانده می شود. اخیراً جنرال فودز به کشف بزرگی ناآشنا شده است، بدین قرار که بنا به ادعای آن شرکت عمر سگ خانگی شما دارای سه مرحله "استوسگها" در هر یک از مراحل سه گانه عمر به غذای کافی احتیاج دارند، و بر حسب تصادف جنرال فودز انواع مختلف این غذاها را تولید و بدون دردسر به خانواده های آمریکائی عرضه می کند! معمولاً، توفیق این تبلیغات منوط به برانگیختن احساس تسامح و غفلت در صاحبان سگها، مثلاً به خاطر خوراندن غذای سگهای میانه سال به یک سگ پیر است.

به قول دانیل بورستین DANIEL BOORSTIN، مهمترین اثر جمعیتی شیوه های بازاریابی ترویج و اشاعه "جامعه مصرفی" است که نژادها و مناطق جغرافیائی را در بر گرفته و مصرف اشیاء همانند را در تمام زمینه ها، اعم از خورد و خوراک و مشروبات، پوشاک و دخانیات و اتومبیل سواری تبلیغ و تحمیل می نماید. جهانگیر بودن تبلیغات منتشره در مجله تایم، اثر فوق العاده این پدیده را آشکار می کند:

"وجه اشتراک ۲۴ میلیون خواننده مجله تایم در سراسر دنیا با یکدیگر بیش از تفاهم آنان با هموطنان خود می باشد. اینان دارای سطح درآمد بالا، تحصیلات بهتر، مشاغل تجاری و دولتی پر مسئولیت تر و انواع حرفه ها هستند. در واقع خوانندگان مجله تایم یک جامعه مرفه و با نفوذ بین المللی را تشکیل می دهند. . . ."

نیروی محرکه رقابت ناقص، حرص پیشرفت و گسترش است که بنا بگفته CHARLES MORTIMER عضو شرکت جنرال فودز، چیزی جز اجرای "قانون طبیعت" بخاطر حفظ یا افزایش سهم



بازار نیست. از نقطه نظر جنرال فورد، فریادی که برای محدود ساختن رشد از حلقوم طرفداران حمایت از محیط زیست، اقتصاد دانان حامی "متوقف کردن نرخ رشد" و کسانی که از اذحام جاده‌ها عاصی شده و در غرقاب کالاها غوطه ورنند، بر می‌آید، "غیرطبیعی" است، زیرا که "عظمت نیروی بزرگی در راه خیر و صلاح" است ROBERT W. JONSON که اخیراً به ریاست هیئت مدیره شرکت داروسازی JOHNSON & JOHNSON رسیده است، نیز معتقد است که "یک شرکت، همانند یک ملت، در صورت عدم رشد به قهقرا رفته و به سده‌های تاریک گذشته رجعت می‌کند، زیرا که سستی و رخوت فرجامی جز بردگی ندارد." در رقابت ناقص هیچ شرکتی فرصت قرار و سکون ندارد. مدیران این شرکت‌ها به انتخاب راه دیگری اشتیاق دارند که نه تنها به آن طریق بتوانند سهم خود را از بازار حفظ کنند بلکه حصه‌ای بیش از سایر اعضا، باشگاه به دست آورند، زیرا در صورت عدم توفیق، اعتماد بازار اوراق بهادار از آنها سلب خواهد شد.

بر حسب تعریف، شرکتی که دارای منابع کافی برای تلفیق فعالیت‌هایش در جهان باشد، جزو شرکای رقابت ناقص خوانده می‌شود. بنابراین، آی بی ام، ۴۰ درصد بازار کامپیوتر جهان را کنترل می‌نماید. هفت شرکت نفتی، که به "هفت خواهران" معروفند، $\frac{2}{3}$ عرضه نفت و گاز طبیعی جهان را در دست دارند، سه شرکت عظیم اتومبیل سازی آمریکا بیش از ۵۰ درصد بازار اتومبیل دنیا را قبضه کرده‌اند. شرکت‌هایی مانند فورد، جنرال موتورز، نشنال بیسکویت، دیپانت، داو، بایر همگی در بازار آمریکا در چارچوب رقابت ناقص عمل می‌کنند. هر یک از این شرکت‌ها، عملاً صدها نوع کالا تولید می‌کند که فقط تعداد معدودی شرکت‌ها پیکر قادر به مقابله با آنها هستند. همانطور که بعداً خواهیم دید، تعداد انگشت‌شماری از این شرکت‌ها در کشورهای عقب مانده موقعیت بسیار حیرت‌آوری دارند. مثلاً، در اواخر دهه ۱۹۶۰ در شیلی، ۲۲ شرکت جهانی بیش از ۵۰ درصد از هفت صنعت اصلی آن کشور را در اختیار داشتند، به استثنای سه شرکت، بقیه آنها اعضا رقابت‌های ناقص بودند.

اطلاعیه مطبوعاتی

تکذیب جبهه ملی

۱۴ مرداد ۱۳۶۲

اخیراً عدای گننام بنام جبهه ملی ایران در اروپا با صدور اعلامیه از سلطنت مشروطه و قانون اساسی ۱۹۰۶ طرفداری کرده‌اند. همانطوریکه در خط‌مشی جبهه ملی ایران در اروپا مندرج است و مصوبات کنفرانس‌های چهارم و پنجم ششم بر آن تأکید دارد جبهه ملی ایران در اروپا مدافع نظام جمهوری می‌باشد و معتقد است نظام سلطنتی در هیچ موردی قادر به دفاع از حقوق اجتماعی اقتصادی سیاسی و فرهنگی مردم ایران نبود برعکس همواره در خدمت منافع امپریالیسم و استعمارگران به غارت ملت ایران پرداخت. بساط این نظام را انقلاب و قیام یکپارچه مردم علیه استبداد سلطنتی در سال ۱۹۵۷ برچید. امروز بر همه آزاد یخواهان روشن است جمهوری اسلامی خونخوار که اکنون بر سرنوشته مردم ما حاکم است مصلحت منطقی سلطنت پهلوی می‌باشد.

هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران در اروپا تأکید میکند این اعلامیه و هر موضعگیری از این قبیل هیچ ارتباطی با جبهه ملی ایران در اروپا ندارد و از نظر ما مجعول است.

هیئت اجرائیه جبهه ملی ایران در اروپا



برای مردم میکه دست اندرکار پیکار در راه —
 رهائی ملی و اجتماعیند، گذشته مسئله‌ای سیاسی
 است، موضوع مبارزه است. همچنین این —
 گذشته برای آنان فرصتی است برای اعلام ضرورت
 حرکتی جدید بسوی جهانیکه کیفیتاً متفاوتست.
 ژان شئو

نظام آسیایی در ایران باستان

مقدمه

در یکی دو دهه اخیر با کمرنگتر شدن سایه استالینیسم و انتشار برخی دست‌نوشته‌های مارکس نظیر گروند ریسه، بحث پیرامون شیوه تولید آسیایی قوت و وسعت بیشتری گرفته است. اما علیرغم این گستردگی، برداشتها و استنتاجات متناقض در این باره کم نیستند. شاید بتوان گفت که تناقضات موجود بیش از هر چیز معلول خلأ بررسی کنکرت خود جوامع آسیایی در کلیت جمع بندی تئوریک باشد. همین کمبود موجب گردیده که اغلب تئوری‌های موجود در این باب در سطحی مجرد، و در بسیاری موارد بیش از حد کلی باقی بماند، بر همین منوال جای تعجب نیست که ما شاهد گرایشاتی باشیم که مقوله نظام آسیایی را به ابعاد "جهانشمول" و ماورای آسیا، مثلاً جزایر پولینزی یا قبایل اینکا بسط دهند (موریس کودلیه)، در حالیکه اعلام تطبیق تاریخ یکایک جوامع آسیایی (از چین و ویتنام گرفته تا ایران و ترکیه) با این نظام، خود سوالات بسیاری را بر می‌انگیزد. بطور خلاصه باید گفت که بحث پیرامون شیوه تولید آسیایی خاتمه یافته نیست و نکات گنگ و مبهم (مثلاً ایستایی یا پویایی نیروهای تولیدی در این نظام، تعیین محدوده‌های جغرافیایی و تاریخی آن، مالکیت دولتی یا کمونهای روستایی خودکفا و...) که بایستی در سایه سنتزی از مطالعات پژوهشی و باورهای ایدئولوژیک در آینده برطرف گردند، آن کم نیستند. و بدیهی است که کوشش در این راه نه یک فعالیت "آکادمیک" بلکه پاسخی است به یک ضرورت.

با تکیه به مسایل فوق، مقاله حاضر که در دو شماره به چاپ خواهد رسید، هدف خود را تعیین و طرح مشخص — هر چند اولیه و ناپخته و ویژگیهای ایران باستان قرار داده است. روشی که سعی شده در طول مقاله مراعات گردد بر بنیاد کسب تئوریک از ماتریالیسم تاریخی عامیانه یا آن چیزی که امروزه دیگر تحت نام ماتریالیسم تنگ خطی شناخته می‌گردد و تا حدود زیادی افشا و طرد شده، قرار دارد.



کشاورزی و فعالیت روی زمین در فلات ایران قدمتی بیش از چهار هزار سال دارد. این امر وجود قبایل اسکان یافته را بسیار پیشتر از ورود اروپائیان - که در هزاره های دو و یک قبل از میلاد انجام گردید - تأیید مینماید. اروپائیان با ورود به فلات ایران - نژادهای ساکن این منطقه (کوشیتها) که در رتبه بالاتری از اقتصاد و مدنیت قرار داشتند مخلوط شدند. حاصل این اختلاط تدریجی، انکشاف سریعتر تقسیم کار دامپروری و کشاورزی در قبایل و ایجاد سازمانهای اجتماعی مادها و پارسیان میباشد.

مسئله تمرکز فعالیت بر روی زمین از آنجهت حائز اهمیت است که فصلی نوین را در حیات اجتماعی - اقتصادی جوامع بشری میگذشاید. فصلیکه بشر در ستیز با طبیعت نخستین کوشش واقعی خود را بمنظور غلبه بر آن آغاز مینماید، و بدینسان دوران رفع حوائج مادی از طریق استفاده از فرآورده طبیعت جایش را بدوران تغییر آن، متناسب با سطح نیازهای بشری میدهد. جنبه مهم دیگر آغاز فعالیت کشاورزی، همانا استفاده از پروسه کار برای تغییر طبیعت میا شد: یعنی تولید واقعی. ارضای نیاز از این تولید، نیازهای جدیدتر را بوجود میآورد که این خود به گسترش پروسه کار و در نتیجه تقسیم کار جدیدتر، اضافه تولید، پیدایی طبقات و نهاد های سرکوبگر اجتماعی و غیره منجر میگردد. همه این مسایل جایگاه واقعی کشاورزی را در ابتدای تاریخ نشان میدهد.

پیدایش دولت در میان مادها (قرن هشتم ق. م) برد و علت عمده متمرکز است: علت اول که یک عامل اقتصاد است مسئله ضرورت سازماندهی اجتماعی کار برای ایجاد و حفظ شبکه های آبیاری مصنوعی میباشد. خشکسالی و بی آبی از قدیم مشکلترین مانع در برابر کشاورزان ایرانی بوده است. این مانع، امر فعالیت مستقل و فردی یک کشاورز را بر روی زمین از بین برده و همکاری و تعاون جمع معینی از این افراد را بمنظور ایجاد شبکه های مصنوعی آبرسانی الزام آور میسازد. سازماندهی این افراد تحت چنین تعاونی ابتدا زیر نظارت معتمدین و پسر (قبیله) انجام میگرفت. طرحها و ایداعات با پلیمان و آشوریان، که اطراف رود های پر آب بین النهرین میزیستند، متدا استفاده از کانالهای آبرسانی، حفر قنات و کاریز را به قبایل ماد آموخت. این طرحها، از طریق نمایندگان و پسرها بدرون قبایل نفوذ میکرد. استفاده از این روشهای آبیاری به گسترش و تحکیم کشاورزی و مناسبات خاص آن کمک شایان نمود و موقعیت این شاخه تولیدی را در کل اقتصاد ماد حیاتی تر کرد. هر چه پسر میزان وابستگی جماعت های روستایی به این مناسبات خاص و فرآورده های آن افزوده میشد نسبت استقلال خاد مین و معتمدین آبیاری - این متصدیان شریان حیاتی جامعه - بیشتر میگشت. این وابستگی نافی وحدت کلان (بمثابة یک کل متشکل از اجزای برابر) میباشد و با ادامه این فرایند تحول و دگرگونی تالیف به متبوعان و معتمدین به حاکمین شکل میگردد.

عامل دوم، یک عامل سیاسیست که در امتداد پروسه اول قوام میافت. سرزمین ماد که از شمال به اورارتور و از غرب به بابل و آشور منتهی میگردد همواره، آماج غارت و تهاجم این دولت مقتدر بود، امریکه بتدریج موجودیت کل سرزمین ماد را تحت خطر تجزیه و نابودی قرار میداد. قبایل ماد میبایستی یا از بین میرفتند و یا در جهت همبستگی و اتحاد قبیله ای گام برمیداشتند. تاریخ نشان میدهد که آنان راه دوم را برگزیدند. اتحاد قبایل ماد نه نظیر روم و دنیای هلنی باستان بر پایه " دمکراسی"، نه حتی نوعی الیگارشی

۱ - نژاد کوشیت شامل قبورها، مادها، کادوسها، کاسپیها و غیره میباشد.



مشکل از سران متحد شده قبایل ماد بود بلکه موجودیت خود را در استبداد فردی شاه - این نماینده اهورامزدا - یافت. علت این امر بیش از هر چیز ریشه در مکانیسم اقتصادی و نیز سازمانبندی جنگی اتحاد قبایل دارد. یک حاکم ماد، همانطوریکه اساس وحدت اقتصادی قبیله است، از قبیله، مستقل میباشد و این، منشا تابعیت و اطاعتی چون و چرای مردم از این عنصر خود رأی و خداگونه است. این رابطه بخصوص با توجه به سکون و خمودگی رشد نیروهای تولیدی - در طی نسلها بازتولید گشته و بمثابه سنت، از مقبولیت و تائید نظری مردم برخوردار میگردد. از طرفی، اتحاد قبایل میبایستی شکل خودش را بر اساس علت وجودیش - یعنی سازماندهی جنگی - بیان میکرد. این نظام جنگی بیش از هر چیز مبین اطاعتپایین از بالا بود. در اینجا از مجلس مشورتی خبری نیست، شاه بسان برآیند اتحاد، بعنوان فرمانده مطلق تمام قبایل، نمودار میگردد و بر تمام ارگانهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه تسلطی بلا منازع مییابد.

حکومت مطلقه به استقرار دولتی متمرکز می انجامد. استقرار دولت و سپاهیان جنگی در دژهایی که دارای اهمیت استراتژیک بوده و نزدیک مراکز معتبر اقتصاد بیست صورت میگیرد. این دژها که هسته های اولیه شهرها هستند، هیچگونه نقشی در تولید نداشته و بصورت عناصری خارج از مراکز اصلی تحقق تولید، یعنی روستاها، ظاهر میگرددند. خراج یا مالیات ارضی، بعنوان مهمترین منبع درآمد دولت، اضافه محصول جماعت های دهقانی روستاست که پس از اخذ روانه شهرهای نوپا میگردد. مادها با استفاده از آهن، تغییر کیفی مثبتی را در صنایع دستی بوجود آوردند. بطوریکه با افزایش اهمیت آن، بخشهایی از جماعات خود کفای روستایی با تبدیل حرف و پیشه ها به فعالیت اصلیشان، جذب شهرها گردیدند. این امر در کنار انتقال اضافه محصول به شهرها و نیز تجارت با دیگر مناطق مجموعاً گردش کالایی و مبادله را در شهرها رونق داده و بر رشد و اهمیت آن می افزود.

استفاده از مبادله در شهرها به پیدایش پول مسکوک و روابط پولی منتهی میگردد. چه در دوره مادها و چه در دوره هخامنشیان ما به کارگران مزدور - که کورتش نامیده میشدند - بر میخوریم که خود ارزش و اعتبار روابط پولی را اثبات میکنند. علیرغم اینکه از نظر تولیدی اهمیت کورتشها بمراتب کمتر از جماعت های دهقانی بوده است ولی نقش آنان را در کلیت سازمان جامعه نمیتوان انکار نمود. کورتشها مجموعاً از سه بخش تشکیل میشدند: ۱ - پیشه وران و خارجیان، ۲ - کارکنان ساختمانی وابسته بدولت، ۳ - کارگران کشاورزی.

با شکل گیری دولت مرکزی و رشد شهرها، پروسه تکوین جامعه به طبقات تسهیل مییابد و بتدریج این قطب بندی، سازمان اجتماعی قدیم را تحت الشعاع قرار میدهد. اینک دولت با بوروکراسی و نمایندگان خود یعنی ساتراپها (شهربانان) و مامورین مالیات بمنزله یک طبقه، با تمام ویژگیهای خاص خود، در برابر صف عظیم کشاورزان خود - نمائی نموده و با تصاحب اضافه محصول آنان، روند تحقق استثمار را شکل میدهد. این چنین جهت بندی طبقاتی با مکانیسم استثماری خاص آن، از ویژگیهای نظامهای شرقیست و در نظامهای اروپایی - چه برده داری و چه فئودالیسم - قابل رویت نمیشد. به نکات



افتراق این نظامها بعدا اشاره میکنیم .

در اینجا باید به یک نکته مهم توجه داشت و آن اینکه شکاف جامعه بطبقات رود و رو ضرورتا به معنای از بین رفتن و اضمحلال نظام قبیله‌ای (خونی) نیست . بزرگان و صاحبمنصبان و پسران آنها — که نوعی کاست اشرافی را تشکیل میدادند — در طول تاریخ ایران باستان بطور اعم و در دوره مادها بطور اخص از نفوذ و اهمیت زیادی برخوردار بودند . علت این امر را بطور کلی باید در معلول ایستایی و سکون اقتصادی نظام آسیایی — که علیرغم پیدایش رابطه استثماری و تمرکز طبقه استثماریگر در شهر، ساختار قبیله‌ای روستا را بلا تغییر میگذارد — جستجو نمود . در این نظام، یک خانوار روستایی اقتصاد کامل و بسته‌ای را اعم از تولید کشاورزی گرفته تا بافندگی و مهارتهای دستی سامان میدهد . خروج مازاد تولید کشاورزان از روستا بیش از هر چیز از تقسیم کار کشاورزی و پیشه‌وری در این منطقه ممانعت بعمل می‌آورد . نفی نظام قبیله‌ای بیش از همه این تقسیم کار را طلب میکند ، که در این نظام شدنی نیست . نتیجه اینکه با گذشت قرن‌ها هیچ تغییری در ترکیب روستا بوقوع نمی‌پیوندد . اهمیت امر وقتی روشنتر میگردد که در یابیم نسبت جمعیت شهرها به روستاها بسیار اندک بوده و قسمت اعظم جمعیت در روستاها متمرکزند . این مسایل موجب استمرار و بقای نفوذ سران دودمانها (ویسبدان) در کنار مناسبات طبقاتی شکل یافته، میگردد . ما در طول تاریخ ایران باستان به هفت دودمان معروف — که در عین حال تولیداران بزرگی هم محسوب میشدند — بر میخوریم : سورن پهلوی ، قارن پهلوی ، اسپهبد پهلوی ، اسپندیار ، ساسانیان ، مهران و زیک . این ویسبدان همواره رقابتی نزدیک و تنگاتنگ با طبقه بوروکراتهای دولتی داشتند . ضعف تمرکز دولتی در برخی ادوار (مثلا دوره اشکانی و اوائل حکومت ساسانیان) فرصت آید الهی را برای ویسبدان بمنظور کسب قدرت بیشتر و حتی نفوذ در مناصب دولتی و موروثی نمودن آنها ایجاد مینمود . با اینهمه باید توجه داشت که ویسبدان نظیر دیوانسالاران همواره تحت تابعیت مطلق شاه ، که مالک تمامی زمینها بود ، قرار داشتند .

کاست موبدان (مغان) ، که وظیفه رهبری دینی مردم را بعهده داشتند ، چه در دوره ماد و چه در دیگر دوره‌های باستانی — به استثنای دوره سلوکی — از اعتبار و نفوذ فراوانی برخوردار بودند . اصولا هر چه در تاریخ جوامع بشری عقبتر میرویم — عقب ماندگی و سطح فکری نازل توده‌ها ، که منبعت از پایین بودن سطح نیروهای تولیدیست ، انگیزه بمراتب قویتری را در رابطه با دامن زدن به توهمات ماورا طبعیه شکل میدهد . قوای فکری انسان باستان در برابر انبوه سوالات مجهولیکه مراوده وی ب طبیعت در مغزش ایجاد مینمود ، با ساده لوحی کودکانه‌ای در انواع و اقسام خرافات و معتقدات دینی طاقت فرسا متجلی میگردد . مطابق با این توهمات ، موبدان با ترغیب مردم به اهدای هدایا و نذریات متنوع به آتشکده‌ها و معابد مذهبی ، منبع درآمد شرعی و مطمئنی برای خود دست و پا کرده بودند . درآمدهای وقفی ، از احشام و حیوانات گرفته تا محصولات کشاورزی و فرآورده‌های دستی به کاست موبدان اعتبار اقتصادی میداد . موبدان علاوه بر درآمدهای وقفی ، در امر ربا و نزول خواری نیز دست داشتند و بخصوص در دوره هخامنشیان که پول مسکوک اهمیت بیشتری یافت شایستگی شایانی در این رابطه



از خود نشان دادند. علاوه بر این، موبدان از تیول موروثی نیز برخوردار بودند. همه اینها قدرت و نفوذ این کاست را در دوران باستان آشکار میسازد. با توجه به موقعیت گروههای اجتماعی مختلف جامعه ماد، میتوان تضاد موجود در نظام اجتماعی، اقتصادی آنرا مبتنی بر تضاد بین دولت - یعنی مالک مطلق و تجسم استثمار - و کشاورزان - یعنی تولید کنندگان بلا واسطه - دانست. تضادیکه مبین از یکطرف شکل اجتماعی تولید - سازماندهی جماعات روستایی حول سیستمهای جمعی آبیاری - و از طرف دیگر تصاحب دولتی اضافه محصول میباشد. بر حول محور رابطه اصلی موجود در جامعه و تضاد متاثر از آن، اقشار و کاستهای مختلف (نظیر پیشه‌وران، ویسبدان و مغان) موقعیت خاص خودشانرا در کلیت جامعه تثبیت مینمایند. مسئله وجود بردگان و خرید و فروش آنها در دوران ماد برای برخی مسئله حساسیست. چرا که به زعم اینان جامعه ماد یک جامعه برده داری بوده است. البته شکی نیست که میان مادها (و همینطور بخش اعظم تاریخ ایران) از برده (خانگی) استفاده میشده است، ولی تفاوتهای نه چندان کوچکی نظام بردگی روم و یونان باستانرا از نظام آسیایی جدا میسازد.

کمونهای آنتیک روم و یونان، که بر پایه مالکیت خصوصی دهقانان خرده مالک در کنار مالکیت عمومی مراتع و جنگلهای تحت تسلط قبیله استوار بود، با رشد و تمرکز مالکیت خصوصی، به نظام برده داری گذار نمود. این روند، بخصوص پس از جنگهای پونیک^۱ و ظهور پدیده لاتیفوندیها (مزارع وسیع و کارگاههای بزرگی که متکی به نیروی تولیدی بردگان بود) - به قیمت نابودی بیش از پیش خرده مالکین - تشدید یافت، بطوریکه نقطه اوج روم باستان (و همینطور یونان) را نمیتوان از وابستگی مطلق کل جامعه به نیروی کار بردگان جدا نمود. این شکل خاص بهره کشی از نیروی کار، که طبیعتاً بصور مختلف در کلیت روابط جامعه متجلی میگردد بیان کننده تفاوتهای ماهوی بین د و فرماسیون برده - داری و آسیاییست که بطور مختصر بدان اشاره میکنیم :

۱- اگر پارهایی از خرده مالکین کمونهای آنتیک بنا بر شرایط مناسب به نابرابری اقتصادی دامن زده و با افزایش املاک خود مالکیت خصوصی کلان را بوجود آوردند، در نظام آسیایی بنا بر ویژگیهای قبلا مطرح شد مالکیت خصوصی (چه نوع خرد و چه نوع کلان آن) هیچگاه در یک مقیاس قابل حساب شکل نگرفت.

۲- در جوامع برده داری دولت ما حصل گسترش مالکیت خصوصی، پیدایش طبقات و تضاد طبقاتیست، در حالیکه در نظام آسیایی مسئله درست برعکس است و طبقات بعد از ظهور دولت شکل گرفتند.

۳- شیوه تولید برده داری قبل از هر چیز مبین گذار از دوره استفاده از برده خانگی (برده غیر مولد) بدوره استفاده از برده تولیدی (بعنوان شکل غالب استثمار نیروی کار) میباشد. یعنی گذاریکه مطابق با آن به قول کائوتسکی هرگونه رابطه انسانی بین ارباب و برده هم کاملاً قطع میشود. این گذار در شیوه تولید آسیایی قابل روئیت

۲- جنگهای رومیان با کارتاژ. در این جنگها رومیان بردگان زیادی بدست آوردند.



نیست. آمار و ارقام این مسئله را بخوبی اثبات میکند: "در آتن عهد پراکلیس نسبت بردگان به شهروندان آزاد سه به دو بود". "در آتن قرن پنجم (ق. م) در برابر هشتاد الی صد هزار برده بیشتر از سی الی چهل هزار شهروند وجود نداشت. ۳ کورنیت دارای ششصد و چهل هزار برده بود. در سال سیصد و دوازده (ق. م) بیست و یک هزار آتنی واجد حقوق مدنی، ده هزار متک و چهارصد هزار برده وجود داشته است. ۴" در زمان جنگهای پلوپونزی، هیپونیکاس (شهروند رومی) در معادن تراسی بیش از ششصد برده داشت. با سقوط شهرهای مقدونی توسط روم، بیش از صد و پنجاه هزار نفر تنها در یکروز تبدیل به برده گشتند. ۵" از این ارقام نجومی در جوامع آسیایی خبری نیست: "بردگان خانگی هنوز مانند گذشته اهمیت دارند. تنها در معدودی از املاک، تعداد بردگان زیاد بود، معهذاً عده آنان در این موارد از چند ده نفر تجاوز نمیکرد. ۶"

۴- در تمامی نظامهای ماقبل سرمایه داری، جنگ رابطه ای نزدیک و تنگاتنگ با مناسبات اقتصادی برقرار میکند. اگر انگیزه اصلی جنگها در نظام برده داری گرفتن برده و تزریق این عنصر در اقتصاد جامعه بود، این انگیزه در نظام آسیایی تغییر میکند و غارت و تاراج خزاین و ثروتهای دیگر کشورها - در مواقعیکه مقدار مالیاتهای اخذ شده تکافوی هزینه های دولتی را نمیدهند - علت اصلی میگردد. ۷

۵- نظام برده داری نظام تفوق شهر بر روستاست، در حالیکه نظام آسیایی، بدلیل عدم انکشاف تقسیم کار پیشه وری و کشاورزی، بیانگر وحدت ایندوست. بقول مارکس "تاریخ عهد کهن کلاسیک تاریخ شهرهاست، ولی شهرهایی که مبنی بر زمین داری و کشاورزیست. تاریخ آسیا یک نوع وحدت افتراق نیافته شهر و روستاست (یک شهر بزرگ را در معنای صحیح باید صرفاً یک اردوی شاهانه دانست که بر روی سامان اقتصادی واقعی قرار گرفته است)..." ۸

۶- شهرهای رومی و یونانی شهرهایی خود مختار بودند که حیات سیاسی و اجتماعی درونشان بر پایه شرکت و نظارت مستقیم تمامی شهروندان آزاد بر تصمیم گیریها قرار داشت. کنسولهای دوره جمهوری روم برگزیده مجلسی بودند که نمایندگان توسط رای تمامی شهروندان (حتی پله بینها) انتخاب میگرددند. این گونه سنتهای دمکراتیک برای شهرنشینان آسیایی بکلی بیگانه بود. شهرهای آسیایی کاملاً تحت تابعیت دولتی مرکزی و منصوبین دولتی شهرها قرار داشتند.

۳- "PASSAGES FROM ANTIQUITY TO FEUDALISM" (P. ANDERSON), P. P. 26

۴- تاریخ ایران باستان

۵- بنیادهای مسیحیت (کائوتسکی) ۶- تاریخ ایران باستان

۷- در این باره شرق شناسان استالینیست شوروی برای "اثبات" وجود نظام برده داری در دوره مادها، با وارونه سازی واقعیت جنگها، دست به تحریفات ناخوشایندی میزنند. مثلاً دیاکونف در کتاب "تاریخ ماد" درباره سقوط اکباتان توسط پارسیان مینویسد: "...

اکباتان غارت شد و بخشی از مادیها برده گشتند. "در حالیکه اسناد و مدارک موجود، اطلاعی از برداشدن مادها بدست نمیدهد. ۸- "فرماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه داری ص ۱۶



۷- علیرغم ایستایی نسبی نیروهای مولده در هر دو نظام، باید توجه داشت که این دو نظام از طریق دو مسیر کاملاً متفاوت به نتیجه واحد میرسند: مسئله خروج اضافه تولید از روستا و در نتیجه یکسان باقیماندن دایره تولید با بازتولید - که قبلاً بدان اشاره شد - علت اصلی رکود در نظام آسیایی میباشد، در حالیکه این رکود در روابط برده داری عمدتاً بنا بر سه علت متفاوت زیر میباشد: اولاً، نابودی بسیاری از دهقانان خرده پا، که بدلیل شخصی و گرفتن محصول بیشتر برشد نیروهای تولیدی کمک مینمودند. ثانیاً، افزایش تولید در واحدهای برده داری بطور عمده از طریق استفاده از برده بیشتر تامین میشد تا استفاده از ابزار تولید جدیدتر. این شیوه با در نظر داشتن قیمت نازل برده، بسیار اقتصادی بود. ثالثاً، ارباب برده دار برای مبارزه با ستیزه جویی بردگان در برابر ابزار تولید، از ابزاری بیقواره و محکم که زمان استهلاک آنرا بیشتر مینمود استفاده میکردند. این مسایل مجموعاً از هر گونه حرکتی برای بهبودی تکنیکی وسایل تولید در چهار چوب روابط برده داری ممانعت بعمل میآورد.

در مورد مسئله مالکیت قدری تأمل کنیم: برخی بر این اعتقادند که مالکیت پدیده‌ایی روبنایست و بنا بر این استدلال نتیجه میگیرند که تفاوت نظامهای ایران و روم باستان در یک عامل روبنایی خلاصه میگردد و ربطی به زیر بنای اقتصادی ایندو - که برده داری باشد - ندارد. بعنوان مثال، احسان تراقی در مقدمه‌ایی که بر "تاریخ ایران" نوشته چنین میگوید: "معلوم گردید که مقصود وی (مارکس) از عبارت شیوه تولید آسیایی صورت ویژه‌ای که در کشورهای آسیایی وجود داشته و خاص آن باشد نبوده بلکه ویژگیهای انواع مالکیت که دائماً در سازمان اجتماعی کشورهای مزبور تجلی میکرد در نظر بوده است." ^۹ این شیوه نگرش - که چندان هم جدید نبوده و دوبروسکی‌ها و تمامی پیروان نظریه تک خطی استالین از سالهای دهه سی به اینطرف آنرا تبلیغ مینمایند - بطرز متافیزیکی مناسبات تولیدی و مالکیت را (که چیزی جز بیان حقوقی آن نیست) از هم جدا کرده، یکی را زیر بنا و دیگری را روبنا قرار میدهد، در حالیکه مناسبات تولیدی و مالکیت دو پدیده جدا از هم نبوده و در حقیقت مجموعاً کلیت است که در غالب دو شکل متفاوت بیان میگردد. دو شکلی که هر دو بیان یک چیز واحدند، درست مثل کالا که از طرف فروشنده، ارزش مبادله و از طرف خریدار، ارزش مصرف تعریف میشود. وحدت این دو را میتوان در این شکل بیان کرد: "اگر زمین و آب در ملکیت دولت نبود و به تولید کننده بیواسطه مایحتاج مادی متعلق بود در آن صورت وجه تولید آسیایی نمیتوانست وجود داشته باشد. اگر علاوه بر ابزار تولید، خود تولید کنندگان مایحتاج مادی و دهقانان در تملک برده دار نبودند در آن صورت نوع تولید باستانی مطرح نمیبود. اگر زمین در تملک فئودال و تولید کنندگان بیواسطه مایحتاج مادی دهقانان وابسته به او (سروها) نبودند در آن صورت وجه تولید فئودالی مطرح نمیبود. اگر ابزار تولید در تملک سرمایه دار نبود و کارگران محروم از آن نبودند در آن صورت وجه تولید سرمایه داری هم وجود نداشت." ^{۱۰} علاوه بر این، مالکیت در یک شیوه تولید معین بصورت حلقه رابط مرکزی بین تولید اقتصادی و روبنای ایدئولوژیک مسلط - بدلیل

۹ - مقدمه بر "تاریخ ایران" ترجمه کریم کشاورز.

۱۰ - "وجه تولید آسیایی" (ی، وارکا). بنقل از "پیرامون شیوه تولید آسیایی" انتشارات مزدک، ص ۸-۷۷



رابطه‌ایکه با ایند و دارد - ظاهر میگردد . این اهمیت مرکزی ، بخصوص در اشکال تولیدی ماقبل سرمایه‌داری (که متکی بر وابستگی آشکار افراد کارکن به زمین میباشد) بیشتتر است . بطوریکه مارکس در بررسی اشکال تولیدی ماقبل سرمایه‌داری بد رستی اساس تحلیلی خود را بر صور مختلف مالکیت ارضی در اروپا ، آسیا و آمریکا میگذارد . ۱۱

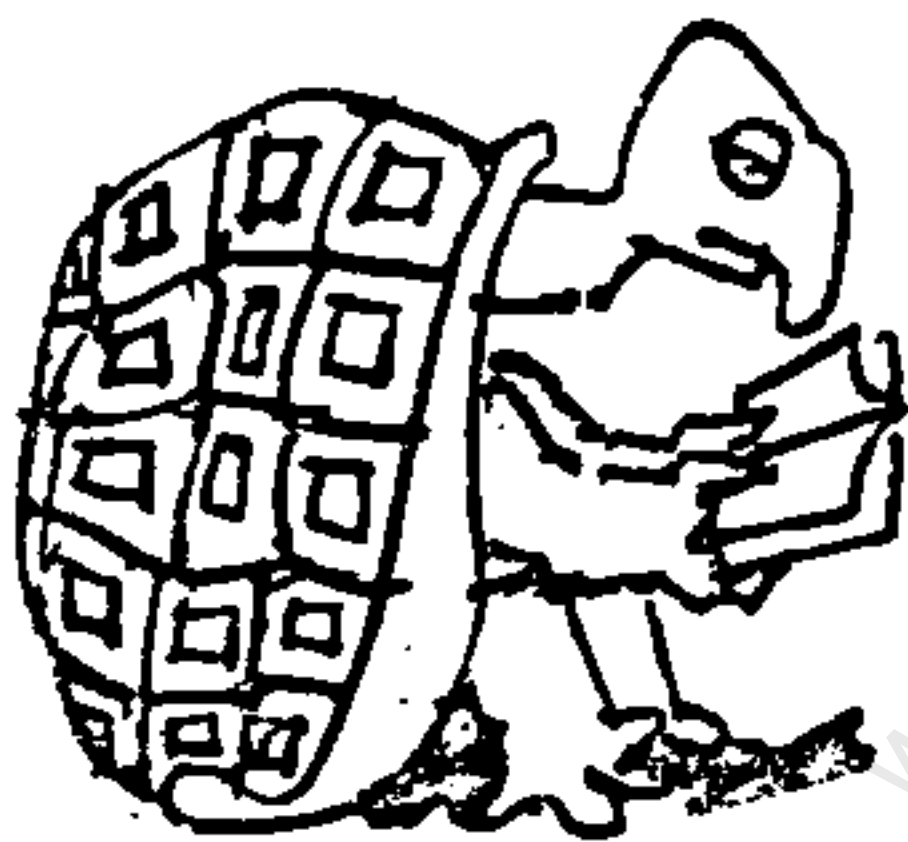
قبل از خاتمه این بحث به یک نکته معترضه دیگر میپردازیم : شرقشناسان شوروی تقریباً متفق القولند که نظام ماد یک نظام برده‌داری بوده است . البته زحمتچندانسی در مورد اثبات این مسئله بخرج نمیدهند و همواره فرض یا آن چیزی که خود باید ثابت گردد ، را بمنزله یک حکم درست و غیبی بکار میبرند . این بدان علت است که در دیدگاه تک خطی استالینیستها تحولات اجتماعی ایران یا تاریخ اروپا همانند است . در میان اینان دیاکونف جایگاه خاصی دارد ، وی بصراحت میگوید : " اوضاع و احوالی که همچنان پیدایش برده‌داری بوده است و نخستین گامهایی که جامعه مزبور در طریق تکامل برداشته بحدی مورد مذاقه نظری دانشمندان شوروی قرار گرفته که به محض داشتن چند مدرک پراکنده آثار و امارات غیر مستقیم و غیره میتوان جریان و مشی تکامل را چنانکه موافق با حقیقت باشد - بطور کلی - مشخص نمود و پیشرفت هر مرحله را جداگانه تعیین نمود . " امیدانیم که ما هر چند در تاریخ جوامع عقبتر برویم با توجه به ابتدایی تر شدن نیروهای تولیدی ، سلطه بر طبیعت بس مشکلتر شده و عوامل طبیعی (شرایط اقلیمی و جغرافیایی -) - همانطوریکه مارکس و انگلس هم بد رستی بدان اشاره میکنند - در موضع تعیین کننده‌تری قرار گرفته و امکان گذارهای تکاملی متفاوت را بیشتر مینماید . اگر فینیقیه به یک ملت تجارت پیشه یا روابط پولی تکامل مبدل گشت ، اگر آبرسانی مصنوعی ، پلی برای مالکیت ولتسی جوامع آسیایی محسوب میشد ، و اگر وحدت مالکیت خصوصی و عمومی کمون آنتیک به مالکیت خصوصی کلان برده‌داری گذار نمود ، علت این مسایل را بیش از همه باید در وضعیت بشری ، وجود یا عدم وجود زمینهای بایر ، وضعیت ایدئال ساحلی ، وضع آب و غیره دانست . این امر ، استفاده از نیروی کار برده را در مقیاس وسیع در یک جا مقرون بصرفه و در جای دیگر غیر اقتصادی مینمود . پروسه تکامل تاریخی متفاوت جوامع بشری ، انعکاس خود را در روندهای مبارزه طبقاتی متفاوت این جوامع مینماید . اگر مبارزه طبقاتی روم برده‌داری ، در قیامهای اسپارتاکوس و امثالهم جلوه‌گر میشد ، در جوامع آسیایی نظیر ایران این مبارزه در قیامهای بردیه ، فرورتیش ، مزدک و غیره متجلی میگشت . بدیهیست که هویت این قیامها از اساس بسا یکدیگر متفاوتند . یکی گرفتن خصلت قیام اسپارتاکوس (یعنی فریاد عصیان صدها هزار برده در زنجیر) با قیام فرورتیش (بیان دردهای هزاران جماعت روستایی غارتشده) اگر ناشی از بی اطلاعی نباشد نشانه فریبکاری محض است . در نزد امثال دیاکونف ها - که سهم بسزایی در بد آموزی تاریخ ایران به عهده دارند - مسایل یاد شده بالا بمنزله هیچ است ، جامعه ایران بایستی حتماً از برده‌داری عبور کرده باشد ، باید دنبال " مدرک " بردگان

۱۱ - رجوع کنید به " فرماسیونهای اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری " . همچنین مارکس در نامه‌اش به کاولفسکی از " کالکیت اشرفی در زمین " بعنوان یکی از ویژگیهای اساسی فتودالیسم یاد میکند .



ایرانی کشت، اگر هم پیدا نشد چند تا دروغ مصلحتی به کسی ضرر نمیرساند (میساج است) ۱۳ . اینطور است که در کتب اینان با سقوط اکباتان، مادها برده میکردند، یا با سقوط نینوا بدست مادها، آشوریان برده میشوند . با این نحوه " استدلال " که وجود برده صرف را با نظام بردگی مترادف میدانند میتوان حکم به سرمایه داری بودن اروپای قرن سیزده داد، چرا که ما بکرات به کارگر مزدور در این قرن برمیخوریم . می بینیم که این روش برخورد تا چه حد غیر مارکسیستی است، در حقیقت همان قضیه کرد و کرد و سست . حضرات مختارند که تحلیلشانرا علمی بنامند ولی در اصل با وارونه سازی سوبژکتیویستی تاریخ، کاری جز تطبیق استالینی نکرده اند .

۱۳ - یکی از مدافعین بینش تک خطی، کوموجو نویسنده چینی " جامعه برده داری چینی " میباشد . وی بصراحت میگوید : " یک مرحله برده داری ضرورت مطلق است و حال که متون در این باره تقریباً خاموشند، باید باستان شناسی را به حرف زدن وا داشت . " مجله تحقیقات بین المللی (شماره ۲، سال ۱۹۵۷)



کتابهایی که در این ماه

به کتابخانه " علم و جامعه "

اهداء شده است

مجموعه مقالات احمد شاملو
تا ۱۹۳۳ نوشته احمد مهرداد

حمید روحانی
دکتر فریدون آدمیت
حاج شیخ عباس قمی
مجموعه شعر احمد شاملو
روح الله خمینی
رحمت الله بنی اسدی
جامعه معلمان ایران
ترجمه مرتضی اسعدی

ترجمه م. سوداگر
ترجمه جلال علوی نیا

۱ - از مهبائی به کوچه

۲ - اسنادی درباره روابط ایران و آلمان از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ نوشته احمد مهرداد
(بزبان آلمانی)

۳ - شریعتمداری در دادگاه تاریخ

۴ - آشفگی در فکر تاریخی

۵ - مفاتیح الجنان

۶ - ققنوس در باران

۷ - کشف الاسرار

۸ - شعر و مردم

۹ - خمینی و محکومیت در پیشگاه افکار عمومی جهان

۱۰ - دولت حاکم

۱۱ - خطوطی پیرامون مسئله امپریالیسم

۱۲ - اقتصاد دانان کلاسیک و نظریه ارزش

۱۳ - اقتصاد سیاسی پیش از مارکس

۱۴ - دیوان حافظ



تاریخچه سرمایه‌داری صنعتی و جنبش کارگری

جنبش چارتیستی

در شماره قبل اجمالا جنبش "لودیت"، دوران بیزاری کارگران انگلستان نسبت به سیاست و اقدامات اوون سوسیالیست خیالپرد از انگلیسی را مورد بحث قرار دادیم و در این شماره به شرح اولین جنبش سیاسی طبقه کارگر مدین می‌پردازیم. "علم و جامعه"

بی‌تفاوتی کارگران نسبت به سیاست و همچنین سرخوردگی آنها که ناشی از ورشکستگی آزمایشات اوون بود نمیتوانست مدت زیادی ادامه داشته باشد. تجربیات جنبش رفورم انتخاباتی ۱۸۳۲ به کارگران بوضوح ثابت کرد که بایستی راه مستقلی در پیش گیرند و بدون وابستگی به بورژوازی بمبارزه سیاسی بپردازند. در سال ۱۸۳۶ گروهی از کارگران و صنعتگران لندن تحت رهبری لاوت (LOVETT) سازمانی بنام "اتحادیه کارگران لندن" تشکیل دادند که رهائی سیاسی کارگران را وظیفه خود قرار داده بود. بزودی این اتحادیه برنامه‌ای تصویب کرد که درخواستهای شش‌گانه زیر در آن گنجانده شده بودند:

- ۱- حق انتخابات عمومی برای مردان از ۲۱ سال به بالا.
- ۲- دوره‌های یکساله پارلمانی.
- ۳- رای‌گیری مخفی در انتخابات.
- ۴- یکسانی حوزه‌های انتخاباتی.
- ۵- تامین معاش نمایندگان پارلمان.
- ۶- لغو لزوم پرداخت عوارض ثروت برای کاندیداهای انتخاباتی.

این برنامه که در آن زمان بعنوان "منشور خلق" نامیده شد، آغاز یک جنبش عظیم کارگری در انگلستان گردید که بنام "چارتیسم" (جنبش منشور) معروف شد. در این برنامه کمبودهای بزرگ متعددی وجود داشت از جمله حاوی حق رای برای زنان نبود، رژیم جمهوری مطالبه نشده بود و سیستم تک مجلسی درخواست نشده بود. (یعنی مجلس لردها منتفی تلقی نشده بود.) از این گذشته هیچ گونه مطالبات اقتصادی اجتماعی در آن مطرح نگردیده بود.

با وجود همه اینها، منشور مزبور قدم بزرگی در راه فعالیت‌های سیاسی طبقه کارگر، مستقل از بورژوازی، بشمار می‌آید.

سال ۱۹۳۷ را میتوان آغاز جنبش چارتیستی قلمداد کرد. مبارزه برای منشور بنا



آزیتاسیون در سراسر کشور شروع شد و در سالهای بعد با یک سلسله تظاهرات و میتینگ های بزرگ توأم گردید .

جلوه خارجی این مراسم، بسیار پر نفوذ و با ابهت بود . اکثر کارگران بعد از تعطیل کار روزانه شان مستقیماً به این دو مؤتمتراسیونها ملحق می شدند و یا لباس کارگری در پرتو نور قرمز مشعلها به سوی محل گرد همائی ها حرکت می کردند . این میتینگ ها در سال ۱۸۳۸ از طرف دولت غیر قانونی اعلام کردید . علاوه بر این طبق مقررات مربوطه تشکیل اتحادیه ها فقط در سطح محلی مجاز بود و گسترش آن در سطح کشوری غیر قانونی اعلام شده بود و شرکت در آن بعنوان خیانت بوطن تحت پیگرد قرار میگرفت . بهر حال گروهی از کارگران از سایر زحمتکشانی که در اینگونه تظاهرات شرکت میکردند ، میخواستند که خود را مسلح سازند و عده زیادی از کارگران نیز مسلحانه در تظاهرات مزبور حضور می یافتند . علاوه بر این در راه پیمائی های کارگری، پرچمهای حمل میشد که جمجمه ای بر روی آن ترسیم گشته بود و این جای تردیدی در قاطعیت کارگران باقی نمی گذاشت . اشعاری از شعرای انقلابی خوانده میشد و سخنرانی های ایراد میگردد که حاوی شعارهایی از این قبیل بودند : " خوک بیشتر (بمنظور تغذیه) ، کشیش کمتر " " مبارزه تا سرحد مرگ بخاطر زن و فرزند " " حق رای عمومی یا انتقام عمومی " اینگونه شعارها اکثراً بر روی پرچمهای کارگران نقش بسته بود .

جالب توجه آنست که سخنرانی های میتینگ های چارتیستی با عنوان " مرادن کار " آغاز میگردد .

در اواخر ۱۸۳۸ ، در یک میتینگ عظیم در منچستر - که در حدود صد هزار نفر در آن شرکت داشتند - طوماری بنام " مطالبه ملی " برای ارسال به پارلمان تهیه شد و شرکت کنندگان در تظاهرات آنها امضاء کردند . در همین تظاهرات عظیم بود که برای اولین بار نمایندگان برای کنگره چارتیستها انتخاب شدند که در اوایل سال ۱۸۳۹ در لندن برگزار شد و نمایندگان کارگران سراسر انگلستان در آن شرکت نمودند .

جناح " قهر معنوی " و جناح " قهر مادی "

کنگره چارتیستها صحنه مبارزه میان جریانات مختلف گردید . ناپیستی فراموش کرد که عناصر گوناگونی در جنبش چارتیستی شرکت داشتند و این خود معلول آن بود که پرولتاریای نیمه اول قرن ۱۹ انگلستان هنوز در حال گذار بود ، گذار از زندگی و فرهنگ روستائی به زندگی و فرهنگ شهری و صنعتی . در صفوف جنبش چارتیستی پرولتاریای نواحی صنعتی شمال (لانکشاير، یورکشاير، ولس) وجود داشتند همچنین کارگران خانه خراب شده صنایع خانگی ، صنعت کاران ، کارگران روستائی ، کارگران دستباف و جوراب باف و تعداد زیادی از عناصر خرده بورژوا در جنبش چارتیستی شرکت داشتند . در کنار گروهی از کارگران که گرایشات " ترید یونیستی " داشتند و در واقع آریستوکراسی کارگری را تشکیل میدادند و اکثراً از کارگران ماهر صنایع دستی لندن و بیرمنگام بودند ، عده ای ایرلندی از قبیل اوکونر (O, CONNER) نیز در جنبش چارتیستی وجود داشتند که بیانگر وضع اقتصادی خرده بورژواهای اجاره دار ایرلند بودند و بعلاوه شرایط اجاره داری نیمه فئودالی که هنوز در ایرلند وجود داشت در وضع اقتصادی بسیار نامساعدی بسر میبردند . در اوایل کار همچنین نمایندگان خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط نیز به جنبش چارتیستی



پیوستند . البته انگیزه این گروه آن بود که برای لغو قانون مربوط به غلات که ورود آنها به انگلستان مستلزم پرداخت حقوق گمرکی گزافی بود، از جنبش کارگری استفاده کنند .

در مرحله اول جنبش چارتیستی، جناح آریستوکراسی کارگری و این عناصر را دیکال بورژوازی نقش مهمی بازی میکردند . " اتحادیه کارگران لندن " تاکتیک معتدلی داشت و رهبری جناح راست جنبش چارتیستی یعنی " گروه طرفدار قهر معنوی " را " لاوت " بعهدہ داشت که از بنیان گذاران اصلی " اتحادیه کارگران لندن " بود . طرفداران لاوت معتقد بودند که تنها از طریق اتحاد با بورژوازی رادیکال میتوان به هدف نایل آمد و بمنظور جلب آنها بود که طرفداران لاوت، برنامه چارتیسم را به مطالبات صرفا سیاسی محدود نمودند و معتقد بودند که با انتشار قطعنامه‌ها، تهیه طومارها و متدهای مشابه میتوان " تاثیر معنوی " بر روی طبقات حاکمه گذاشت .

جناح چپ چارتیسم را " گروه طرفداران قهر فیزیکی " تشکیل میدادند که رهبران آن عبارت بودند از اوکونر، اوبرین O. BRIEN و سپس ارنست جونس JONES و هرنی HERNEY که معتقد به اتخاذ تاکتیک انقلابی و تشدید مبارزه طبقاتی بودند و پایگاه عمده آنها مراکز صنعتی شمال بود که کانون حقیقی جنبش چارتیسم را تشکیل میداد در حالیکه لندن و بیرمنگام پایگاه اصلی جناح معتدل چارتیسم بود .

کنگره چارتیستها :

در ۴ فوریه ۱۸۳۹، ۵۳ نماینده جنبش چارتیستی در لندن گرد هم آمدند که تا سپتامبر همان سال گاهگاهی جلساتی تشکیل دادند . " گروه طرفدار قهر فیزیکی " ایده نامشخص و بسیار مبهمی را با خود حمل میکرد و معتقد بود که بایستی " پارلمان خلق " را در برابر پارلمان زمین داران و بورژوازی بوجود آورد و " گروه طرفدار قهر معنوی " که باتفاق بورژوازی رادیکال، اکثریت را در کنگره داشت پیشنهادات و قطعنامه های هائی را که دارای محتوای انقلابی بودند رد کرد و لاوت را به دبیری کنگره برگزید . با وجود این کنگره چارتیستها در برابر تهدیدات بورژوازی و حملات هیئت حاکمه که در مراسم افتتاح پارلمان در ۵ فوریه صورت گرفت، پیامی خطاب به مردم منتشر ساخت و اعلام نمود :

" اگر مجبور بشویم که به دفاع از خود بپردازیم از توسل به هیچ وسیله ای ابا نخواهیم داشت . مرگ یک انسان آزاده در صحنه نبرد شرافتمندانه تر از آرامش بی خیالانه بردگان است . البته درخواست توسل به قهر نه به روش ما بلکه به روش دولت بستگی دارد . "

کنگره چارتیستها اگر چه تصمیمات محافظه کارانه متعددی اتخاذ کرد لکن باین پیشنهاد که مردم حق حمل اسلحه و استفاده از آنرا دارا باشند رای داد و اظهار نظر کرد که این امر نیازی به هیچگونه بحث ندارد . با وجود روش معتدل اکثریت کنگره، عده ای از بورژوازی رادیکال به عنوان اعتراض به سخنرانی های تند و لحن انقلابی برخی از نمایندگان، کنگره را ترک کردند و باین ترتیب ترکیب جنبش چارتیستی از نقطه نظر اجتماعی همگون تر و یکپارچه تر گردید ولی با وجود این مبارزه میان جناح چپ و راست کنگره تشدید یافت . در ۱۳ ماه مه کنگره بر اثر پافشاری جناح چپ به بیرمنگام نقل مکان داد . جلسات کنگره در بیرمنگام نیز دستخوش کشمکش و اختلاف نظر در جناح میانه رو و افراطی بود و بالاخره قرار شد که جلسات کنگره تا اول ژوئیه بتاخیر افتد و در این



فاصله یا ترتیب دادن متینک های بزرگ توده ها را بسیج نماید . این اقدام بسیجی موفقیت آمیز بود و پس از آنکه کنگره از نو جلسات خود را برگزار کرد دستگاه حکومتی به تضییقات متعدد و اعمال خشونت پرداخت . متینک ها ممنوع شدند ، پلیس به تجمعات کارگری حمله ور شد و گروه کثیری از کارگران را دستگیر کرد و حکومت نظامی در بیرمنگام اعلام گردید . عکس العمل کارگران در برابر خشونت دستگاه حکومتی این بود که صبر و شکیبایی خود را از دست دادند ، در روز ۱۵ ژوئیه خانه افرادی را که به دشمنی با جنبش چارتیستی معروف شده بودند با آتش کشیدند . دو تا سه روز شهر در دست کارگران شورشی بود . هیجان نیروهای انقلابی بشدت اوج گرفت و اوضاع کاملاً متشنج شده بود . کنگره که در ۱۰ ژوئیه به لندن نقل مکان کرده بود در برابر این جو انقلابی عاجز و درمانده ماند و کارگران را دعوت به روش مسالمت آمیز کرد و تصمیم اعتصاب عمومی را که در اوایل کنگره اتخاذ شده و بموجب آن قرار بود در ۱۲ اوت " ماه مقدس " اعتصاب آغاز گردد ، ملغی نمود و اعلام کرد که " توده ها آماده نیستند " و بجای آن اعتصابات و تظاهرات اعتراضی دو سه روزه ای اعلام نمود ولی این اعتصابات و تظاهرات اعتراضی که قرار بود در روز ۱۲ اوت آغاز گردد نیز با موفقیت توأم نگردید و بالاخره کنگره با ناامیدی و سرخوردگی در ۱۴ ماه سپتامبر انحلال خود را اعلام نمود و دولت به تشدید تضییقات پلیسی پرداخت . عده ای از کارگران در صدد برآمدند که متقابلاً با توسل به اقدامات قهر آمیز در برابر دولت مقاومت نمایند و از جمله در نوامبر ۱۸۳۹ قیامی در جنوب ولس برنامه ریزی شده بود که توسط جاسوسان دولت و رفت و بشت سرکوب گردید و عده ای از کارگران انقلابی و رهبران برجسته جنبش چارتیستی از قبیل اوکسونر و اوبرین دستگیر و زندانی شدند .

مرحله دوم جنبش چارتیستی

شکوفائی اقتصادی و اختلافات داخلی رهبری جنبش چارتیستی با ضافه شدت عمل دستگاه پلیسی دولت انگلستان ، برای مدتی موجب رکود جنبش چارتیستی گردید لکن بحران اقتصادی جدید و بیکاری و فقر روز افزونی که متعاقب آن دامنگیر زحمتکشان انگلستان شد تاثیر خود را نشان داد و بمبارزه کارگران جان تازه ای بخشید . در ژوئیه ۱۸۴۰ بار دیگر " اتحادیه ملی چارتیستها " تشکیل گردید . این سازمان که هسته اولیه آن در منچستر بوجود آمد ، ادغام محافل و مجامع چارتیستی در سراسر کشور را هدف خود قرار داد و اعلام کرد که " از راه های مسالمت آمیز و قانونی " پارلمان را وادار به اصلاحات رادیکالی خواهد ساخت . این سازمان علیرغم مقررات قانونی ایکه فعالیت سراسری هر گونه سازمان کارگری را ممنوع ساخته بود ، بسرعت توسعه یافت بطوریکه در طول یکسال و نیم فعالیت خود بیش از ۴۰۰ شعبه محلی و در حدود ۴ هزار عضو پیدا کرد و بصورتیکه حزب توده ای کارگری درآمد : کمیته اجرائیه ای داشت ، کنگره هائلی برگذار میکرد ، انتشاراتی داشت و اساسنامه و نظامنامه مخصوص خود را داشت و اعضای آن حق عضویت خود را به تشکیلات میپرداختند . این مرحله ، نقطه اوج رشد تشکیلاتی جنبش چارتیستی را تشکیل میدهد . در منشور جدیدی که توسط تشکیلات نوین چارتیستی تهیه گردید ، برخلاف منشور قدیمی مطالبات اقتصادی توده های کارگری بر خواسته های شش گانه منشور قبلی افزوده شده بود و اندیشه ضرورتیکه قدرت از دولت به مردم



مطرح گشته بود. علاوه بر این جنبش چارتیستی در این مرحله بر خلاف آغاز کار خود علیه تشکیلات بورژوازی "جامعه مبارزه با قوانین غلات" به مبارزه پرداخت. این جامعه که اعضای آنرا سرمایه داران تشکیل میدادند برای مبارزه با مالکین بزرگ انگلستان که مانع ورود غلات خارجی با انگلستان بودند تشکیل یافتند با لغو عوارض و کمرکات سنگینی که بر غلات وارداتی وضع شده بود استفاده‌های تجارتنی سرشاری نصیب خود سازد و چون برای موفقیت خود در مبارزه علیه مالکین بزرگ نیاز به حمایت کارگران داشت سعی میکرد با تبلیغات خود کارگران را با نوید "نان ارزانتر" بسوی خود جلب کند و از تشکیلات آنها در تشکیلات چارتیستی جلوگیری نماید. لکن چارتیستها این بار فریب نخوردند و بجای آنکه در آرزوی نان ارزان بدنباله روی از بورژوازی بپردازند به حربه موثرتر اعتصاب متوسل شدند. در اوت ۱۸۴۲ اعتصابات آغاز گردید و ابعاد تازه‌ای کسب کرد. مطالبات اقتصادی‌ای که در این اعتصابات مطرح شده بودند موجب نزدیک شدن چارتیستها و ترید یونیون‌ها (اتحادیه‌های کارگری) گردید و در واقع این نزدیکی موجب رادیکال کردن ترید یونیون‌ها شد. اگرچه اتحادیه‌های کارگری مبارزه برای منشور چارتیستها را نمی پذیرفتند ولی اتحاد چارتیستها و اتحادیه‌های کارگری در مبارزه برای اعتصاب، موجب گردید که ایده "اعتصاب عمومی" "ماه مقدس" جان تازه‌ای بگیرد و در میان توده‌های کارگری زمینه مساعدی پیدا کند.

ویلیام بن بو WILLIAM BENBOW کفاح و کتابفروش معروف، پدر این ایده بود که سالها قبل یعنی در ۱۸۳۱ در جزوه‌ای تحت عنوان "ماه مقدس" ایده اعتصاب عمومی را مطرح ساخته و روزنامه "محافظ مرد فقیر" تبلیغ آنرا بعهد گرفته بود. این شخص مدتی در زندان بسر برد ولی بین سالهای ۱۸۳۸ و ۱۸۴۲ جزوات و تاثیر زیادی بر روی کارگران انگلستان برجای گذاشتند.

جنبش اعتصاب بطور جهشی و خود بخودی بوجود آمد و فعالیت چارتیستها تنها عامل آن نبود بلکه عمدتاً حوادث غیر منتظره‌ای موجب رشد این جنبش گردید. درست است که چارتیستها شعار "ماه مقدس" اعتصاب را مطرح کردند و این شعار بازتاب مساعدی در کارگران یافت ولی با وجود این اعتصاب عمومی تحقق نی پذیرفت و فقط در نواحی شمالی انگلستان مورد استقبال قرار گرفت. وقتی اعتصاب عمومی با عدم موفقیت روبرو شد طبقات حاکم انگلستان که بشدت دچار وحشت شده بودند دولت را به دستگیریهای دسته جمعی کارگران واداشتند و پس از فرار اوکونر رهبر چارتیستها، ۱۵۰۰ نفر از "رهبران آشوبگر" جنبش کارگری زندانی گشتند و ۶۵۱ نفر از آنها بمحاکمه کشیده شدند.

شکست اعتصاب عمومی و "ماه مقدس" موجب از هم پاشیده شدن تشکیلات چارتیستی شد و عده زیادی از اعضای آن تشکیلات چارتیستی را ترک کردند بطوریکه در سال ۱۸۴۳ فقط ۳ تا ۴ هزار عضو باقی ماندند. ناگفته نماند که شکوفائی اقتصادی تازه‌ای که در انگلستان بوقوع پیوست و از ۱۸۴۳ تا ۱۸۴۶ ادامه یافت این پروسه را تسریع و تشدید کرد و توده‌های کارگری که از تجربه تلخ شکست اعتصاب عمومی، دچار سرخوردگی شده بودند بار دیگر از فعالیت‌های سیاسی روی برتافتند و به جنبش اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای تعاونی روی آوردند. در این دوران جریان‌اتی در جنبش کارگری نضج گرفت که شعار "بازگشت به روستا" را مطرح میساخت. در شماره آینده "برنامه اجتماعی چارتیسم"



دکتر روحانی



تشکیلات ایل قشقائی

در این بحث ساختمان اجتماعی و سازمان اداری ایل مورد بحث واقع میگردد .

الف : سازمان اداری ایل از بالا بیاین شامل ایلخانی ، کلانتران ، کدخدایان و ریش سفیدان است که اکنون هر کدام را جداگانه مورد بحث قرار میدهیم .

۱- ایلخانی: سابقا بتفصیل بیان نمودیم که چگونه ایل قشقائی وحدت و استقلال حاصل نمود و تحت ریاستیک فرمانده صاحب اقتدار بنام ایلخان یا ایلخانی قرار گرفت . همچنین بیان گردید که چگونه جانی خان اولین ایلخانی مقتدر قشقائی با استفاده از موقعیت بخصوص خود ، اساس یک حکومتفقودالی مستقل را گذاشت . از آن بیسعد ایلخانگیری در خانواده او بصورت موروثی با افراد ذکور (فرزندان ذکور) منتقل گردید و ایلخانان اخیر و ایلخان فعلی قشقائی خود را از خانواده او میدانند .

پادشاهان و دولتها هر کدام بخاطر حفظ امنیت و هم برای تحکیم اساس حکومت خویش در فارس مجبور بودند که بنوعی رضایت ایلخانان را جلب و از نیروی آنها بنفع خود استفاده نمایند . از اینجهت برای ایلخانان که این منصب را بارت می برده و یا از چنگ رقباء (که جز برادران و عموزادگان ، بالاخره افراد خانواده او کسی دیگر نبود) بیرون میکشید هاند ، از طرف پادشاهان فرمانی صادر میشده و منصب او رسماً مورد تایید قرار میگرفته . فرمان ذیل موید این بیان است :

" دستخطی که در فرمان قضا تواءمان اعلی حضرت پادشاه اسلام پناه السلطان ناصرالدین شاه قاجار خلد الله تعالی ملکه و سلطانه فرموده صورتش اینست :

نظر بر خدمات محمد علی خان ایلخانی بدولتعلیه قاجاریه و زحمات او لهذا



خدمات و زحمات او را در مد نظر داشته و داریم و منصب ایلخانی گری محمد علی خان ایلخانی را بحاجی نصراله خان پسر محمد علی خان عطا فرمودیم" (۱) .

تاریخ ایل قشقائی شاهد صحنه های خونینی از رقابت افراد و برادران برای کسب مقام ایلخانیگری بوده است. از جمله "پس از مرگ داراب خان که یکی از ایلخانان مقتدر بوده است ضرغام الدوله فرزند ارشدش جانشین او میشود ولی چیزی نمیکرد کسب صولت الدوله فرزند دیگر داراب خان بنای مخالفت و رقابت را با برادر مینهد. تا قبل از ایجاد این رقابت ضرغام الدوله آنقدر قدرت داشته که سودای سلطنت در سر میپروریده و مامور والی را در شیراز بقتل میرسانده است. ولی همینکه با رقابت برادر روبرو میشود دولت و حکومت وقت استفاده کرده (از موقعیت) و در تضعیف او و تقویت رقیب میکوشد. تا آنجا که در مجلس شیراز دنیا را بنرود میگوید." (۲)

دولتها همیشه از اینگونه رقابتها بنفع خود استفاده نموده برای تضعیف قدرت ایلخانی و تقسیم نیروی ایل، آتش این رقابت را دامن میزدند.

ایلخان در راس سازمان اداری و انتظامی ایل قرار دارد و تمام امور مختلفه ایل قشقائی با نظارت و مراقبت مستقیم او صورت میگیرد. در این ایل فرمان ایلخان مستقیماً بکلانتران تیره ها ابلاغ میگردد. کلانتران مامور اجرا و ابلاغ دستورات صادره از ایلخانی بکدخدایان طوایف میباشد. ایلخانی اگر چه قدرتی نامحدود دارد معذک در موارد یکه عرف و عادت حکم میکند مجبور برعایت میباشد. او برای رای کلانتران کدخدایان و ریش سفیدان احترامات بخصوصی قائل بوده ولی با توسعه اقتدار آنان از حد متعارف جدا مخالفت میورزد زیرا بیم آن میرود که از دیاد قدرت آنان از قدرت شخصی او بکاهد. بعضی از اوقات اختلاف بر سر منصب ایلخانی بین دو برادر منجر پناهنده شدن یکی از آنان بایل دیگری میشود و در این صورت ایل مزبور بیاری فرد پناهنده شتافته و با ایل منسوب به رقیب او وارد مبارزه و جنگ میگردد. از این موارد یکی جنگ ایل بویر احمد با ایل قشقائی است.

(در زمان ایلخانیگری صولت الدوله، برادرش سردار احتشام به ایل بویر احمدی متوسل شده و دعوی ایلخانیگری نمود و پس از جنگ (تهمار) که بین دو ایل در گرفت سردار احتشام اسیر شد) (۳) . حمایت ایل از افراد یکه به آن پناهنده شده اند، در عرف ایلی واجب و اجتناب ناپذیر است. این امر مدیون سنت های بدوی و مهمان نوازی و غرور و عصبیت (۴) قومی آنهاست. ایلخانی در عین در دست داشتن اقتدار و ریاست ایل بمیل خود قادر بتعویض کلانتران و کدخدایان نیست چه قدرت آنان بیشتر از نفوذ خانوادگی و دارائی شخصی ناشی شده و این دو عامل بزرگ میتوانند بموقع خود عوامل خطرناکی برای کاستن محبوبیت و وجهه قومی ایلخانی باشند. در ایل قشقائی اگر چه

۱- کتاب "آثار عجم".

۲- "عرف و عادت در عشایر جنوب" صفحه ۶۱

۳- نشریه "ا، پ، م" / ۳۳۷- عشایر فارس. دکتر حبیب اله پیمان.

۴- این لغت را ابن خلدون بمعانی مختلفی در کتاب مقدمه بکار برده است از جمله معانی آن یکی غرور قومی است.



کلا نتران رابط ایلخانی و سایر طبقات هستند، معذک کلیه افراد ایل میتوانند با او تماس حاصل نموده و شکایت خود را بسمع برسانند. او همچنین مسئول دفاع از ایل در برابر دستگاههای دولتی بوده و حفظ منافع ایل را بعهدہ دارد. مخارج زندگی او بوسیله حق مرتع و سایر حقوقیکه از افراد ایل بوسیله کدخدایان و کلا نتران جمع آوری میشود تامین گردیده و همچنین هدایا و تحفه‌هاییکه بمناسبت‌های مختلفه از جمله اعیاد با او تقدیم میگردد، منبع درآمد سرشاری است. در مواقع لازم مثلا بهنگام تجهیز سپاه بمنظور ات مختلف از افراد ایل بنسبت‌داری و احشام آنها مبلغی اخذ و در اختیار ایلخانی قرار داده میشود.

گاهی دیده شده است که ایلخانی در هنگام حیات خویش یکی از فرزندان را (غالباً پسر ارشد را) به سمت ایل بیگی (ولیعهدی) خود نامزد مینماید و ضمن اینکه آداب اداره ایل را با او میآموزد از مناقشات و رقابتهاییکه ممکن است بعد از مرگ خودش اتفاق افتد جلوگیری مینماید. این امر که اکنون کمتر معمولست در زمانهای قبل کم و بیش دیده شده و فرصت‌الدوله شیرازی در توصیف حاج نصرالله خان ایلخانی قشقائی همزمان ناصرالدین شاه قاجار، پس از ذکر موضوعاتی چند اشاره مینماید که

... " ولد ارجمندش سلطان ابراهیم خان منصب ایل بیگی‌گری را دارد ... " (۵) .

ایل بیگی سمت معاونت و پیشکاری ایلخانی را نیز عهده دار بوده است. پس از مرگ ایلخانی ضمن اعلام عزای عمومی، کلا نتران، کدخدایان و ریش سفیدان و بالاخره طبقات و افراد مختلفه بقرارگاه و خانواده او آمده و ضمن تسلیت و مراسم بخصوص بطور ضمنی و یا رسمی با جانشین او که غالباً پسر ارشدش میباشد " بیعت " مینمایند. ایلخان جدید پس از انتصاب بمقام خویش برای جلب محبت کلا نتران و کدخدایان و سایر طبقات شخصاً بتمام تیره‌ها سرکشی نموده با بخشش مقداری از مالیات و عوارض همان سال و بیادادن کمک و انعام ببعضی از سرشناسان و متنفذین تیره‌ها، بتحکیم موقعیت خود کمک مینماید.

گاهی در آغاز جلوس ایلخان، مخالفینی پیدا می‌شوند و با تدارک نیروی کافی مردم را به عدم همکاری و مبارزه با او دعوت مینمایند. ایلخانی جدید ضمن اولین بازدید از طوایف و تیره‌ها به خنثی کردن تبلیغات آن مخالفان اقدام میکند. بطور کلی افراد ایلی غالباً ایلخانی را که مظهر قدرت ایل و مدافع منافع مادی و معنوی آنانست تصمیمانه دوست داشته و در مقدم او از قربانی نمودن گوسفند و بذل هدایا و تحف مصایقه نمی‌نمایند.

ایلخانی نیز در مواقع احساس خطر مجبور میشود که برای ایجاد محیط مساعد و جلب مساعدت تیره‌ها بدادن بعضی امتیازات و بخشیدن مقداری از حقوق مقام خویش (حقوق مادی سالیانه) بتیره‌های پر جمعیت و یا افراد سرشناس و صاحب نفوذ مبادرت نماید.

۲- کلا نتر : کلا نتران کسانی هستند که ریاستیک طایفه را بعهدہ دارند گرچه این مقام ارشی بوده و قدرت کلا نتر ناشی از نفوذ خانوادگی و داری و بالاخره لیاقت شخصی و استعداد ذاتی است معذک موافقت و رای ایلخانی نیز باید جلب گردد و از طرف او فرمان انتصاب صادر شود.

۵- " آثار عجم " ، فرصت‌الدوله شیرازی



کلانتر هر طایفه از افراد و اعضاء همان طایفه بوده و پسر (غالباً پسر ارشد) کلانتر سابق میباشد گاهی اوقات بین مدعیان کلانتری نیز رقابت و کشمکش پیدا میشود و در اینجا موضوع با کمک ایلخانی و سرشناسان ایل خاتمه مییابد . اگر بین آنان مصالحهای رخ دهد که با بخشیدن ورد و بدل کردن مقداری پول یا تعدادی گوسفند و غیره کار پایان میرسد و در غیر اینصورت با موافقت ایلخانی قلمرو کلانتر سابق را بدو بخش تقسیم مینمایند و هر بخش را یکی از مدعیان میسپارند . این وضع در صورتی پیش میآید و مورد موافقت ایلخانی واقع میشود که بیم ایجاد انشعاب در سایر طوایف نباشد . رقیب کلانتر جدید غالباً یکی از برادران اوست که زمینه‌ای در بین مردم دارا بوده و طرفداران کافی داشته باشد . شق آخر اینست که ایلخان مجبور بتذکر شدید و تنبیه متخلف میگردد و برای جلوگیری از نظایر موضوع دست با اقدامات شدید میزند .

چنانکه سابقاً بیان گردید کلانتر رابط بین ایلخانی و کدخدایان تیره‌های مختلفه یک طایفه است . در غیاب ایلخان (یا در صورتیکه تشکیلات ایل بدو ایلخان باشد مثل عشایر ممسنی) کلانتر، مسئول مستقیم طایفه در برابر دولت و مسئول دولت در برابر طایفه بوده، شخصیت مستقل حقوقی دارد .

تعویض کلانتران قشقاتی بندرت سابقه داشته و در صورت لزوم باید قبلاً زمینه اینکار فراهم شده و جانشین لایق و مردم پسندی از همان خانواده معین گردد والا چون نیمی از اقتدار او ناشی از کدخدایان است ممکن است تعویض او ایجاد بعضی اختلالات نماید که با تشکیلات منظم ایلی تباین دارد . نیم دیگری اقتدار او بعلت دارا بودن سمت نمایندگی ایلخانی میباشد . وظایف دیگر کلانتران همانست که در مقیاس کوچکتی درباره کدخدایان ذکر خواهد گردید .

۳- کدخدا: ریاست تیره را کدخدا بعهده دارد که غالباً از فامیل پدری کدخدای سابق است . ارتباط او با ایلخانی وسیله کلانتر طایفه صورت میگیرد که عین اختیارات و اقتدار کدخدا را بمقیاس وسیعتری دارا میباشد . کدخدا نماینده خسان (کلانتر) و مسئول تیره است و ضمناً نماینده افراد تیره در برابر خان نیز بحساب میآید . تقسیم مراتع بین بنکوها و خانوارها و گرفتن تمام عوارض ایلی و سهم خان از وظایف کدخدا است . اگر چه کلانتر طایفه باید کدخدای جدید را برسمیت بشناسد ولی در وهله اول باید مردم تیره، کدخدا را قبول داشته و او را از طرف خود باین عنوان برگزینند و سپس این مقام از طرف کلانتر مورد تایید واقع گردد . کدخدا نیز مقام خود را از پدر پسر میبرد ولی " شایستگی در دفاع از منافع تیره ، تسلط بجزایرات مختلف سیاسی و اقتصادی ، بر خورداری از قدرت مادی " (۶) داشتن زمینه و محبوبیت ملی و شخصیت اجتماعی لازمه کسب این مقام است ، کدخدا همچنین مجری دستورات خان در تیره بوده و ماموریت گزارش و عرض نظریات افراد تیره را بعهده دارد . اگر کدخدائی شایستگی انجام وظایف محوله را نداشت مردم بسوی رقبای او متمایل شده و بزودی او را بعنوان نامزد این مقام معرفی مینمایند و پس از اعلام موافقت مردم و کسب اقتدار کافی کلانتر و ایلخانی نیز مجبور به تایید موضوع میگرددند .

با این ترتیب میتوان عقیده داشت که نفوذ خانوادگی ، قدرت اقتصادی ، داشتن



سمت نمایندگی کلانتر و ایلخان، شایستگی شخصی و قدرت مدیریت منابع اقتدار کد خدایان میباشد.

۴- ریش سفید: ریاست بنکورا بعهدہ دارد و اختیارات و بیشتر مربوط با امور داخلی بنکواز قبیل ترتیب حرکت، تعیین محل یورد (محل سکونت موقت) تنظیم روابط افراد و خانواده‌ها، تماس با روسا، بالاتر از خود، آشنائی با خوانین و ترتیب سایر امور عمومی بنکو میباشد. در جلسات کد خدا برای اخذ تصمیمات مربوط به تیره شرکت نموده و رای او مورد احترام ریش سفید نمایندہ آراء خانوارهای بنکو است. اقتدار او نیز از قدرت، تجربیات، نفوذ خانواده پدری و شخصیت اجتماعی و اقتصادی او ناشی میشود. کد خدا در تعیین ریش سفید آن نقش مهمی ندارد ولی پس از موافقت بنکو با آنها و نامزد نمودن آنها باین سمت، کد خدا در معرفی شان بکلانتر اقدام و نظر او را جلب مینماید. ریش سفیدان لازم نیست که حتما افرادی بسیار پیر و سالخورده باشند بلکه صلاحیت اجتماعی آنان از کمیته‌سمن آنها مهمتر است.

۵- رئیس خانوار:

رئیس خانوار همان پدر خانوار است که وظایف، اختیارات و نقش اساسی او بهنگام تشریح خانواده قشقای با تفصیل بیشتری مورد مطالعه واقع خواهد شد.

۶- افراد:

که همان مردم عادی ایلی هستند و به عنوان اعضاء خانواده ایلی شناخته میشوند. بطور کلی مقامات ایلی برای حفظ قدرت خود و نگهداری وحدت و یکپارچگی جامعه ایلی از عواملی متعدد استفاده میکنند. روابط کلانتر و افراد طایفه را میتوان بقراردادی تشبیه کرد که ضمن آن کلانتر دفاع از آنها را در برابر عوامل خارجی به عهده دارد. رابطه بین آنان و موسسات دولتی را برقرار میسازد و مسئولیت حل اختلافات بین آنها و همچنین بین طایفه و عناصر خارج از ایل، مشورت و داوری در کشمکشها و نگهداری از منافعشان را بعهدہ گرفته است و در مقابل، افراد قبول کرده‌اند از او اطاعت محض کنند، گوسفندان او را تعلیف، غذا و احتیاجات و مخارج او را تامین و در صورت لزوم بعنوان سرباز در رکابش بجنگند. ساختمان اجتماعی ایل که به فرد اجازه نمیدهد شخصا از منافع خود دفاع کند و بخصوص در برابر مقامات قضائی شهر ناتوان است او را سخت محتاج بیک رئیس یا قدرت کرده است و تنها این رئیس است که میتواند امور پیچیده و مسائل و مشکلات روزانه گوناگون آنها را حل کند. هیچ تغییر اساسی در این نحوه ریاست و روابط نمیتوان داد مگر آنکه ساختمان اجتماعی ایل مورد توجه قرار گیرد. نحوه توزیع قدرت در بین مقامات مختلفه ایلی بنحوی است که میتوان گفت کاملاً با احتیاجات و شکل بخصوص جامعه ایلی تناسب دارد.

تمرکز امور قضائی در دست (تحت نظر) ایلخانی و در غیاب او، کلانتران که مقامات عالی ایل هستند و همچنین دخالت و وساطت ریش سفیدان و کد خدایان جهت اتمام دعاوی و عدم ارجاع موضوع بمحکمه عالی (ایلخانی یا کلانتر) و اتخاذ روشهای مرضی الطرفین، هر کدام متدهای صحیح و ذیقیمتی است که از بروز اختلافات و حوادثی که یکپارچگی و اتحاد و استحکام تشکیلاتی و ساختمانی جامعه را تهدید مینماید جلوگیری میکنند.



نگاهی به گذشته

امیدی به آینده

جنبش بیست و پنج سال اخیر ایرانیان در خارج از کشور را میتوان به سه دوره کلی تقسیم نمود. تلاش دوره اول از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۴ در جریان بود و گردانندگان آن اکثراً سیاسی شده‌های زمان مصدق بودند که در طیف گرایشات جنبه ملی به مسائل کشور میاندیشیدند و عملکردشان به حمایت از حرکت‌های ۱۹۶۳-۱۹۶۰ داخل کشور محدود بود. دوره دوم مبارزه که در ۱۹۶۴ آغاز و تا سرنگونی شاه ادامه داشت استمرار منطقی دوره اول نبود زیرا که غالب فعالین آن آگاهی سیاسی‌شان را در خارج از کشور کسب کرده و از تجربه پیشینیان خود بهره‌ای نبرده بودند. خفقان بعد از کودتای ۱۹۵۳ اجازه نداده بود که جوانان درباره نهضت‌رهای ایران بطور اعم و دولت مصدق بطور اخص اطلاعات و دانشی بیاندوزند. بهمین دلیل بخش عمده مبارزات این دوره با اصطکاکاتایدئولوژیک توأم بود و با واقعیات وطن هماهنگی نداشت.

انجمن‌های اسلامی که در دهه ۱۹۷۰ منسجم‌ترین گروه خارج از کشور را تشکیل میدادند تا دو سال قبل از انقلاب فعالیت سیاسی نداشتند و برنامه کارشان در جهت برآوردن نیازهای فردی اعضا و هواداران شان تدوین میشد. مسئولین و حامیان انجمن‌های اسلامی اکثراً از خانواده‌های خرده بورژوازی متمکن میآمدند. اصطلاح خرده بورژوازی متمکن را بآن بخش از بازاریان و کسبه و ملکدارها و زمین‌سازان و کنتراتی‌ها و بسازبفروشها و... اطلاق میکنم که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ از برکت فعالیت‌های اقتصادی حاصله از فروش لایزال نفت از سرمایه داران کوچک به سرمایه داران نسبتاً بزرگ تبدیل شده بودند ولی از آنجا که سرعتشدید این ثروت‌اندوزی فرصت نداده بود که رشد فرهنگی آنان با امکانات مادی‌شان توازن پیدا کند، لذا غالباً آدم‌های مصرفی ولی از خود بیگانه‌ای شدند که رستگاری و حفظ منافع خویش را در قشریکری و بازگشت به گذشته‌های خیالی جستجو مینمودند.

انجمن‌های اسلامی، همانند گروه‌های ترقیخواه، از نظر سیاسی با حقایق و ویژه‌گیهای تاریخی جنبش‌رهای ایران آشنائی کافی نداشتند ولی بدلیل طبقاتی و خانوادگی با سنت و فرهنگ مذهبی جامعه احساس همبستگی میکردند. دانشجویان متمایل بسبب گروه‌ها و گرایشات چپ مثل فعالین سالهای ۱۹۶۴-۱۹۵۸، متعلق به طبقه متوسط ریشه دار بودند و غالباً تربیت و تمایلات غیر مذهبی داشتند. امکانات مادی فرزندان خرده بورژوازی متمکن برای تحصیل در خارج بمراتب بیش از دانشجویان وابسته به طبقه متوسط تکاملی جامعه بود ولی گمگشتگی و احساس بیگانگی آنان نسبت به محیط زیست خود در تاریخ برخورد ایرانیان با غرب سابقه نداشت. از سوی دیگر، دانشجویان ترقیخواه با

تربیت



سخنی بامسعود رجوی

تند بر خاک شهیدان مردان مرکب را
با خبر باش که خون از سرز بین میگذرد

از آنجا که سازمان مجاهدین ایران سیام خرداد را " سرآغاز انقلاب نوین مردم ایران " می شمارد و این روز را نقطه عطفی در تغییر کیفی شیوه مبارزه سازمان اعلام میدارد ، سالگرد آن مناسبتی در خور است تا برادر مجاهد مسعود رجوی پیمای در آن بهساره بدهد . اما محتوای این پیام و تحلیل آن در بستر رخداد های اخیر ، گویای آن است که سالگرد خود بهانه ای است تا ایشان به پشتوانه قهرمانیها ، قداکاریهها و مقاومت های بی نظیر خواهران و برادران و فرزندان مجاهد ، شمشیر را از رو ببندند و بمیدان مصاف در آینند و رجز خوانان مبارز طلبی کنند .

تاسف بیشتر ، اینکه هدف این رجز خوانی و مبارز طلبی دشمنان سوگند خورده ملت ایران نیستند و اگر تصور رود که سازمان مجاهدین و یا شورای ملی مقاومت سرانجام بسکوت غیر قابل توجیه خود در برابر دشمنان واقعی ملت ایران پایان داده و پرده از چهره های گریه مژه های استعمار بر میدارند اشتباهی عظیم است . زیرا که از قرار معلوم داشتن دیدگاه توحیدی بمعنای بستن چشم راست است . زیرا اگر چنین نبود طی دو سه سال اخیر توهینها ، اتهامات و ناسزاگوئیهای فراوان این گروهها و جماعات بدینصورت با " غمض عین " سازمان مجاهدین روبرو نمیشد .

از هفت صفحه پیام برادر رجوی سه صفحه آغاز آن در جهت توجیه و تشریح اقدامات مجاهدین و محکومیت و سقوط محتوم خمینی جلاد است . تنها از آغاز صفحه چهارم هدف اصلی پیام مطرح میگردد زیرا که با اعتقاد ایشان " در بحبوحه همین کشاکشها ، چنانکه ضروری تکامل جامعه و انقلاب است ، هر روز مرزهای بین جنبش و ضد جنبش و مرزهای بین خلوص انقلابی و همه ی انواع ناخالصی های فرصت طلبانه روشن و روشنتر میگردد . " طبیعی است که سازمان مجاهدین در برخورد با چنین پدیده هائی وضعی کاملاً روشن دارد . آنان بعنوان " انقلابیون راستین " ، بدانصورت که در پیام آمده است " از بروز ماهیتها و روشن شدن مرزبندیها به جد استقبال میکنند زیرا در غیر اینصورت باز هم امثال خمینی و جبهه متحد ارتجاع خواهد توانست خود را مسلمان انقلابی ، یا ضد امپریالیستهای د و آتش ! و همچنین دمکرات و ملی ! و ترقیخواه ! و . . . جلوه داده و آنگاه سرنوشت خلق و انقلاب را کماکان بیازی بگیرند . " (تمامی این علامات تعجب در متن اصلی پیام آمده است)

در لحظه اول ممکن است این شبهه پیش آید که " بروز ماهیتها و روشن شدن مرزبندیها " شامل ائتلاف عملی بختیار و امینی و سلطنت طلبان پیرامون آنان میگردد ، ولی صفات ضد امپریالیستهای د و آتش دمکرات ، ملی و ترقیخواه حتی بهمراه علامات تعجب هم



ارزشهای فرهنگی غرب احساس خویشاوندی میکردند و با همه خشم ضد امپریالیستی‌اشان، آزادی اجتماعی مردم مغرب زمین را میستودند.

دوره سوم زندگی سیاسی ایرانیان خارج از کشور از فردای پیروزی انقلاب آغاز شد و فعالین اولیه آن نیز از ضد انقلابیون مغلوب بودند. حقیقت امر این است که تلاشهای ضد انقلاب مغلوب اهمیت سیاسی ندارد زیرا که رژیم پهلوی مُرد و بخاک سپرده شد و آنان که در مجالس مجلل برای جلوس "رضا شاه دوم" به تخت سلطنت خطبه میخوانند غالباً به تجارت و یا تسکین روحی خویش مشغولند. البته باید پذیرفت که خونخواری و فرهنگ کشی خمینی در چهار سال اخیر قبح فساد و استبداد رژیم پهلوی را در ذهن ایرانیان تقلیل داده است ولی این واقعیت غم انگیز نمیتواند دست‌آورد بزرگ ۲۲ بهمن را که همانا مرکز انقلابی سلطنت در ایران بود نفی نماید.

مبارزین اصیل خارج از کشور در زمان حال انقلابیون آزاد یخواهی هستند که در برابر ضد انقلاب غالب ایستاده‌اند. ترکیب اجتماعی، سنی و شغلی این گروهها و هواداران‌شان با فعالین دوره‌های پیش تفاوت‌های اساسی دارد. در دوره کنونی، طسیف ترقیخواهان تمامی گرایشات معرف منافع و معنویت‌خلفهای ایران را در بر میگیرد. وسعت سرمایه‌های تجربی و تحلیلی در این طیف چشم‌گیر و امید بخش است. سمبل این سرمایه میهنی مجموعه شخصیت‌های پیر و جوانی هستند که از توحش خمینی به غرب پناه‌دهنده شده‌اند. این افراد که دارای افکار و سوابقی متنوع میباشند بالقوه توانائی ایجاد حرکتی سیاسی، تشکیلاتی در جهت آماده نمودن مبارزین خارج کشور برای شرکت در تقابلی که دیر یا زود در داخل کشور بوجود خواهد آمد دارا هستند.

مهمترین واقعیت برای مبارزین دور از وطن این است که عملکرد آنان فقط در رابطه با جریان‌ات‌داخل ایران ارزش سیاسی دارد و تبلور عینی این امر شاخص اصلی بین نیروهای مردمی و ضد انقلاب مغلوب است. البته هر نوع فعالیت گروهی در دیار غربت نیازهای اخلاقی و روانی عده‌ای را برآورده میکند و حتی میتواند دست‌آورد فرهنگی و هنری داشته باشد ولی جدی بودن کار سیاسی در خارج کشور مستلزم کمک رسانی مادی و معنوی به رزمندگان درگیر با فاشیسم مذهبی حاکم بر میهن ما است. قبل از انقلاب، بسیاری از سازماندهان و تحلیل‌گران ترقیخواه در خارج کشور با اوضاع داخل مملکت غریبه بودند و بدین دلیل وقتی فرصت آزمایش بر روی خاک وطن مهیا شد جملگی گیج و نابسامان شدند. البته آنان که باز نگشتند و یا بازگشتند و تماشای چو شدن میتوانند میتوانند خود را میرا از آلودگی فرض کنند ولی این نوع برخورد با تراژدی انقلاب ایران شایسته ترقیخواهان نیست.

فراست در آن است که جملگی تاریخچه اسفبار مبارزات ایرانیان خارج کشور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ را بخاطر بیاوریم و صادقانه از خود سؤال کنیم که آیا بعد از سرنگونی شاه، کردار سیاسی ترقیخواهان در ایران با آنچه که آنان در خارج از کشور بر سر یکدیگر می‌آوردند متفاوت بود؟ نه تنها پاسخ منفی است بلکه تاسف آور اینکه رفتار غیر دمکراتیک و تفکر انتزاعی در میان فعالین از خارج برگشته و عناصری که هرگز پا از وطن بیرون نگذاشته بودند اختلاف محسوس نداشت. به بیان دیگر، تربیت دمکراتیک فعالین خارج از کشور در سالهای قبل از انقلاب نسبت به کسانی که در زیر سلطه استبداد پهلوی می‌زیستند ارجحیت نداشت. براستی اگر آزادی بیان و تجمع یکی از شرایط رشد رفتار و کردار



و بینش د مکرآتیک است، پس چرا آن عده از ما که قبل از انقلاب در اروپا و امریکا از چنین حقوقی برخوردار بودیم در تمرین د مکراسی و پذیرفتن تنوع اندیشه، استعداد و علاقهای از خود بروز ندادیم؟ براستی پاسخ باین سؤال باید تشتت‌ها و نفاقها و انشعابات و پرخاشگریها و اتهام زدنها و نیز تغییرات مواضع ایدئولوژیک یا قدرتی چین و شوروی و آلبانی و کوبا و خروشچف و مائو و انور خوجه و... را بخاطر بیاوریم تا شاید درک کنیم که چرا بیست سال جنبش دانشجویی و روشنفکری خارج کشور، با وجود جذب عده‌ای از صدیق ترین جوانان، دست‌آورد قابل ذکری برای انقلاب نداشت. و چگونه میتوان توقعی جز این داشت؟ مگر نه این بود که وقتی ایدئولوژی مبارزه با رژیم شاه در داخل کشور روز بروز بومی‌تر میشد، سازمان یافته ترین ترقیخواهان خارج کشور مسحور رقابتهای ایدئولوژیک در سطح جهان بودند و برای فهم بافت جامعه ایران بیشتر به "کعبه‌های" دور دست ارجاع میکردند تا به تاریخ و شرایط وطنی. قبل از پیروزی انقلاب غالب عناصر ترقیخواه خارج کشور اسلام و مسلمانی را مطرود می‌پنداشتند و برایشان قابل تصور نبود که مذهب تشیع بتواند انگیزه انقلابی توده‌های زحمتکش گردد.

بطور کلی میتوان گفت که در دوره دوم حیات سیاسی ایرانیان خارج کشور، غالب عناصر متعلق به طیف ترقیخواه، از فرهنگ توده‌ای ایران بریده، با تاریخ کشور نا آشنا و در حوزه ایدئولوژی مقلد خارجیان بودند. از طرف دیگر، فعالین انجمنهای اسلامی بسا فرهنگ سنتی جامعه همساز، به تاریخ ایران بی‌اعتنا و از بلایای امپریالیسم تنها بسا "غریزدگی" بعثابه خطری برای قشریگری و مردسالاری توجه داشتند. بنابراین تعجب آور نیست که بعد از پیروزی انقلاب فرزندان خرده بورژوازی متمکن بمراتب بیش از عناصر ترقیخواه توانائی مانوس شدن با توده مردم را دارا بودند. حتی اگر خمینی هم قدرت بلا تعارض نمیشد و آخوند ها نهاد های انقلابی را به انحصار خود در نمیآوردند، باز هم فارغ التحصیلان اسلامی برگشته از اروپا و امریکا بیش از همدوره‌ایهای ترقیخواه خود نفوذ سیاسی کسب میکردند.

منظور از بیان این نکته ارج نهادن به اعتقادات کهن نیست. شناخت انگیزه‌های معنوی و اخلاقی توده‌ها و توجه تحلیلی بآن، نباید بعنوان قبول ارزشهای سنتی تلقی گردد. ارتباط نیروهای مبارز با سیستم عقیدتی هضم شده در روان و رفتار توده‌ها، به تمکین و پذیرش از یکسو و بی‌اعتنائی و تمسخر از سوی دیگر خلاصه نمیکرد. چرا که دنباله‌روی از توده‌های ناآگاه بهمان اندازه مصیبت با راست که تحمیل بآنها، خلایقیت تحلیلی و عملی در روند مبارزات‌رئائی بخش در آن نوع برخورد نهفته است که ارزشهای بومی را در جهت تغییر تکامل آزاد یخواهانه بحرکت درآورد. به بیان دیگر، نیروهای ترقیخواه باید در رابطه با ذهنیت توده‌ها، علم و هنر تایید و نفی همزمان را اشاعه دهند. بکار گرفتن این روش نمیتواند به زمان تثبیت حاکمیت مردم موکل گردد زیرا که عدم ابتکار و ابداع در برخورد با ذهیت توده‌ها کسب حاکمیت مردم را با بن‌بستهای پیاپی مواجه خواهد نمود. در حال حاضر شرایط مبارزه در خارج کشور با دوره گذشته تفاوت‌های کیفی دارد. قبل از انقلاب غارت آشکار منابع و ثروت ایران بوسیله سرمایه داران جهانی موجب شده بود که رسانه‌های گروهی امریکا از شاه و رژیمش تصویری کاذب بسازند. بهمین دلیل یکی از اهداف مبارزین افشای ماهیت مستبد و فریبکار شاه و رژیمش بود. امروز عکس و نام خمینی در سراسر جهان مرگ و شکنجه و جنگ و تزویر را تداعی میکند و دیگر نیازی نیست که ما در



تشریح هویت و وقت و انرژی زیادی صرف کنیم . اگر چه وابستگی اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی به خارج نسبت به گذشته افزایش یافته ولی این وابستگی از خصلت ارتجاعی رژیم نشأت میگیرد ، نه از حضور نظامی و سیاسی امپریالیسم در ایران . و نیز صحیح است که فعلا آمریکا رژیم خمینی را بهر دلیل ممکن ترجیح میدهد ولی این امر دلیل مزدوری - حاکمیت کشور نیست . به بیان دیگر ، خمینی بیشتر شبیه یزید ابن معاویه و چنگیز خان مغول است تا محمد رضا شاه و پینوشه . بنابراین ترقیخواهان برای مبارزه موثر با خمینی و رژیمش بیش از هر زمان دیگر به همبستگی و خلاقیت نیاز دارند .

چالش بزرگ ترقیخواهان خارج از کشور ایجاد یک تشکیلات وسیع ائتلافی است که با شرایط و اهداف دوره کنونی مبارزه هماهنگ باشد . نوع سازماندهی قبل از انقلاب که محدود به دانشجویان و محیطهای دانشگاهی بود پاسخگوی نیازهای زمان حال نیست . چنان که از قرائن برمیآید تنها هواداران سازمان مجاهدین خلق هستند که بعد از انقلاب تشکیلاتی متناسب با استراتژی سازمان مادر خود بنا کرده اند . اگر هواداران مجاهدین که تا ۱۹۶۹ گروه متشکلی در خارج از کشور نداشتند قادر به ایجاد تشکیلات چشم گیری شده اند ، تردید نباید داشت که عناصر مترقی دیگر نیز توانائی چنین کاری را دارند . تشکیلات ائتلافی نیروهای ترقیخواه فقط با گرد هم آئی گروههای مستقل امکان پذیر است . تنوع ترقیخواهان ما را ملزم به قبول این واقعیت میکند که هیچ گروهی به تنهایی قادر به سازمان دادن بخش عمده آنان نیست . پذیرش صادقانه این وضعیت نخستین گام بسوی ساختن سازمان توده ای و ائتلافی مورد نیاز جنبش رهائی ایران است .

تجربه فعالیتهای سیاسی اوائل انقلاب به ما میآموزد که مبارزین خارج از کشور وقتی میتوانند نقش خود را ایفا نمایند که به محض ایجاد امکان بصورت گروههای متشکل به ایران بازگردند . در دوره کنونی که تعداد عناصر مبارز در اروپا و آمریکا به مراتب بیش از گذشته است ، آماده بودن برای بازگشت گروهی با برنامه اهمیت بسزائی دارد و - چنین امری امکان پذیر نیست مگر آنکه نیروهای ترقیخواه هر چه زودتر دست اندر کار ساختن تشکیلات و تدوین تاکتیک و استراتژی ائتلافی مشترک گردند . ولی متأسفانه از رفتار و کردار ترقیخواهان چنین استنباط میشود که در دوره کنونی نیز چون دوره های پیشین سد راه همبستگی ، غرور و ناسازگاری فردی و گروهی و مطلق کردن ایدئولوژی است .

وجود تنوع فکر و تجربه و تحلیل و سلیقه در میان ترقیخواهان خارج کشور ، چون طبقه متوسط جامعه ایران ، یک واقعیت است . اگر ما به ائتلاف سیاسی عناصر ترقیخواه علاقمندیم باید تدوین برآیند ارزشی و سیاسی طیف مواضع آنان را هدف مستمر خود قرار دهیم و با هر نوع هژمونی طلبی ایدئولوژیک بمثابة سد راه رشد رفتار و کردار دمکراتیک مبارزه نمائیم . ایده آلهای جهانشمول در کارزار زندگی جذابیت کثافی خود را از دست میدهند . ترقیخواهان نباید اجازه دهند که منزه طلبی های ذهنی در غربت به خواسته های مشترک و ضرورت همکاری لطمه بزند . آزادی و استقلال کشور و منافع مردم در بند آن ، حکم میکند که ما وقت و انرژی محدودمان را در نفی و تضعیف یکدیگر بکار نگیریم . تبلیغ ایدئولوژی باید در عمل ، یعنی ضمن پیاده کردن در شرایطی خاص ، با زبان و فرهنگ بومی آمیخته شود تا بر دلها نشیند و انگیزه حرکت گردد . پیش کسوتان انقلابی آنانند که دانش و ارزشهای تکاملی را با معنویت و عادات و سنتهای مردم خویش پیوند میزنند . علی شریعتی و جلال آل احمد و صمد بهرنگی سه تن از بانفوذترین نویسندگان



ایران قبل از انقلاب بودند . دلایل مقبولیت آثار آنان را باید از یکسو در برخورد عاطفی -
اشان با جامعه‌ای از خود بیگانه ، و از سوی دیگر ، در پیوند زدن میان اندیشه‌های مرفعی
معاصر و اعتقادات بومی مردم جستجو کرد . البته میتوان برخی از نظریات و مواضع خاص
آنان (مثلا کلی باقیهای " غربزدگی " آل احمد و تمایلات استبدادی " امت و امامت "
شریعتی) را مردود دانست ولی کاربرد سیاسی و هنر آفرینی آنان نفی شدنی نیست . رهبران
و فعالین نهضت‌رهای ایران باید اینگونه روشها را در برخورد با مسائل و نیازهای جنبش
بکار گیرند . باید اصالت فرهنگ جامعه را بعنوان یک واقعیت پذیرفت و در تحلیل و عملکرد
به حساسیتها و ارزشهای بومی احترام گذاشت و در عین حال ، این اصل علمی و حیاتی را
اشاعه داد که چنانچه مذهب و نژاد و ملیت و جنسیت معیار تمایز ارزش انسانها گردد ،
استبداد و استحمار اجتناب ناپذیر خواهد شد .

گفتیم که فعالیت مبارزین دور از وطن فقط در رابطه با حرکت انقلابی داخل کشور
ارزش سیاسی دارد . بر این مبنا ، ضروری است که ترقیخواهان خارج از کشور د و نکته
اساسی را از نظر دور ندارند : اول اینکه مبارزه مسلحانه یک بُعد اجتناب ناپذیر مقاومت
در برابر رژیم حاکم بر ایران است و دوم اینکه ما در واشنگتن و پاریس و لندن و . . . به کار
سیاسی مشغولیم . لذا اگر میخواهیم تلاشمان موثر افتد ، بهتر است که جغرافیای سیاسی
خود را از یاد نبریم ، زیرا آنچه را میتوان در اینجا گفتیا انجام داد الزاما کمکی به
رزمندگان داخل کشور نیست . ما باید در برابر نیروهای مقاومت که برای بقای ایران و
دفاع از شرافت میهن فداکاری میکنند سر تعظیم فرود آوریم و هر انتقادی که از آنان
داریم در چارچوب موقعیت و مسئولیت سهمگین آنان مطرح سازیم . از سوی دیگر ، نمایندگان
نیروهای رزمنده در خارج از کشور باید از غرور و ناشکیبایی پرهیز کنند تا بحث آزاد و -
سازنده میسر گردد . مشکوک جلوه دادن نیت انسانی و میهنی منتقدین ، جنبش را به
زهر ناامنی و بی اعتمادی آلوده خواهد کرد .

عناصر دمکراتی که از شورای ملی مقاومت انتقاد میکنند خوب میدانند که رفیع
اشکالاتشورا در تقویت و گسترش آن نهفته است . این خواسته‌ها که نام جمهوری ایران
از " دمکراتیک اسلامی " به " دمکراتیک " تبدیل گردد و مقامات سیاسی از ترکیب دولت
موقت آینده حذف گردند ، تنها در بسط و فراگیر شدن شورا عملی خواهد بود . صحیح
است که در حال حاضر شورا بمثابه یک بدیل مرفعی ، کمبود و ایراد دارد ولی نکته مهمتر
اینکه تبدیل شورا به بهترین بدیل ممکن فقط با گسترش سیاسی و تشکیلاتی آن میسر است .
چرا که با همه اشکالات و ضعفهایش ، شورای ملی مقاومت میتواند به جبهه مورد نیاز
نهضت‌رهایی ایران تبدیل گردد . این امر که دو سال است گروهها و گرایشات متنوع
مذهبی و غیر مذهبی ، ملی و مرفعی و چپ در یک جمع ائتلافی تبادل نظر میکنند
فی‌الغیبه اهمیت و ارزش تاریخی دارد . ترقیخواهان خارج از کشور میتوانند با کار مستمر
در کیفیت رشد و تکامل شورانقش خلاق ایفا نمایند . موفقیتشورا در گرو شورایی‌تر شدن
آن است و دست یافتن به این هدف سعه صدر و همت میطلبد ، سعه صدر از آنان که فعالند
و تشکیلات دارند و همت از آنان که منفعلند و پراکنده ، روزی که تنها تناسب قدرت معیار
روابط اعصاب شورا و تعیین کننده تاکتیک و استراتژی مبارزه گردد ، مرگ شورا فرا رسیده
است .



با نان نمیچسبد و انتخاب این صفات از سر سهل انگاری و یا تصادف نبوده است. گویا برای رفع همین شبهه است که در چند سطر بعد برادر رجوی به توضیح بیشتری دست میزنند و ادامه میدهد: " بطور کامل طبیعی و اجتناب ناپذیر، بایستی تا روز تحقق سقوط رژیم خمینی انواع و اقسام فرصت طلبی های ضد " مجاهد "ی و ضد " شورا "ئی را از قصد در پس داعیه های غلیظ به اصطلاح ملی گرایانه، دموکرات نمایانه، و یا ترقی خواهانه انتظار کشید. " اما این ادعای صرف که " کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر " هم عنوان شده است تنها تلاشی است برای توجیه یکسونگری سازمان مجاهدین، وگرنه کیست که نداند، نمیتوان همه طیف منتقدان، مخالفان و دوستان سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت را با چنین برجسیبایی توصیف کرد. این یکسونگری و هدف گیری باز هم مشخص تر میگردد، وقتی که برادر رجوی در معرفی آنان ادامه میدهد " خط مشی و رفتارهای این قبیل افراد و جریانها تماماً حاکی از این است که گوئی برای " مطرح شدن " و عرض وجود، در قدم اول جز تخطئه رنج و خون مجاهدین و تشکیلات و برنامه های آنها، و همچنین فحاشی و لجن پراکنی بر علیه شورای ملی مقاومت چاره ای نیافته اند. و جالب تر اینکه اغلب میکوشند باطن دستواستی و لیبرالی خود را در پس ظواهر ترقی خواهانه و دعاوی دمکرات مآبانه، پرده پوشی کنند. . . . اگر در سرتا پای تلاشهای مذبحخانه ای اینگونه جریانات دقت کنیم، محور اصلی، پیام غایی و هدف نهایی همه آنها، جز فروپاشاندن شورا و بخصوص " مجاهد زدایی " نیست. "

در اینجا دیگر فارغ از هرگونه تعارف و تکلفی برادر رجوی حساب را روشن کرده و مخاطب یا مخاطبان خود را بصراحت معرفی نموده است. زیرا که اصطلاح " مجاهد زدایی " در فرهنگ لغات اخیر، بنام نامی آقای " هزار خانی " به ثبت رسیده است و ایشان از این اصطلاح مدد گرفتند تا بجای پاسخگویی و ادای توضیح در زمینه نقش انفعالی " شورای ملی مقاومت " همه دوستان دلسوز شورا و حتی کسانی از اعضای خود شورارامحکوم و مجبور بسکوت کنند.

گناه این جماعت تنها آن بوده است که - دقیقاً بر خلاف ادعای آقای رجوی - دور از هرگونه فحاشی و لجن پراکنی و در نهایت صفا و خلص، خواستار حضور، فعالیت و تاثیر گذاری بیشتر شورای ملی مقاومت بودند و میباشند. آنها میگویند برای پیروزی شورای ملی مقاومت ضرورت حیاتی دارد که جاذبه لازم برای گردآوری همه نیروها و لایه های میانی جامعه را بدست آورد. آنان هرگز نگفته اند که آلترناتیو بهتری از شورا وجود دارد. آنها همراه با آقای رجوی معتقدند " در عمل و بطور واقعی یک جانشین دموکرات و مستقلی که عالی تر و بهتر از شورای ملی مقاومت بوده و ضمناً هم اکنون و بطور بالفعل نیز برای حراست از آزادی، استقلال و تمامیت ایران استعداد و نفوذ بیشتری از شورای موجود داشته باشد " وجود ندارد. تنها گناه آنان در این است که عدم وجود آلترناتیو بهتر را دلیل بر بی نقص بودن و کمال شورای ملی مقاومت نمیدانند.

اما اگر از یکسونگری سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت بتوان با این استدلالی گذشت که در شرایط حاد کنونی و درگیری مستقیم با رژیم جلال خمینی مجال پرداختن باینگونه مسائل نیست. چگونه است که سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت در این مورد خاص بدینصورت - با نگرانی و حساسیتی شرمسار از یک دست پاچگی فوق العاده - ناسزا



گویان، همان اصطلاحات مبتذل بیرون ریخته از چننه نحس و نامیمون حزب توده را بکار میگیرد، دوست از دشمن باز نمی شناسد و همه را بیک چوب میراند.

امروز، دیگر بر هر ایرانی علاقمند بمسائل اجتماعی روشن است که حزب توده عالما و عامدا و چه مکارانه با پیش کشیدن برجسب " لیبرالیسم " نخستین شکاف را در میان آزاد یخواهان و روشنفکران ایران بوجود آورد و برای سردمداران حکومت کنونی آتش بیار معرکه شد. امروز، دیگر حتی چپهای افراطی بخود آمده نیز از آن فریب خوردگی شرمسارند و از کاربرد این ناسزاها پرهیز دارند. و این جالب است که برادر رجوی پاپا همراه بسا نویسندگانه آزاد یخواه هزارخانی سنک را بسته و سگ را گشاده اند. آنان مخالفان واقعی خود را فراموش کرده اند و دوستان بالقوه خود را بناسزا بداشتن باطنی لیبرالی و ظاهری ترقیخواهانه و دمکرات مآبانه متهم میکنند. آیا براستی برازنده است که سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت هم اینگونه برجسبها را بکار گیرند؟ آیا این امر نیز رسوب همان " استالینیسم ملعون " پیکار گرایانه " ای نیست که معتقد بود " هر که با ما نیست بر ما است " و باید بهر قیمت و بهر شکل کوبیده و نابود شود؟

بسیار جالب است که نسخ پرخاشگرانه پیام، ناگهان - آنجا که بتوجیه موضوع مجاهدین میرسد - فرو می نشیند، آرام میشود و مظلومانه حالتیک پرسش بخود میگیرد:

" اگر برای مجاهدین که بالاترین بها را در طول تاریخ معاصر ایران برای دمکراسی پرداخته اند، کمترین حق دمکراتیک نیز قائل شویم، دیگر چه جای شکوه و شکایت می ماند و براستی چه مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت، حق دمکراتیک چه کسی را برای ارائه جانشین (آلترناتیو) مطلوبش از او سلب کرده اند؟ "

بهنگام خواندن این قسمت پیام، بیاد خاطره ای افتادم که بی مناسبت نیست آنرا با شما در میان بگذارم. با یکی از همشهریانم در پایان یک تابستان برای ادامه تحصیل با قطار به تهران برمیگشتیم. جای ما درد و واگون مختلف بود و ما برای دیدار هم ناچار بودیم از راهروی واگون درجه یک بگذریم. یکبار که میخواستیم از این راهرو بگذریم حاج آقای شکم گنده ای جلوی پنجره ایستاده بود. هیکل برازنده اش چنان بود که همه راهرو را پر کرده بود و تحت هیچگونه شرایطی نمیشد از کنار ایشان گذشت. وقتی با لحن خواهش آمیز یک بچه محصل - که بلیط درجه دو خریده است - از او اجازه عبور خواستم گفت " من حداکثر پول را برای خرید بلیط درجه یک داده ام و حداقل حقوق من اینست که - میتوانم جلوی کوهام پای پنجره بایستم. من حق کسی را پامال نکرده ام شما از راه دیگری بروید. "

حاج آقا این امر را با چنان لحن حق بجانبی میگفت که دل سنگ بحال او کباب میشد، غافل از اینکه اولاً راه رود دیگری وجود نداشت و این تنها راه بود. و ثانیاً - حداقل حقوق ایشان که جلوی پنجره ایستادن است مرا از حداکثر حقوقم که فقط گذار از آن راه رو بود محروم میساخت.

گویا برادر رجوی هم متوجه تناقض عظیم میان گفتار و کردار خود نیست و مظلومانه میپرسد " براستی چه مجاهدین و چه شورای ملی مقاومت، حق دمکراتیک چه کسی را سلب کرده اند؟ " در حالیکه هنوز کسی در پی ارائه " جانشین مطلوب " بر نیامده است و فقط ضمن پذیرش و تایید کلی " شورای ملی مقاومت " بعنوان " بهترین بدیل موجود " بخود



اجازه داد که بر روی مواردی انگشت بگذارد و احیانا بر آن خرده‌ای بگیرد. اگر در چنین حالتی با چنان برخوردی خصمانه و خشم آگین روبرو شود، باید تکلیف خودش را بداند که بهنگام عرضه "بدیل مطلوب" چه بروزش خواهد آمد. در واقع این حداقل حقوقی که مجاهدین برای خودشان قائل شده‌اند جایی برای حداکثر حقوق دیگران باقی نمیگذارد و برادر رجوی چنین نشان می‌دهد که متوجه این مطلب نیست، وگرنه قضیه را اینقدر بسادگی مطرح نمی‌کرد.

اما بگذارید ببینیم این دست‌پاچگی شدید از کجا حادث شده است؟ و چه امری موجب ترکیدن عقده و بروز چنین عکس‌العملی خشم آگین شده است؟ زیرا برآستی با در نظر گرفتن "برد باری انقلابی" آقای رجوی در برابر دشمنان سوگند خورده مردم ایران طی دو سه سال اخیر، کاربرد چنین لحن پرخاشجویانه‌ای سخت درخور تامل است.

برای روشن شدن این نکته ضروری است در مرحله اول بقصد اصلی پیام توجه کنیم. خود آقای رجوی مدعی‌اند که این کار "صرفاً به قصد روشنگری و آموزش سیاسی، یعنی برای افزایش هوشیاری... در باره روشهای مختلف ضد مجاهدی و ضد شورایی" انجام میگیرد و باز خود ایشان اضافه میکند که "این توضیحات نه از جهت وزن و شان سیاسی یا مبارزاتی عناصر یا محافل پراکنده‌ی ضد مجاهد و ضد شورایی خارج نشین، بلکه دقیقاً بمنظور آمادگی و هوشیاری سیاسی روز افزون... در قبال تحولات آتی... (است)."

بهمین دلیل اکنون نیازی به مشخص کردن یا نام بردن از محافل و افرادی که از مواضع فرصت‌طلبانه‌ی مختلف ضدیت با مجاهدین و شورای ملی مقاومت را نصب‌العین خود کرده‌اند، ندیده و تنها به ارزیابی مضمون کار و جوهر گرایشات و تبلیغات آنها بسنده میکنم."

در این ارزیابی است که آقای رجوی پرده از چهره "عناصر و جریان‌های اعتباری ضد مجاهد و ضد شورا در خارج" برمیدارد و ماهیت آنان را برملا می‌سازد:

"یکی از روشهای ضد مجاهدی و ضد شورایی در خارج، دمکرات‌مآبی بینابینی و ناپایداری است، که آبشخور اجتماعی و طبقاتی آن محتاج بررسی دیگری است. بر حسب این شیوه، وقتی که هنوز شرایط اقتضا نمیکرد که آشکارا تیشه بریشه‌ی مجاهدین و شورا بزنند، ابتدا یک پوئن به شورا میدادند و عادلانه! و دمکرات‌منشانه! یک پوئن هم به "ضد شورایی... بعد... که دیگری فایده‌ی و غیر عملی بودن منزه طلبی "ضد شورایی" در دنیای واقعی عیان شد... "وسط‌گرایی" (سانتریسمی) که مدت‌ها میان دو سر طیف، مابین‌التراتیو دمکراتیک و غیر دمکراتیک حیران مانده بود، بر اساس جبر حرکت و جبر زمان (و یا به تعبیر دیگر بر اساس فشارها و جبارت‌ها و همچنین احتیاجات مادی دنیای مادی) ابتدا با شیخی کند و سپس هر چه تندتر بجانب منتهی‌الیه راست، یعنی قطب ضد دمکراتیک میل نموده و در برابر قطب واقعاً دمکراتیک، بطرق مختلف و تحت‌عناوین کودک‌فریب، بمخالفت و ضدیت می‌پردازد و خام خیالانه نفی و زدایش نیرویی همچون مجاهدین یعنی پرچمداران دمکراسی راستین انقلابی را وجهه همت خود قرار میدهد. اینست تفاوت میان آزادخواهی پایدار انقلابی و اشکال صوری آزادی و آزادخواهی ناپایدار و لیبرال‌مآبانه..."

واقعاً دشوار است از این جنبه استدلال‌ات‌درهم و مبهم بروشنی فهمید که این آزادخواهان ناپایدار و لیبرال‌مآب کیها هستند. زیرا وقتی به اصطلاحات ذهن‌آشنای "یک پوئن به شورا یک پوئن به ضد شورا" توجه کنیم میفهمیم که مخاطب، همان کسانی



هستند که بعنوان دستان شورا بخود اجازه " فضولی " داده و پاره‌های ایرادها به شورا و مجاهدین دارند ولی در ارزیابی منطقی ، منصفانه ، و واقع بینانه هرگز نمیتوان آنرا در کنار مخالفان شورا قرار داد . اما وقتی از گرایش " بجانب منتهی الیه راست " آنهم " بر اساس فشارها و اجبارات و همچنین احتیاجات مادی دنیای مادی " سخن میرود ، طبیعی است که پیوند مثلا " بختیار و امینی " و جلب همان گروه‌های نظامی و غیر نظامی به " نهضت " بختیار و " جبهه " امینی ، در ذهن متبادر میشود ، و آن گرایش براساس مبتنی بر احتیاجات مادی مطلقا با هزار من سریش بگروه اول نمیچسبد .

اما این سردرگمی ناشی از یکسونگری برادر رجوی است و خود این نکته در خور گفتگو است . اگر اینکار نادانسته رخ داده ، مطلقا شایسته رهبر یک حرکت عظیم انقلابی نیست که بدین صورت پراکنده گویی کند و از صراحت و قاطعیت لازمه طفره برود . اما اگر دانسته رخ داده وضع بدتر است . زیرا چنین " خلط مبحث " و درهم آمیختن دوست و دشمن کار سخت ناشایستی است .

زیرا از دو حال بیرون نیست ، یا برادر رجوی و شورای ملی مقاومت هنوز همچنان در آن پندارند که مردم را برای پایان کار خمینی بروز شماری واداشتند و برای فروکشیدن این جلاد بدیگران نیازی ندارند که خوب دیگر جای گفتگویی نیست واقعا آنان " تنها " بدیمل ممکن هستند و خودشان هم به تنهایی " بار مسئولیت " را بدوش گرفته‌اند . طبیعی است که در آن صورت بنا بر " جبر تاریخ " و هزار " اجبارات " دیگر " دموکراسی " کیک نیست که بشود آنرا با دیگران قسمت کرد ، و چون مجاهدین " بالاترین بها " را داده‌اند " هرگز نخواهند گذاشت " کیک " آزادی بین دموکراتیسم پایدار و آلترناتیوهای فاشیستی و غیر دموکراتیک تقسیم شود . "

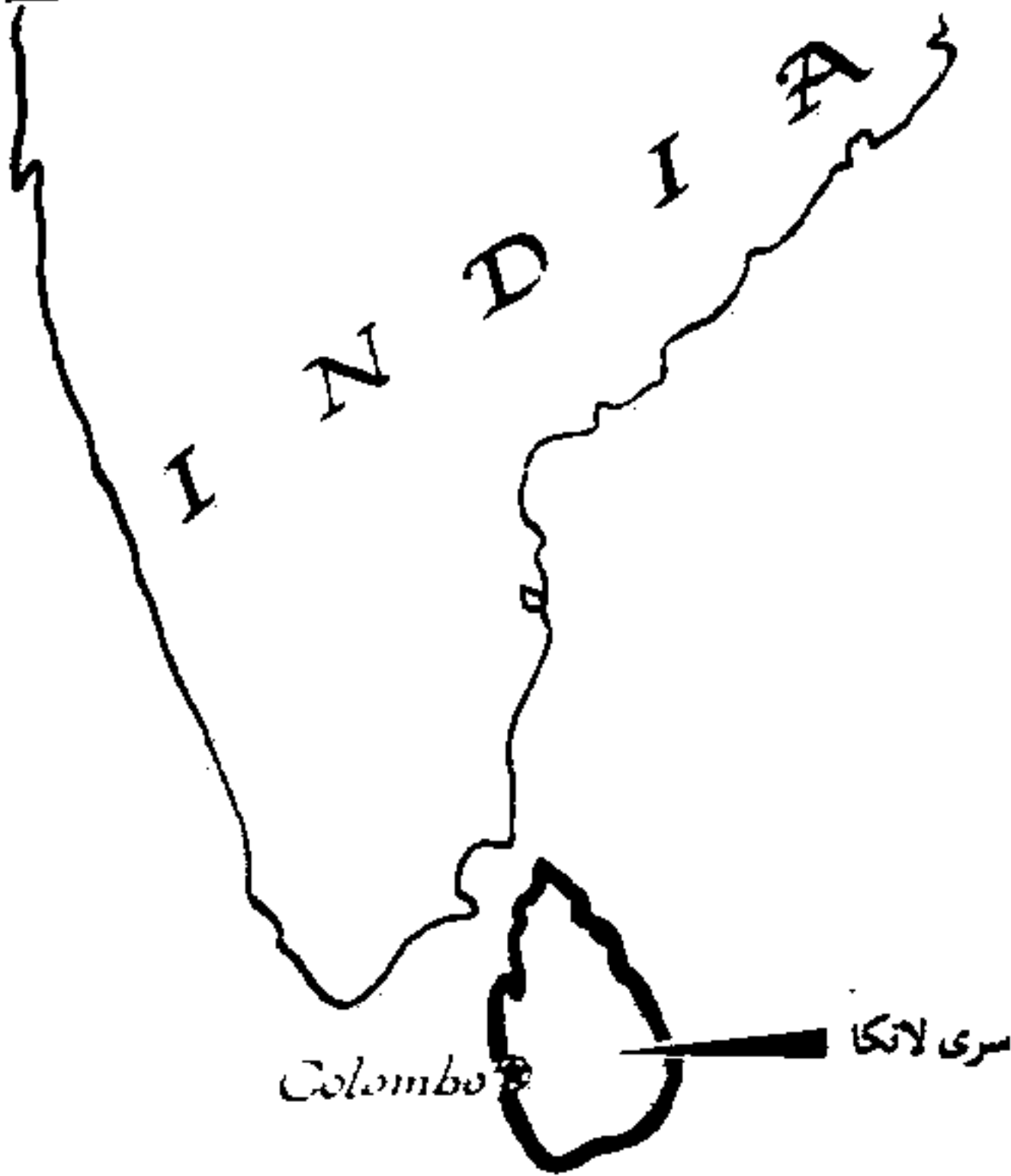
اما اگر چنین نیست و دستان از این " رویا " بیرون آمده‌اند و باین نتیجه گیری رسیده‌اند که برای سقوط نظام وحشی و ددمنش خمینی ، همکاری و همدلی و هم پشتی همه نیروهای استقلال طلب ، آزاد بخواه و خواستار حاکمیت ملی ضروری است ، در این صورت برخوردی این چنین ، سخت ناشیانه ، زیانمند و غیر قابل توجیه است . اگر آقای رجوی فارغ از یکسونگری میتواندست رخداد های سیاسی از هنگام بیرون آمدن نشان از ایران را بدیده بگیرد ، بصورتی کاملا مشخص میتواندست دریابد که در بسیاری از موارد که ایشان بنا بر " مصلحت بینی " ، و یا بقول خودشان " اجبارات " سکوت را بر موضع گیری ترجیح داده‌اند ، همین دموکراتهای " بینا بینی " بوده‌اند که در برابر دشمنان سوگند خورده ملت ایران سینه خود را سپر بلا کرده و بتوجیه عملیات و اقدامات " شورا " و " سازمان مجاهدین " پرداخته‌اند .

بقیه از صفحه ۴۳

فیلسوف مشهور جرج سانیتانا میگوید مبارزینی که از تاریخ عبرت نمیگیرند محکوم به تکرار خطای پیشینیانند . مارکس معتقد است که در ناکامیهای مکرر تاریخی ، تراژدی در اول ، در هنگام تکرار به ابتدال تبدیل میگردد . براساسی که سرگذشت جنبش رهائی ایران تصویری از ناکامی و تراژدی و ابتدال در ذهن انسان ترسیم میکند . ترقیخواهان بیایید تا سرنوشت تراژیک و مبتذل انقلاب باشکوه ۲۲ بهمن را بر مبنای انتقاد از بینش و اعمال گذشته خویش بررسی کنیم تا مبادا که با زدن زندان غرور و یا در قفس تنیده از رشته‌های انتزاعی و تجریدی ایدئولوژیک محبوس گردیم .



تهیه : دکتر ناصر طهماسبی



سری لانکا و حوادث اخیر

حوادث اخیر کشور سیرالانکا (سیلان سابق) نام این جزیره را بار دیگر بر سر زبانها انداخته است. در زد و خورد های اخیر صدها نفر کشته و گروه کثیری زخمی شده اند. ظاهراً ماجرا رنگ جنگ و ستیز میان اکثریت سینقالی و اقلیت تامیلی را دارد ولی حقیقت امر آنست که علاوه بر اختلافات دیرینه میان این دو قوم اصلی سیلان، مبارزات طبقاتی زحمتکشان و تهیدستان این سرزمین علیه استعمار کنندگان خود، نقش موثری در جریانات اخیر بازی کرده و میکند. انحلال احزاب و گروه های سیاسی چپ توسط دولت، موید این مطلب است.

مختصری درباره سیرالانکا (سیلان)

سیرالانکا یا سیلان جزیره ایست به مساحت $\frac{1}{4}$ کشور ما، با جمعیتی در حدود $\frac{1}{4}$ جمعیت ایران یعنی تراکم جمعیت در این کشور هشت برابر وطن ماست. ساکنین اصلی این جزیره را شکارچیانی تشکیل میدادند که در حدود قرن ششم قبل از میلاد در اثر مهاجرت اقوام شمال هند از سواحل این جزیره به قسمتهای مرکزی آن رانده شدند و مهاجرین مزبور که بعداً به سینقالی معروف شدند حکومتی سلطنتی بوجود آوردند و با احداث یک سیستم آبیاری گسترده که در معیار آن زمان بسیار پیشرفته بود به رشد اقتصادی و فرهنگی قابل توجهی نایل آمدند و همین امر موجب جلب سود اگران یونانی، رومی و چینی باین جزیره گردید. شکوفائی اقتصادی سیلان سبب آن شد که عده زیادی از مبلغین مذهبی آئین بودا از هند باین جزیره سرازیر شوند و دین بودا را



اشاعه دهند .

در قرن دوم میلادی اقوام ناحیه جنوبی هند که تامیل TAMIL نامیده میشدند باین جزیره کوچ کردند ولی بوسیله حکومت سیلان تارومار شدند و تعداد قلیلی از آنها که جان سالم بدر بردند تحت انقیاد پادشاه سینقالی جزیره درآمدند . باین ترتیب اولین کشتار اقلیت تامیل بدست اکثریت سینقالی در سیلان صورت گرفت و سلطه بیدادگرانه بر یک اقلیت ملی پایه گذاری شد .

در اوایل قرن ششم میلادی در اثر منازعات مداوم مدعیان قدرت ، حکومت مرکزی سینقالی از هم پاشید و از قرن ۹ میلادی ، فرمانروایان جنوب هند بارها باین جزیره یورش بردند و پایتخت آنرا ویران ساختند . در سال ۱۰۱۷ اقلیت تامیل از این موقعیت استفاده کرد و نیمه شمالی سیلان را تحت سلطه خود درآورد و خاندان سلطنتی چولا (TSHOLA) در آنجا زمام امور را در دست گرفت لکن دوران استقلال اقلیت تامیل فقط در حدود نیم قرن ادامه داشت و در سال ۱۰۷۰ میلادی سینقالی ها حکومت شمالی جزیره را سرکوب کردند و بار دیگر بر اقلیت تامیلی مسلط شدند .

کشمکش ها و درگیریهای مداوم فتودالهای محلی موجب تجزیه کشور به حکومت نشین های کوچک و متعددی گردید و پراکندگی و تشتت و ضعف این حکومت های محلی سبب گردید که اقوام جنوب هند ، برمه ، جاوه ، مالزی ، جنوب چین و اعراب به سیلان دست اندازی کنند و هر یک از آنها قسمتی از جزیره را برای مدت طولانی یا کوتاهی زیر سلطه خود درآوردند . درجه سلطه بیگانگان بر این سرزمین بحدی رسید که داد و ستد محصولات تجارتنی پرسود سیلان از قبیل برنج ، عاج و فلزات گران بها منحصر در دست خارجیان ، بویژه اعراب بود .

دوران استعمار غرب

زمانیکه پرتغالی ها برای اولین بار در ساحل سیلان ظاهر شدند ، سه خاندان سلطنتی بر این جزیره کوچک حکمفرمایی میکردند : جافنا DJAFFNA ، کوته KOTTE و کاندی KANDY . منازعات و درگیریهای مداوم و خاندان اول کار پرتغالی ها را آسانتر ساخت و این پیش آهنگان استعمار غربی توانستند بسهولت بر سیلان سیطره یابند . استعمار بی نهایت خشن و ویرانگر پرتغال باج و خراجهای بسیار ظالمانه ای در سیلان وضع کرد و با توسل به قهر مردم سیلان را به قبول آئین کاتولیک وادار ساخت . تنفر مردم از پرتغالی ها بحدی بود که پادشاه خاندان سلطنتی کاندی با یک دولت استعمارگر دیگر اروپائی یعنی هلند متحد شد و بکمک نیروی دریائی هلند توانست در سال ۱۶۵۸ پرتغالی ها را از میلان بیرون بریزد . هلندیها نواحی ساحلی را قلمرو خود ساختند و حکمرانی بر نواحی مرکزی جزیره را به متحد محلی خود واگذار کردند . تجار هلندی پلانقاهای متعددی در سیلان براه انداختند و تمام داد و ستد این جزیره را بانحصار خود درآوردند .

در سال ۱۸۰۲ بموجب یک قرارداد صلح ، هلندیها سیلان را بنفع بریتانیا ترک کردند و دولت انگلستان در سال ۱۸۱۵ قلمرو خاندان سلطنتی کاندی را تصرف کرد و باین ترتیب سراسر این سرزمین را تحت سلطه خود درآورد و مبدل بیکی از مستعمرات بیشمار خود نمود و بموجب قانون باصطلاح ارضی سال ۱۸۳۳ مالکیت زمین از فتودالهای



محلّی به مالکین انگلیسی انتقال داده شد. زراعت چای و کائوچو بمنظور ارائه در بازارهای اروپا جانشین محصولات کشتا ورزی بومی گردید و باین ترتیب قحطی های متعددی در سیلان بوقوع پیوست. مالکین انگلیسی در کشتزارهای خود عمدتاً از تامیلی ها استفاده میکردند و در حقیقت اقلیت تامیل هسته پرولتاریای روستائی سیلان را تشکیل داد و مالکین بومی بعنوان مشاور و مباشر و دستیار مالکین اروپائی، هسته اولیه بورژوازی وابسته این جزیره شدند.

مبارزات استقلال طلبانه مردم سیلان اولین تجلی چشم گیر خود را در تاسیس کنگره ملی نشان داد (۱۹۱۹) و موفقیت بزرگ آن قانون اساسی سال ۱۹۳۱ بود که بموجب آن تمام اهالی سیلان از حق انتخاب برخوردار شدند. در سال ۱۹۳۵ حزب سوسیالیست سیلان (SANKA SAMA SAMAJA PARTY) بنیان گذاری شد و از ویژگیهای این حزب آن بود که برخلاف بیشتر احزاب چپ دوران استالین، خط تروتسکیستی داشت. بعد از جنگ دوم جهانی، سیلان نیز مانند اکثر مستعمرات انگلستان استقلال سیاسی خود را کسب کرد و در انتخابات عمومی سال ۱۹۴۷، حزب متحد ملی (UNION NATIONAL PARTY) اکثریت مطلق را احراز کرد و رهبر حزب مزبور در سال ۱۹۴۸ بعنوان اولین نخست وزیر سیلان بحکومت رسید. در این حزب بعد ها انشعاباتی صورت گرفت که مهمترین آنها " حزب آزادی " بود که تحت رهبری سیاستمدار معروف سیلانی سولومون باندارانائیکه SOLOMON BANDARANAIKE تشکیل گردید این حزب باتفاق بخشی از نیروهای چپ، جبهه متحد را تشکیل داد و پس از آنکه زمام امور کشور را در دست گرفت بخشی از صنایع بزرگ سیلان را ملی کرد. سولومون باندارانائیکه در پائیز ۱۹۵۹ بدست نیروهای دست راستی سیلان ترور شد و حکومت برای مدت کوتاهی بدست عناصر دست راستی افتاد. در انتخابات جولای ۱۹۶۰ طرفداران باندارانائیکه اکثریت را بدست آوردند و سیریموو (SIRIMAVO) بیوه رهبر مقتول حزب بعنوان اولین زن تاریخ به نخست وزیری رسید و سیاست همسر خود را تعقیب کرد: بیطرفی در سیاست جهانی و رفورمهای اقتصادی از قبیل ملی کردن بانکها، مدارس و شرکت نفت امریکائی کالتکس (CALTEX) . عدم موفقیت رژیم در اصلاحات اجتماعی اقتصادی و همچنین ملی کردن موسسات بزرگ موجب شد که نیروهای دست راستی و سرمایه داران متنفذ سیلان در تلاش خود برای سرنگونی دولت باندارانائیکه موفق گردند و بالاخره در اواخر زمستان سال ۱۹۶۴ مجلس سیلان با لایحه ملی کردن یک موسسه انتشاراتی دست راستی مخالفت کرد و دولت باندارانائیکه را مجبور به استعفا نمود و مدتی بعد نیروهای متلفه دست راستی تحت نخست وزیری دادلی سنانائیکا DUDLEY SENANAYKA باصطلاح " حکومت ملی " را تشکیل دادند.

این شخص قبلاً نیز به نخست وزیری رسیده بود. پدروی در سال ۱۹۴۸ پس از کسب استقلال سیلان بعنوان رهبر " حزب متحد ملی " زمام امور کشور را در دست گرفت و او پس از مرگ در ۱۹۵۲ جانشین وی شد. در سال ۱۹۷۰ بار دیگر خانم باندارانائیکه پس از پیروزی جبهه متلفه میانه - چپ در انتخابات به نخست وزیری رسید. در ماه مارس ۱۹۷۱ قیام مسلحانه بزرگی تحت رهبری " جبهه رهائی بخش خلق " علیه دولت آغاز گردید. این قیام دارای گرایشات شدید چه گوارائی بود و دولت باندارانائیکه با استفاده از کمکهای



نظامی و اقتصادی کشورهای مختلف بالاخره در سپتامبر همانسال انقلاب را سرکوب کرد و در همین زمان قانون اساسی را تغییر داد و در بهار سال بعد سیلان را بعنوان جمهوری سوسیالیستی سیرالانکا اعلام کرد .

کشمکشهای قبلی

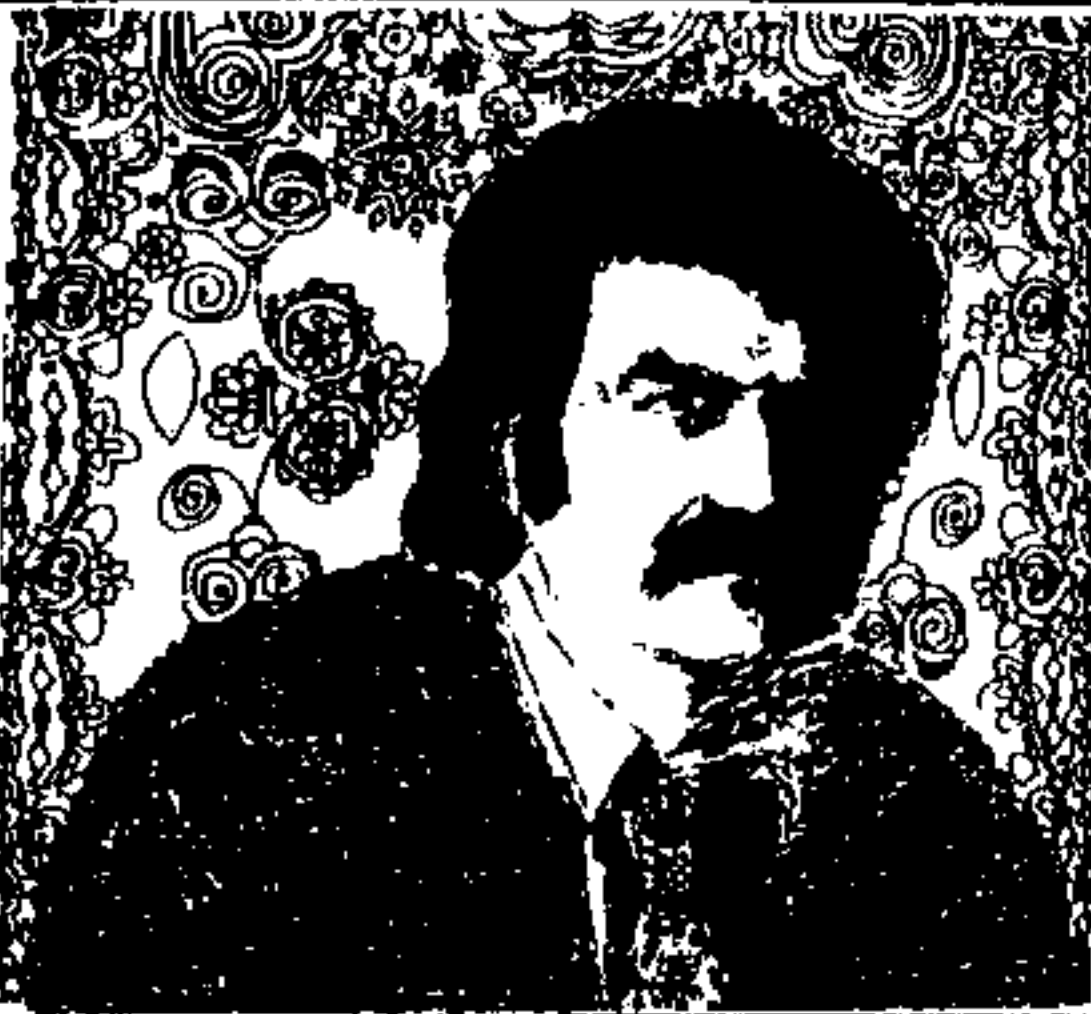
کشمکش میان د و قوم اصلی سیلان از زمانهای دور دستتار کنون ادامه داشته است . در جریانات اخیر نیز یکی از خواستههای عمده اقلیتنامیل کسب خود مختاری است که دولت مرکزی همواره با آن مخالفت ورزیده است . آخرین درگیری بزرگ میان سینقلی ها و اقلیت نامیل در اوایل سال ۱۹۶۱ آغاز گردید و علت آن این بود که در آخرین روز سال ۱۹۶۰ - یعنی چند ماه پس از روی کار آمدن خانم باند رانایکه ، قانونی بتصویب رسید که بموجب آن زبان سینقالی بعنوان تنها زبان رسمی کشور شناخته میشد . باین جهت رهبران اقلیت نامیل تظاهرات وسیعی براه انداختند . عکس العمل دولت ، اعلام حکومت نظامی ، انحلال " حزب فدرال نامیل " و غیر قانونی نمودن اعتصابات بود . کشمکش میان این اقلیت ناملی و دولت مرکزی سالها ادامه یافت تا آنکه سرانجام در ژانویه ۱۹۶۶ زبان نامیلی بعنوان زبان اداری نواحی شمالی و شرقی سیلان برسمیت شناخته شد و قصیه موقتا فیصله یافت .

نکاتسی در باره سیلان

کشور سیرالانکا از نظر تقسیمات شامل ۹ ایالت و ۲۲ ناحیه میباشد . نامیلی ها اکثرا در نواحی شمالی و شرقی زندگی میکنند . پایتخت این کشور کلومبو است که کمتر از یک میلیون جمعیت دارد . سایر شهرهای سیلان بندرت جمعیتشان از صد هزار نفر تجاوز می کند و بیشتر مردم این جزیره روستا نشین هستند . احزاب سیاسی عمده سیلان عبارتند از حزب بودائی ملیون ، حزب لیبرال " آزادی سیرالانکا " ، حزب سوسیالیست (یا حزب مساوات) - که دارای خط ترورستکیستی است ، حزب متحده ملی ، حزب ناسیونالیست (یا جبهه متحده مردم) و دو حزب کمونیست یکی طرفدار چین و دیگری طرفدار شوروی . از نظر مذهبی ۶۷ درصد مردم سیلان پیرو آئین بودا ، ۱۸ درصد هندو ، ۷ درصد مسیحی و ۷ درصد مسلمان میباشد ولی علیرغم ادیان و مذاهب متعدد ، آئین بودا نقش تعیین کننده را دارد بطوریکه تمام ۲۲ روز تعطیلات رسمی سالانه این کشور روزهای مذهبی بودائی میباشد و مراسم مذهبی در سطح وسیعی صورت میگیرند . جای ، کائوچو و نارگیل سه محصول عمده کشاورزی هستند که در حدود ۷۵ درصد محصولات کشاورزی این کشور میباشد . ۳۰ درصد کل محصول چای جهان در سیلان تولید میشود که ۶ درصد صادرات این کشور را تشکیل میدهد . برنج غذای اصلی مردم این جزیره است ولی فقط نیمی از مصرف داخلی را تامین میکند و نیم دیگر آن از کشورهای دیگر خریداری میشود . با وجودیکه تحصیلات دانشگاهی از سن ۶ تا ۱۴ سالگی اجباری است معهدا هنوز بیش از نیمی از مردم سیلان بیسوادند .



دکترم. عارف



شوق شهادت

سخنی با ساعدی

در شماره ۲ مجله " الفبا " مقاله‌ای تحت عنوان " دگردیسی و رهائی آواره‌ها " بقلم دوست و همکار گرانمایه ما آقای غلامحسین ساعدی بچاپ رسیده بود که در میان علاقمندان به مسایل سیاسی - اجتماعی وطن ما بحث‌ها و گفتگوهای فراوانی را برانگیخته است. بعلمت کمبود جا در این شماره فقط نوشته کوتاه یکی از دوستان " علم و جامعه " را بچاپ می‌رسانیم و در شماره بعد به بحث جامع‌تری درباره موضوع آوارگان ایرانی و مقاله آقای ساعدی خواهیم پرداخت. خوانندگانی که مایل به اظهار نظر در این باره باشند میتوانند از " تریبون آزاد " " علم و جامعه " استفاده نمایند.

" علم و جامعه "

صحبته شهادت و رابطه‌ی مذہب شیعه با آن و از این رهگذار نهادی شدن این فلسفه در جامعه‌ی ایران و مذہب‌یون امروزه ورد زبان‌ها شده، و چه شرح و تفصیل‌ها در محافل شرق شناسان ریش و سبیل دار و عالمان سیاسی و آکادمیسین‌های دست‌اندر کار تحلیل ایران و انقلابش که داده نمی‌شود. و همه مفتون جوانانی که به شوق دیدار امام زمان بر روی مین می‌روند و نوجوانانی که دسته دسته الله اکبر گویان سینه چاک و بیدفاع بسوی گلوله‌ها می‌شتابند و ربط این عقاید با کربلا و امامان شهید و مسموم. و من و توی دست اندر کار دانیم که چه بسیاری از این سخنان از مقوله‌ی همان خیالپردازی‌ها و رمانتیک بازی‌های غربی است از اسلام و شرق. که هر چند مسئله‌ی شوق شهادت حقیقتی است انکار ناپذیر اما ریشه‌هایش بس عمیق تر و عواملش بس دگرگونه تر است. از آنجمله در جامعه‌ای که میدانی برای تجلی شخصیت برای عموم و بویژه برای جوانان با سرهای پر شورشان نیست شهادت می‌تواند خود راهی باشد و طریقی برای اثبات شخصیت خود.

اما این شهادت خواهی و شهید نمایی نه ویژه‌ی مذہب‌یون، که بخشی از فرهنگ ما است. و این فلسفه بیش از مردم عادی دامنگیر روشن‌فکران است تا بدانجا که اندیشمندان مادی‌گرایمان نیز همان جوانان مذہبی شیفته و مبلغ این اندیشه‌اند. ما شرط احترام را آمادگی شهادت میدانیم و لازمه‌ی عزیز داشتن هر صاحب اندیشه‌ی متعهدی را فدا کردن تمامی زندگی شخصی‌اش و شهید زنده بودن. و از آنجا که فرهنگی مطلق‌گرا



داریم نسبیتی را نیز نمی‌شناسیم که مرا و او را ممکن است توان تا نهایت خط رفتن نباشد و توازن می‌خواهی یا سر بر کف حرکت کنم یا حرکت را نیاغمازم . بعبارتی یا اسطوره‌ای باید بود فارغ از نیازها و تمنیات مادی و قادر به گذر از هر محدودیت توان انسان عادی، و یا آماج سرکوفت‌ها و سرزنش‌ها .

با این پیشگفتار به بررسی مقاله‌ی "دگردیسی و رهائی آواره‌ها" اثر دکتر غلامحسین ساعدی در شماره ۲ مجله الفبا می‌پردازیم و شاهد را از آنجا می‌آوریم . نخستین بار که آن مقاله را خواندم آتش بر جانم افکند و مرا چون تمامی افرادی از آن فرهنگ آمده و دارای همان بینش و نگرش سخت در خود فرو برد و اندوهگین و افسرده و منفعل کرد، که از غمی سخن می‌گفت و از دردی می‌نالید که بر جان همه‌ی متعهدان - هر چند نسبی - پنجه افکنده است . بیشتر از پیش در خود فرو رفتم و افسرده تر گشتم .

ایشان ایرانیان دور از وطن را دو دسته کرده بودند "آواره" و "مهاجر". آوارگان آنانند که سری به سلامت از زیر تیغ جلاد بدر برده‌اند و به اجبار آواره‌ی غربت شده‌اند، و دیگر گروه، پرنده‌های مهاجری که به اختیار راه کریز را برگزیده‌اند . شناختی که از ساعدی داریم دانیم که او مسلماً آنان را که خود روزی شحنه و محتسب بوده و تیغ برکشیده، شامل آوارگان ندانسته است - هر چند در مقاله نگفته - بلکه محکومین هر دو رژیم را در نظر داشته است . مبارزان شب تیره که در سپیده دم انقلاب بار دیگر شمشیر آخته را بر فراز سر دیدند - و چه بیرحمانه تر هم - .

اما در مورد مهاجرین، همه را از یک قماش دانسته‌اند . آنانکه "تمام دنیا طویله‌اشان است"، "می‌چرخند، و خوش می‌گذرانند". "خوش هستند، می‌خندند، شوخی می‌کنند... قدمزدن، کراوات بستن و در پارک‌ها نشستن، قسمتی از عمر کشتی آنان است". بعبارتی هر کس که پای پر آبله و خونین سر نیامده بدنبال مرغزاری پسر کشیده است، خوش نشین است و فارغ البال و راحت . و من و تو دانیم، و بر آن باورم که جناب ساعدی هم داند، که این از سر انصاف نیست، که بسیاری از مهاجرین تاب انهمسه سیاهی را نداشتند : آنان که نان و کره به ذلت را نمی‌خواستند، و حاضر به رنگ باختنی بوقلمون صفتانه نبودند، آزادی و آزادگی و شرافت و شرافتمندانه زیستن را دوست داشتند ولی در همان حال تاب و توان ایستادن و چریک شدن و زیر زمینی گشتن و اسلحه بر کف گرفتن و یا بهر صورت آماده‌ی شهادت و جان باختن شدن را نداشتند . مردمانی عادی و پاک و این هر دو صفت هم به نسبت .

پاره‌ای نیز امکان خطر را در پیش روی میدیدند یعنی میدانستند یا باید همرنگ اوباشان شوند و یا دیر یا زود بر نسطع جلاد بنشینند . جمع‌ی غم عیال و فرزند داشتند و تربیتشان و شستشوی مغزی آنان در آموزشگاه‌ها . این گروه‌ها همه پس از انقلاب آمدند و به سختی هم آمدند و به امید چریدن هم نیامدند و راحت‌زندگی در وطن را، به انتخاب رها کردند و سختی و در بدری غربت را برگزیدند، به کار گل مشغول شدند، و فقر و در بدری را بر سر سپردگی و رنگ باختگی و عدم امکان تنفس برگزیدند . انسان‌هایی پاک و در حد خود مبارز، نه مردانی اهل شهادت . و من و تو این خیال عظیم سرگردان را در تمامی کشورها سراغ داریم . جرمشان از نظر دستگاه حاکم عدم



تمکین و تسلیم و تحلیل و تلویحا از نظر جناب ساعدی و بیشتر متعهدان مبارز عدم
آمادگی شهادت و پایداری تا واپسین نفس .
و این چنین است که در کلام ایشان تنها آنانکه ساعتی با مرگ فاصله داشته‌اند
حق جلای وطن داشته‌اند ، والا مهاجرند و بدنبال " آب و دانه فراوان‌تر " . یعنی
همانکه تمامی مرفهان طاغوتی را سزاوار است . آنانکه جناب ساعدی بخوبی در موردشان
گفته : " سفره هفت‌سین و خورشید قورمه سبزی را بسیار دوست دارند " .
و اما فلسفه‌ی شهادت و شهید نمایی که در آغاز گفته آمد شامل " آوارگان " است
که مهاجر بهر صورت زیبنده‌ی این مقولات نیست . اگر شهید گشتن و سوسه‌ی
دل‌ها نیست و فلسفه‌ی حاکم بر اذهان ما ایرانیان چرا آواره‌ای که " از کنام گرگانی تیز
دندان جان به در برده " این چنین با خود در ستیز است . تهی است ، " ناامید " است
و بی‌ریشگی چون " فانقاریا " بر تنش افتاده . او که سنگر عوض کرده و به ضرورت ایستاد
میدان نبرد دیگری را مناسب دانسته است ، او نشان داده اهل گریز و تن‌آسایی و
خوش نشینی نبوده که حال بدین خیال از وطن پر کشیده باشد ، بلکه مسئله‌ی مشت و سندان
بوده و بی‌هوده سر به دیوار کوبیدن و جان باختن در جایی که جان بدر بردن را صلاح
بوده . او دیگر چرا افسرده است ، چرا با تمامی نیرو در میدان جدیدی که برگزیده به
رزم نایستاده . مگر او هم انتخاب نکرده ، انتخابی میان مرگی که بی‌هنگام دانسته و
زندگی مبارزه جویانه در محلی که مناسب‌تر دانسته است ، و نه البته آسوده‌تر . او چرا
چنین می‌گوید " مرگ در آوارگی ، مرگ در برزخ است . مرگ آواره مرگ هم نیست . جمود
نعش و پوسیدن کالبد در کار نیست . آواره اگر هم زنده باشد مرده است . مرده‌ای که
میرود و می‌آید . . . بی‌دلیل و علت انتظار می‌کشد . . . مرگ آواره ، آوارگی مرگ است ،
سنگ مرگ است " .
آیا اینهمه دلمردگی را دلیلی دیگری می‌تواند باشد جز سرزنش دائم خود که
چرا به شهادت نایستاده ، آیا از همین روی همیشه در هراس نیست که مبادا بر او انگ
" سازش " و فرار بزنند ، آیا از سر همین هراس هم نیست که بدیگر آوارگان " خود تهمت
میزند " . برای ما ملت تنها افرادی معتبرند که در راه عاشقی نه تنها از جان ، که از همه‌ی
زندگی شخصی در گذرند — آنهم با مطلق گرایی و در کاملترین حد خود و اسطوره‌وار .
والا سازشکارند و زه زده و قابل سرزنش .
سال‌ها قبل بود که جوانی از آشنایان که سری پر شور داشت و سخت‌عاشق
جناب ساعدی از من خواست ترتیبی دهم که معبود خیال و قهرمان دنیاهايش را ببیند
و من وقتی گرفتم از جناب ساعدی که در آن موقع مطبش را بسته بودند و در میدان
روازه قزوین در کلینیک برادرش اطاقی داشت که مثلا یعنی محل کار . جوان رفت و سپس
از آمدن سخت برآشفته بود که عجب اینهم از ساعدی ، او هم بورژوا است و روشنفکر پر
چانه‌ای که از سر سیری غم این و آن را دارد . و دلیلش آنکه ساعدی سبگار و بنسئون می‌کشید
و نمی‌خواست بپذیرد که وی روی از تمامی رفاه‌های ممکن برتافته آنچنانکه مطبی ندارد ، و
آوارگی بیابان‌ها را برگزیده تا سخن مردم در افتاده‌ترین نقاط وطنش را بشنود و چون
جانب محرومترین اقشار را در عمل برگزیده شبانه جلوی خانه‌اش تا حد بی‌هوشی کتک
می‌خورد ، به بهانه آنکه پاسبان او رازدی دانسته در حال صعود از دیوارخانه‌ای .



و این نه ویژه‌ی آن جوان بود که در همین واشنگتن در برابر صد ها نفر، یکی از صاحب نظران پر شور گفت که حاج سید جوادی و امثالهم مرد میدان مبارزه نبودند چون دهه‌ی پنجاه را در زندان بسر نبردند و مبارزین تنها مجاهدین جان بر کف بودند و هستند و بعدا به اصلاح که مقصودم آن بود که وی و امثالهم، مبارزین تمام عیار نبودند، که مبارزه یعنی شهادت و آنکه شهید زنده یا مرده نیست در خور اعتبار چندانی نیست.

می بینید در کلام آن صاحب نظر و آن جوان دو معیار شهادت و مطلق پاکسی همانگونه شرط تجلیل است که در مقاله‌ی کوبنده جناب ساعدی، و مراد وی سخن با همگان است، تمامی رهروان دل به عشق مردم بسته و روندگان راه سیاست متعهدانه که تمام افراد را در یک حد توان رفتن نیست و از آن روی مطلق گرایی یعنی سیاهی و سفیدی، قهرمان قهرمانان بودن یا سازشکاری دلیل بودن. و چیزی در میان این دو قطب و مناسب انسانهای عادی با توانهای مختلف و درجات صداقت و ایثار متفاوت وجود نداشتن. و دیگر آنکه شهیدان را فقط حق حیات سیاسی نیست و شهادت تنها هدف نیست، که نه تمامی انسان ها را این توان است و نه شهادت همیشه لازم است. و حتی در اکثر موارد شهادت پیراتب آسان تر است از ماندن و با تلاشی پی گیر اندیشه و عمل کردن و آلوده نگشتن، که آن جسارت لحظه‌ای می خواهد و نیاز به ستیز درونی هم ندارد و خشم و نفرت و شوق هم می تواند حرکت را آسان تر نماید ولی ماندن و عمل طولانی مدت کردن نیاز به ستیز دائم با خود دارد و پالایش پیوسته‌ی درون. آتش دل را سال ها در مقابل طوفان های یاس و دل مردگی باید حفظ کرد، و بی آنکه مدال قهرمانی را به گردن آویخت با دیو درون و برون ستیزی خسته کننده و طولانی را ادامه داد.

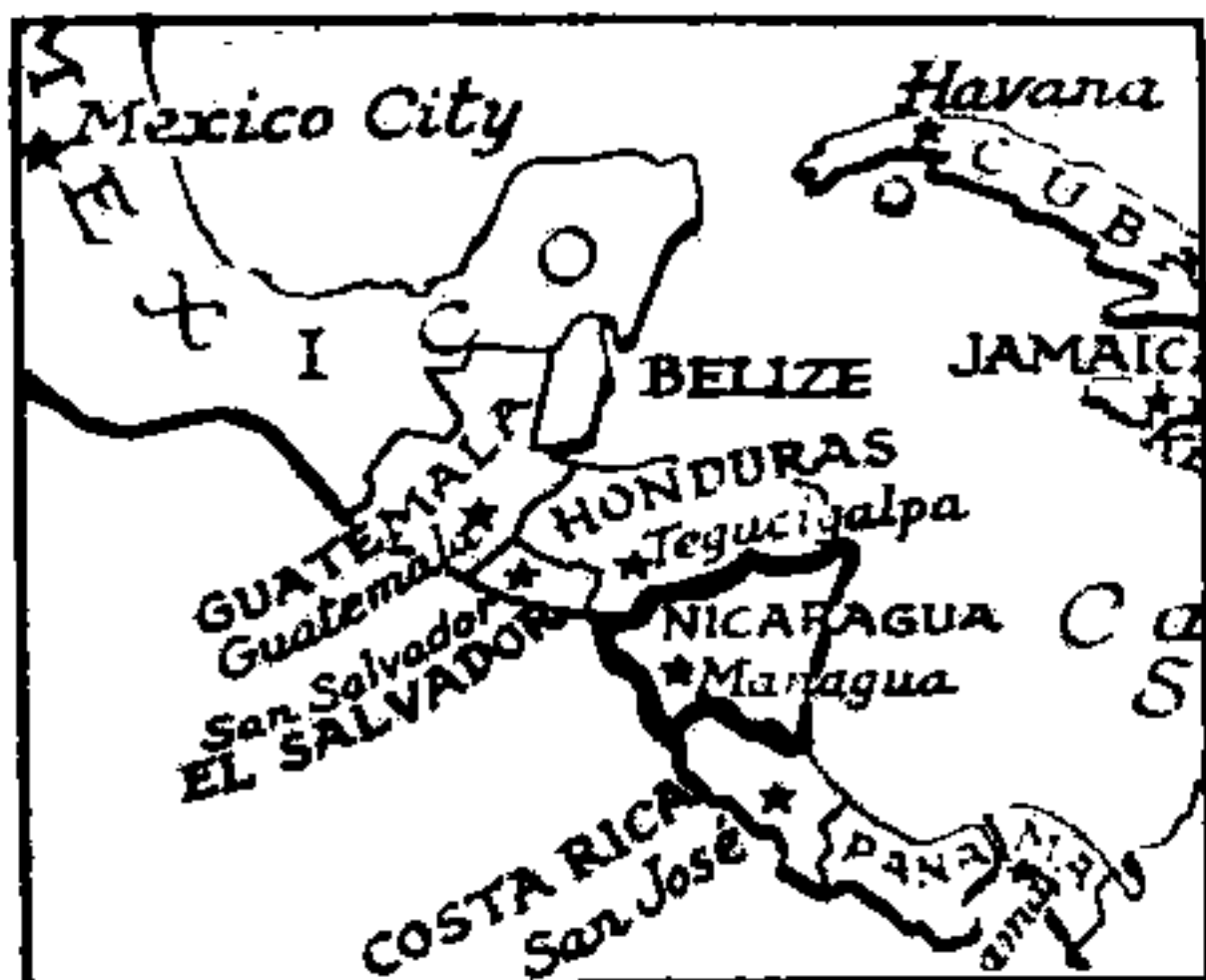
به امید آنکه در فرهنگ سیاسیمان شوق شهادت و مطلق پاکی که ویژه اسطوره‌ها است جایش را به معیارهایی خاکی تر و عملی تر که در توان انسانهای معمولی دارای گوشت و خون و ضعف و قدرت است بدهند و بجای تنی چند افسانه مرد، هزاران آدم رهرو متعهد داشته باشیم. والا هزاران نفر چون من پس از خواندن این گونه مقالات و شنیدن این چنین سخن ها سرخورده با خود می گویند: اگر پیشروانمان چنین افسرده دلند و سرخورده و دل مرده و این چنین بیرحمانه خود را به باد ملامت گرفته‌اند تکلیف ما که یک از هزاران آنان را هم نکرده‌ایم و نتوانیم کرد معلوم است و تعمق در این گفتارها و باور به چنین اندیشه‌ها یکی از این دو امر را به ذهن متبادر میگرداند یا از این غفرت سهمگین سیاه خفقان تاریخی گریزی نیست یا حداقل تنها اسطوره مردان را توان و حق شرکت در این مبارزه است. که این وادی شهیدان زنده است و پاکان مطلق نه میدان عملی من خاکی دلیسته بسسه شرافتی انسانی و دارای تعهدی و مسئولیتی در خور یک انسان عادی.

سخن آخر، آنهم به اشارتی و سوالی: جناب ساعدی اگر واقعا پیش از ان چنین در هم شکسته‌اند و خسته، نخست آنکه چگونه در آخرین سطور نوشتار به گرد هم آمدن نشان فرا میخوانید؟ آنهم برای شرکت در نبرد سهمگین و پی گیر که نیاز به صفوفی سخت بهم فشرده دارد. که دشمن از بیرحم ترین ها است و بی مهاباترین ها، و نو خواسته است و پیر توان. و دیگر آنکه چگونه ما امید به پیشتازی و رهنمایی. نه رهبری و سروری. این خسته دلان دل شکسته ببندیم؟



بمناسبت چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب نیکاراگوئه

ترجمه: نهال نیرومند
نوشته: هنری ویر



ترازنامه

انقلاب نیکاراگوئه

آغاز پنجمین سال حکومت رژیم ساندانیستی در نیکاراگوئه و استمرار و تشدید توطئه‌های آشکار و نهان امپریالیسم آمریکا برای سرنگونی این رژیم، ما را بر آن داشت که ترجمه مقاله‌ای درباره نیکاراگوئه را که مدتی قبل تهیه شده بود در این شماره و شماره بعد منتشر سازیم. علاوه بر این ترجمه مصاحبه‌ای را که یکی از رهبران ساندانیست اخیرا درباره اوضاع نیکاراگوئه با روزنامه "واشنگتن پست" کرده است در شماره بعد خواهیم آورد.

□□ □□ □□

سیاست اقتصادی ساندانیستا

ملی کردن فوری دارائی سوموزا، ۱۶۸ کارخانه تولید پلاستیک، الوار، مواد غذایی، مواد داروئی، مصالح ساختمانی، کاغذ سازی، پولاد و ماشین آلات را شامل شد. در مجموع

جدول ۴

سهم بخش دولتی و بخش خصوصی در کل تولید ناخالص داخلی (به %)

۱۹۸۰

۱۹۷۸

خصوصی	دولتی	خصوصی	دولتی	
۸۰	۲۰	۱۰۰	—	بخش کشاورزی — دامداری
۷۵	۲۵	۱۰۰	—	بخش صنعتی
۳۰	۷۰	۶۰	۴۰	ساختمانی
۵	۹۵	۱۰	—	معدنی
۴۵	۵۵	۶۹	۳۱	خدمات
۵۹	۴۱	۸۵	۱۵	G. D. P.

منبع:

PROGRAM DE REACTIVATION ECONOMICA EN BENEFICIO DEL PUOBLO

ماناگوئه ۱۹۸۰ صفحه ۳۱



این میزان شامل ۲۵٪ از تاسیسات صنعتی در نیکاراگوئه می‌شود که ارزشی معادل ۲۰۰ میلیون دلار داشت و ۱۳ هزار نفر از ۶۵ هزار کارگر صنعتی را در استخدام خود داشت. اموال کشاورزی صادره شده شامل ۲ میلیون جریب (ACRE) زمین که ۷۵٪ آن کاملاً حاصلخیز بود و ۶۰۰ تراکتور و ۲۰۰۰۰ گوسفند می‌شد. از آنجائیکه بانکها، کمپانیهای بیمه، معدنها و صنعت ماهیگیری نیز ملی شده بودند، آنچه برای بخش خصوصی باقی ماند ۸۰٪ از تولیدات کشاورزی، ۷۵٪ تولیدات صنعتی، و ۷۰٪ تجارت داخلی بود. همانطور که جدول نشان می‌دهد، سهم بخش دولتی در کل تولید ناخالص داخلی (G.D.P.) از ۱۵٪ در سال ۱۹۷۷ به ۴۱٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت.

مشکلات کشاورزی

۸۵٪ تولید کتان، ۸۹٪ تولید قهوه، ۸۵٪ تولید شکر و همچنین ۹۴٪ از دامداری هنوز به مقدار وسیعی در دست بخش خصوصی قرار داشت. لیکن، آمار فدراسیون کارفرمایان (COSEP) در سال ۱۹۸۰ که یک سلسله (ملی شدنهای غیر مجاز) را هم در بر می‌گرفت، این ارقام را کمی هم بالاتر از مقداری که واقعا در کنترل دولت بود جلوه می‌داد. بر طبق این آمار: ۴۰٪ از تولید شکر، ۵۰٪ تولید تنباکو، ۲۰٪ تولید قهوه و ۶۰٪ تولید حبوبات تحت کنترل دولت بود. (۱)

اگرچه مقدار زیادی از تولید قهوه کشور بوسیله خرده مالکینی تولید می‌شود که به رژیم وفادار هستند ولی هنوز قسمت اعظم عایدی ارز خارجی کشور بستگی به تمایل بورژوازی کشاورزی به کشت و زرع زمین دارد. املاک زراعتی بزرگ (LATIFUNDIA) که بیشتر از ۸۵۰ جریب هستند، ۲٪ املاک را تشکیل داده و ۴۸٪ از زمینهای زراعتی را در بر می‌گیرد، در صورتی که زمینهای زراعتی کوچک که کمتر از ۱۷ جریب هستند ۴۲٪ از دارایی و تنها ۲٪ از کل زمینها را تشکیل می‌دهند. از ۳۱۹۰۰۰ کارگر بخش کشاورزی - مراتع فقط تعداد ۳۰۰۰۰ تحت استخدام دولت هستند. کشاورزان بزرگ، که در اصل طرفدار M.D.N. (بخش دموکراتیک نیکاراگوئه - مترجم) هستند، ۴۰٪ از محصول پنبه را در کنترل دارند و بهمین علت مثلا در سال ۱۹۸۰ که شاخصهای کشاورزی عموما بهتر از قبل بودند، فقط ۲۴۰۰۰۰ از ۳۰۰۰۰۰ جریب زمینهای پنبه پیش بینی شده به زیر کشت رفتند.

باید اضافه کرد که انستیتوی ملی رفعم کشاورزی (INRA) مقدار زیادی از زمینهای قابل کشت را در اختیار دارد؛ به گفته COSTANEDA که مدت زیادی در وزارت برنامه ریزی مشغول کار بوده این مقدار حدود ۳۳٪ تا ۴۰٪ از کل زمینهای قابل کشت را در بر می‌گیرد. (۲) بعلاوه، فقط ۷۰٪ از سطح زمین در نیکاراگوئه در دست کشت قرار گرفته است، ۱۴٪ از زمینها را مراتع و ۴۷٪ آن را جنگل تشکیل می‌دهد و ۳۲٪ از کل زمین بکلی دست نخورده باقی مانده است. بنابراین مقدار قابل توجهی زمین قابل بهره برداری بخصوص زمینهای حاصلخیز ساحل اقیانوس اطلس برای توسعه کشت و زرع آماده‌اند. سهم بخش دولتی از محصولات کشاورزی در حال افزایش است، بخصوص از زمانی که HUMBERTO ORTEGA اعلام کرده که زمینهای کشت نشده که مساحتشان از ۹۸۶ جریب تجاوز کند (و حتی در برخی مناطق این مقدار به ۳۴۹ جریب می‌رسد) تحت کنترل



دولت در خواهند آمد. (۳)

تغییر رادیکالی که در دولت نیکاراگوئه ایجاد شد، بزودی نفوذ خود را به مناطق روستائی کشور بسط داد و توانست از طریق نهضت‌های مبارزه با بیسوادی و گسترش انجمنهای کارگران روستائی پیوند محکمی بین F.S.L.N. در ماناگوئه و نوده مردم در اقصی نقاط کشور ایجاد کند. نخوت فرماندهان دیگر بصورت امری مربوط به گذشته تلقی شد. پروژه‌های اشتراکی مثلا در قسمت مراکز تهیه غذا، آشپزخانه‌های عمومی، تیمارگاه‌های عمومی، مدارس، جاده‌ها، برق رسانی و غیره بسرعت مورد توجه و تشویق قرار گرفتند. بالاتر از همه، تشکیل یک میلیشیای مسلح دهقانی در کستزارها بود که برای مردم نیکاراگوئه که همیشه مسلح بودن را نشانه قدرت می‌دانستند ارزش سمبلیک بسیار داشت. اجاره زمین که در گذشته به ۲۰۰ کوردوبا می‌رسید به ۳۰۰ کوردوبا محدود شد و قیمت زمین زراعتی برای ذرت به ۱۰۰ کوردوبا تنزل پیدا کرد. در ماه مارس سال ۱۹۸۰ تصویب نامه‌ای صادر شد که اشغال زمینهای را که بزرگتر از برنامه اولیه خونتا بود تأیید میکرد. اعتبار ارزان با نرخ بهره (۶٪ تا ۷٪) در اختیار تولید کنندگان کوچک قرار داده شد و ۶۵٪ آنها توانستند از اعتبارات بانکی بهره‌مند شوند، در حالیکه در زمان سوموزا فقط ۱۵٪ از تولید کنندگان از این امتیازات برخوردار بودند. علاوه بر این، بعد از انقلاب، استثمار فوق‌العاده‌ای که بر کارگران کشاورزی اعمال می‌شد لغو گردید. در نتیجه، با آنکه قدرت خرید تغییر نکرد، شدت فشار کار و همچنین بارآوری کاهش یافت. اما بهر حال در دراز مدت پنبه که عمده‌ترین محصول صادراتی نیکاراگوئه است و مقدار متوسط ذخائر قابل بهره‌برداری آن حدود ۵ هکتار است، برای F.S.L.N. مشکلاتی بوجود خواهد آورد. در زمان سوموزا کنترل بر روی تولید این محصول از طریق کنترل روی مواد اولیه مثل کود و دفع آفات از یکطرف و از طرف دیگر به طریق کنترل روی آژانسهای خریدار محصولات آماده فروش انجام می‌گرفت. هر چند که این ابزار کنترل غیر مستقیم به صورت میراثی از قدیم برای F.S.L.N. باقی مانده ولی او از روابط حمایت و پشتیبانی موجود در گذشته برخوردار نیست. در نتیجه سخت‌خوئی و ناسازگاری کشاورزان مزارع پنبه هنوز بصورت یکی از موضوعات بحث وزارت کشاورزی باقی است. معلوم نیست که علت این اختلاف پائین بودن نرخ سود است که می‌توان با دادن اعتبار بیشتر آن را حل کرد و یا اینکه دلیل آن دشمنی طبقاتی ذاتی آنها نسبت به عوض شدن نظام حکومتی است که نمی‌توان آن را با هیچگونه مسالمتی تقلیل داد. این عدم اطمینان با کمبود نیروی کار کافی در مواقع در و در هم آمیخته است. در گذشته تا حد و ۱/۳ نیروی کار فصلی بوسیله کارگرانی که از مرزهای هند وراس به نیکاراگوئه می‌آمدند تامین می‌شد. ولی امروز دیکتاتوری پلی کاریپواز (POLICARPO PAZ) در تگوسیگالپا (پایسخت هند وراس) (TAGUCIGALPA) تمام مرزهای بین دو کشور را برای جلوگیری از اثرات مخرب انقلاب نیکاراگوئه به این کشور بسته است و باعث کمبود کارگر کشاورزی شده است. در عین حال، سیستم عقد قرارداد بعلت خروج گردانندگان طرفدار سوموزا و همچنین نبود نظم و آرامش عمومی در مناطق روستائی رو به نابودی می‌رود. این اختلال صرفنظر از حالت بدبینانه آنها به انقلاب ساندانیستا، اثرات معکوسی روی مالکین دارائی خصوصی گذاشته است.

در عین حال، مشکل پراکندگی هم در بخش دولتی از اهمیت زیادی برخوردار است.



F. S. L. N. نه تنها زمینهای LATIFUNDIA متعلق به سوموزا را مصادره کرد ، بلکه تمام دارائی گارد ملی را هم به مصادره درآورد . ولیکن ، همانطور که بعدا معلوم گشت این زمینها ضرورتا شامل تعداد بسیار زیادی از زمینهای کوچک می شد که با ویژگی محلی گارد ملی همخوانی داشت .

بنابراین دولت تعداد زیادی از این زمینها را که عموما ۱۰ هکتار یا کمتر مساحت داشتند و تعدادی از آنها نیز شامل مقداری دارائی و حیوانات و وسائل می شدند به ارث برد . بالا بردن سطح تولید و معقول نمودن الگوهای تولیدی و محصولات این زمینها کاری است بس دشوار . خصوصا بخاطر اینکه این در ارتباط با انتقال دارائیهاست که برای خانواده ها و مستاجرین واجد اهمیت میباشد . در شهرها توازن نیروها در جهتی است که بیشتر به نفع F. S. L. N. است . بخش دولتی ، در حال حاضر در حدود ۳۰٪ از تاسیسات صنعتی محسوب می شود ، در حالیکه ۲۰٪ دیگر بوسیله سرمایه تولیدی نمایندگی می شود و این هم شامل سرمایه های ملی و چند ملیتی است . ۵۰٪ باقی مانده شامل شرکتهای کوچک و یا خیلی کوچک بازرگانی می شود که بسیاری از آنها دارای خصوصیات کارگاهی یا نیمه کارگاهی هستند . صنایع ملی شده در قسمتهای معدن ناری (۹۵٪) ، ماهیگیری (۹۰٪) ، کشتارگاه (۹۰٪) ، نساجی (۴۰٪) و صنایع ساختمانی و سیمان از قدرت زیادی برخوردارند ، ولی در بخشهای دیگر مانند مواد شیمیائی و مواد شیمیائی مربوط به کشاورزی ضعیف باقی مانده و بیشتر سمتگیری بسوی بازار مشترک کشورهای آمریکای مرکزی (C. A. C. M.) دارند .

بلافاصله بعد از انقلاب ، بخش خصوصی از موهبت چند اقدام محرک برخوردار گشت : اعتبار فراوان و ارزان (۷٪ تا ۸٪ بهره) ، آزادی داد و ستد ، فروش ارز خارجی از طریق بانک مرکزی ، امر تطبیق مالی ، که بموجب آن روسای کمپانیها می توانستند پرداخت مالیاتهای عقب افتاده را فسخ نموده و یا تقلیل دهند و همچنین با توجه به تقلیل ارزش کورد و با دارائی خود را ارزیابی مجدد کنند (تغییر ارزش کورد و با در آپریل ۷۹) ، تعهد دولت در جهت سود دهی معاملات بین دولت و کمپانیهای خصوصی ، سیاست شدید دولت برای کنترل افزایش دستمزد و ستودن محسنات با آوری زیاد . در ۲۲ نوامبر ۱۹۷۹ دولت بازسازی ملی ، حتی تا آنجا پیش رفت که تصویب نامه شماره ۳ ملی شدن را به منظور اطمینان دادن به افراد برای سرمایه گذاری خصوصی الغاء کرد .

علاوه بر آن تضمینهای مختلفی بوجود آمد که قبلا در بالا ذکر شد و از جمله مکانی برای افراد مورد اعتماد کارفرمایان در دستگاه دولتی ، و بطور مشخص دستگاه مدیریت و اقتصادی ، احترام برای اموال و حقوق سیاسی بورژوازی ، و یک چشم انداز کوتاه مدت برای عادی کردن نهادی از طریق انتخابات عمومی . در ارزیابی از این واگذاریها به بخش خصوصی که در ازای همکاری برای بهبود اقتصادی صورت گرفته بود F. S. L. N. ظاهرا تصور نمی کرد که تندروی زیادی کرده است . در نظر F. S. L. N. ، ملی کردن سیستم مالی و تجارت خارجی ، توأم با ابزارهای مستقیم سیاسی قابلیت لازم را به دولت برای کنترل جنبه های مختلف تولید می داد . بوجود آوردن سریع یک مدیریت اقتصادی سوسیالیستی باعث افزایش تاثیر این کنترل می گشت . در هر صورت ، این سیاست " انتقال آهسته " مسلما شانس بهتری برای ادامه حیات این انقلاب فراهم آورد ، در مقایسه با راه دیگر برخورد مستقیم که کشور را بطور غیر مترقبه ای از غالب تکنیکی خود درآورده و آنرا در مقابل محاصره اقتصادی آمریکا ضربه پذیر می نمود .



بالاتر از همه ، سیاست در پیش گرفته شده با تغییر میزان نیروها در نیکاراگوئه تغییر می کرد و همه نیروهای F.S.L.N در جهت تغییر توازن نیروها به سود خود صرف می شد . بطور قطعی دولت بازسازی ملی از این سیاست مسالمت و همکاری سود زیادی برد . این باعث تامین یک مذاکره مجدد عمومی برای تامین ارز خارجی و منجمه شامل یک مهلت طولانی دو ساله برای پرداخت قروض می شد . تعدادی از کشورها و سازمانهای بین المللی ، ۷۰۰ میلیون دلار به شکل هدیه و یا بدهی های دراز مدت به نیکاراگوئه اعطا کردند که از اینها ۱۵۸ میلیون دلار فقط از امریکا بود . (۴) همراه با روابط مالی ، البته پیوندهای سیاسی نیز همراه بوده اند که از آنموقع تا بحال سبب سرد شدن روابط نیکاراگوئه با بسیاری از " استفاده جویان " گذشته ، مشخصا واشنگتن شده است . ولی هجوم سرمایه بود که توانست از ورشکستگی مالی جلوگیری کرده و بعنوان قوه محرکه لازمی در جهت بازسازی اقتصادی کشور عمل کند .

در سه ماهه اول سال ۱۹۸۰ غلظت زیادی از بهبود اقتصادی بچشم می خورد : ۴۶ کارخانه دوباره شروع به تولید کردند ، و همه شاخصهای اقتصادی (مصرف انرژی ، اشتغال به کار و غیره) یک جهش بسوی بالا را نشان می دادند . ولیکن بزودی آشکار شد که این روند در وهله اول بعلت فعالیت بخش دولتی و تجار کوچک بود . بهبود اقتصادی در قسمت تولید غذا ، چرم ، پوست و لباس قوی بود ، در صنایع نساجی ایمن بهبود بعلت اعصابهای پیاپی و جنگ ، با تاخیر روبرو بود و در قسمت مصالح ساختمانی و چوبسازی نیز به همین . و در قسمت صنایع شیمیائی و صنایع شیمیائی مربوط به کشاورزی که پایگاه سرمایه خصوصی بود ، بهبودی بهیچوجه ملاحظه نمی شد . در قسمت واردات کالاهای سرمایه ای در سه ماهه اول سالهای ۷۸ و ۷۹ افسرریعی حاصل شد که به ترتیب سال این افت ۴۱٪ و ۸۱٪ بود .

البته عوامل بسیاری در ناموزونی رشد بهبود اقتصادی موثر بود ، برای مثال از هم پاشیدن بازار مواد ضد آفت در اثر وقوع جنگ داخلی در ال سالوادور یکی از این عوامل بشمار می رفت . ولی فشار اصلی از طرف سرمایه داران بزرگ نیکاراگوئه ای بود که در مقابل اعمال اولیه F.S.L.N سرمایه و پول خود را به میامی فرستادند و این یا از طریق قانونی و یا بوسیله تقلب در سیستم حسابداری و یا از طریق بازار سیاه ارز انجام می شد . با وجود امتیازاتی که دولت برای سرمایه گذاری در اختیار آنها قرار می داد ، کارخانه های بخش خصوصی باقی مانده در نیکاراگوئه اشتیاقی برای تجدید حیات از خود نشان نمی دادند . از لحاظ تکنیکی بسیاری از مراکز تجاری بعلت قروض بانکی که از زمان سوموزا برایشان باقی مانده بود و قادر به پرداخت آنها نبودند بحالت ورشکسته هستند . F.S.L.N می توانست در صورت تمایل ، با پرداخت فوری این قروض ، تمام این تجارتها را ملی اعلام کند . بنا براین ، دست آخر بخش دولتی به احتمال زیاد ۵۰٪ از تاسیسات صنعتی بحساب می آید . وقت مشخص برای ملی کردن بیشتر صنایع بدون تردید بستگی بنه عوامل بین المللی دارد . ولی F.S.L.N فعلا هیچ نوع قصدی در جهت مصادره تجارت کوچک و خیلی کوچک که نیمی از این بخش را تشکیل می دهد ندارد . اینطور که بنظر می رسد ، امید بخش ترین بخش تجارت خصوصی را معاملات بازرگانی تشکیل می دهد . کوبائیا در اثر تجاری که خودشان داشته اند موثرترین توصیه ها را در جهت عدم



دخالت دولت در قسمت خرده فروشی به نیکاراگوئه کرده اند .
 بازرگانان و مغازه داران ماناگوئه در اثر مشکلات زیاد وارداتی که منجر به سودبری زیاد برای آنها شده و همچنین افزایش قدرت خرید مشتریان، از رونق فراوانی برخوردارند .
 یک پیراهن فروش برای مثال می تواند در حال حاضر حدود ۴۰۰۰۰ کورد و با فروش داشته باشد با در دست داشتن مقدار متعادلی لباس، این یک رقم عمده در کشوری با درآمد سرانه حدود ۵۵۰۰ کورد و با در سال، بشمار می آید . در یک میادرت برای کنترل بخش توزیع - که در این مقطع تاریخی با تورم زیاد - از اهمیت استراتژیک ویژه ای برخوردار است ، دولت یک هیئت مخصوص برای نظارت و تنظیم تجارت داخلی تاسیس کرده است . این هیئت به بنگاه های تجاری خلق (ENABAS CORCOP) ، که در آن ENABAS مسئولیت جمع آوری مواد اولیه و CORCOP مسئولیت سازماندهی توزیع را بر عهده دارند، متکی میباشد . برنامه توزیع ملی قصد بوجود آوردن ۴۵۰ مرکز به هم پیوسته فروش و ۷۰ فروشگاه مردم را دارد . هر چند هنوز مقدار کمی از این اهداف جنبه عمل بخود گرفته در حال حاضر دولت هنوز نه مقدار معینی از تقاصای داخلی و نه مقدار قابل توجهی از بخش توزیع را تحت کنترل خود در آورده است .
 در نتیجه ، توزیع بر طبق قوانین بازار صورت می پذیرد ، سطح قیمتها بیشتر در جهت تامین منافع واسطه ها است تا تولید کنندگان اصلی ، و جریان توزیع نیز همچنین در جهت منافع واسطه هائی است که از درآمد بالا برخوردارند .

افزایش روری و سخت گیری اقتصادی

از سخت ترین جنبه های سیاست اولیه اجتماعی دولت تلاش آن برای باز نگاه داشتن رادیکالترین بخشهای خلق از اشغال مزارع یا کارخانجات بود . (۵) بهمین منوال خونتتا (JUNTA) مخالف هرگونه افزایش دستمزد بود ، اگر چه تورم و بیکاری قدرت خرید کارگران را در سالهای آخر دیکتاتوری رژیم بشدت کاهش داده بود . دستمزدها به حد وحشتناکی پائین بودند : ۲۰ تا ۲۷ کورد و با در روز برای یک کارگر کشاورزی ، ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ کورد و با در ماه برای یک کارگر صنعتی . در دسامبر سال ۷۹ خونتتا حتی از کارگرانی که از ۱۵۰۰ کورد و با بیشتر دریافت می کردند ، تقاصا کرد که برای نشان دادن همبستگی خود با بیکاران جایزه " ماه سیزدهم " خود را که قبلا در سال ۷۸ از سوی سوموزا اعطاء شده بود در جهت ایجاد یک بودجه مخصوص برای بوجود آوردن ۱۵۰۰۰ شغل، مصرف کنند . اگر چه در ۱۳ ژوئن ۱۹۸۰ افزایش دستمزد به میزان ۱۲۵ کورد و با در ماه برای کارگرانی که کمتر از ۱۲۰۰ کورد و با دریافت می کردند اعلام شد ولی این مقدار بهیچوجه جبران میزان تورم را نمی کرد .

J.G. R.N. ، با توسل به امر احتیاج به بازسازی ملی، کارگران را تشویق به فداکاری می کرد . رهبران دولت با تاکید می گفتند : " الان وقت تقاصا برای حقوق بیشتر نیست بلکه وقت کار سخت و توان فرسا است . کشور در آستانه سقوط قرار دارد . کار ما الان - شریک غذا شدن نیست ، بلکه کوشش برای تولید آن است . در عوض ، ما وعده می دهیم که شرایط اجتماعی را توسعه بخشیم ، بیکاری را کمتر کنیم ، قیمتها را برای مایحتاج زندگی (۷) ثابت نگاه داریم ، و بالاتر از همه جامعه ای بسازیم عاری از استثمار و برخوردار از عدالت و رفور " .



کارگران این زبان را ، بخصوص در شرایط انقلاب درک می کنند ، ولی فقط در صورتیکه مطمئن باشند این فداکاری آنها باعث تامین منافع جمع می شود ولیکن چنین شرایطی را مشکل می شد با برقراری انباشت سرمایه خصوصی وفق داد . به گفته یک کارگر عضو اتحادیه های کارگری ، FRENTE OBRERO ، " کارگران می خواهند مطمئن باشند که بردگی نمی کنند درحالیکه روسایشان در میامی یا کستاریکا ویلا می سازند . بعلاوه ، یک تاخیر جدی در افزایش دستمزد " اجتماعی " وجود داشته و بیکاری اگر چه کمتر شده است ، ولی هنوز ۳۰٪ از جمعیت فعال را در بر می گیرد . نرخ تورم خیلانی بیشتر از ۲۲٪ بود که در برنامه بازسازی تصور کرده بودند . نتیجه اینها ، اعتصابات بسیار زیادی بود که F.S.L.N. بدون اغتشاش زیاد و با توسل به ترکیبی از متقاعد کردن ، ترساندن و امتیاز دادن توانست آنها را فرو بنشانند .

لیکن این اشتباه است که تصور شود همانطور که هوریه کاستاندا گفته است ، سیاست اقتصادی - اجتماعی F.S.L.N. تمایلی به بسیج توده ها ندارد . در تعداد زیادی از راهپیماییهای بزرگ ملی ، بیشتر از نیمی از جمعیت ۲/۳ میلیونی کشور شرکت می کردند . و همانطور که مشاهده شد شبکه سازماندهی توده های متداوما بسط و گسترش یافته است . اگر هم گرایشی در جهت پراکندگی وجود داشته ، بسختی می توان آنرا یک گرایش عمده در کشور بحساب آورد . اما اگر در مجموع بنظر می رسد که F.S.L.N. کارگران را نسبت به صحیح بودن تاکتیکهایش قانع کرده است ، توانائی اش در حل مسائل مشکلی اقتصادی بدون تردید از اهمیت دراز مدت بسیاری برخوردار است . شاخص های موجود عموماً یک ترانزنامه مثبت را از ۲ سال گذشته نشان می دهند .

بقیه در شماره آینده

— ۱ ANALIS, S SOBRE LA EJECUCION DEL PROGRAMA DEL GOBIRNO DE RECONSTRUCTION NATIONAL, MANAGUA, 1981, P. 16

— ۲ به جورج کاستاندا ، NICARAGUA: CONTRADICCIONES EN LA REVOLUTION ، مراجعه شود .

— ۳ به لوموند (LE MOND) ۲۱ جولای سال ۱۹۸۱ مراجعه شود .

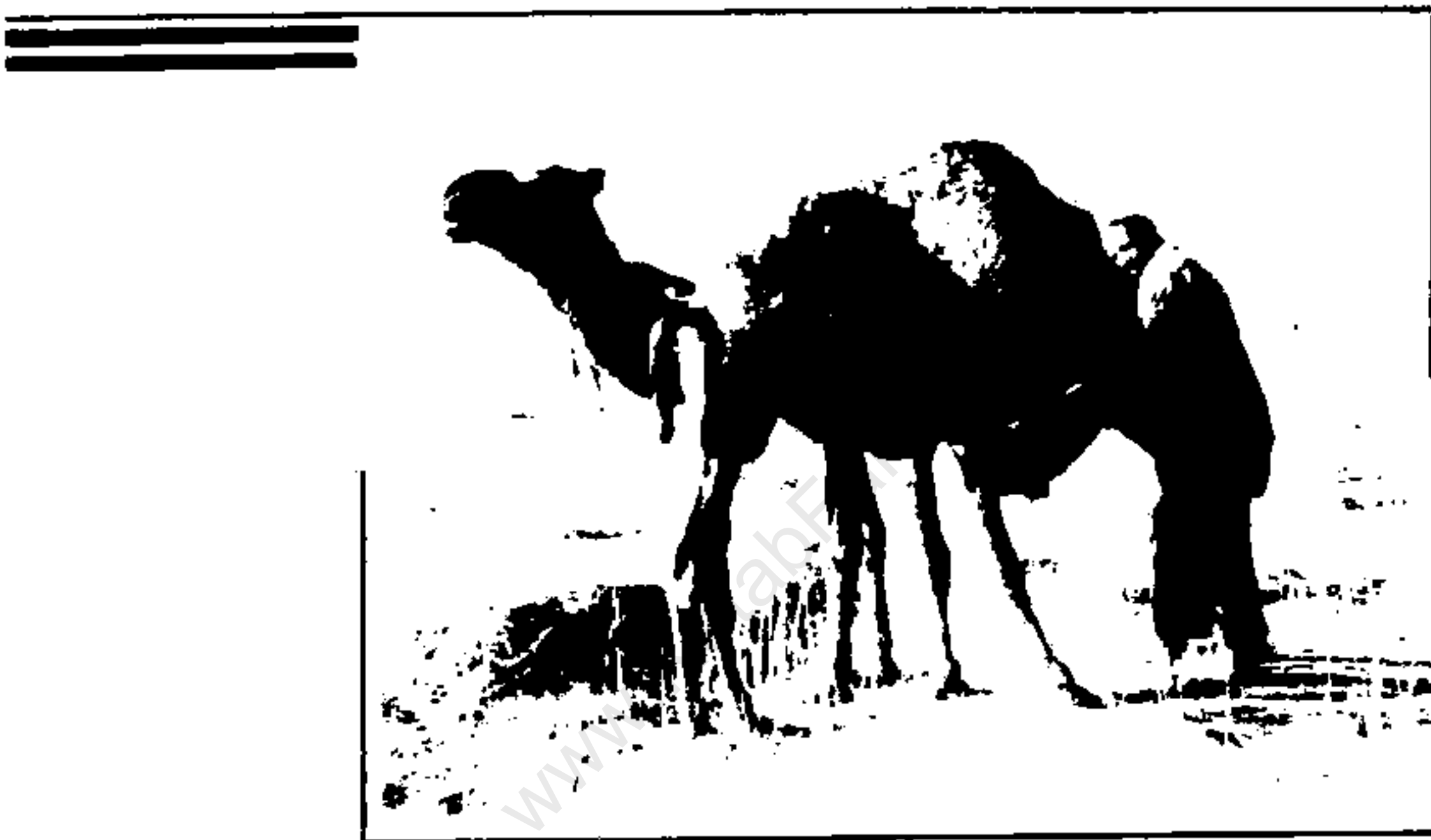
— ۴ به گزارش داده شده بوسیله لارنس هریسون مدیر I.D.A. در مصاحبه مطبوعاتی در لاپرنزا (LA PRENSA) ، ۲۸ اکتبر ۱۹۸۰ مراجعه شود . از این مجموع ، ۳۷ میلیون دلار شامل هدایا می شد ، درحالیکه بقیه آن با ۲ تا ۳٪ بهره به وامهای ۱۵ تا ۳۰ ساله اختصاص داده شد . وامهای عمده از منابع مختلفی تامین می شد : E.E.C.

یا بازار مشترک اروپا (بخصوص آلمان غربی و ایتالیا) ، کشورهای سوسیال دموکرات (اسکاندیناوی ، اتریش) ، کشورهای " دوست " در امریکای لاتین (کوبا ، مکزیک ، ونزوئلا ، پاناما ، کوستاریکا) ، و اخیراً برخی کشورهای اروپای شرقی (چکسلواکی ، جمهوری دموکراتیک یمن ، و شوروی) . بعلاوه ، وامهای بسیار مساعدی از طرف بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول ، EXIM.BANK ، بانک صادرات و واردات ، بانک توسعه داخلی - امریکا ، و غیره اعطا شده است . به کاستاندا صفحه ۲۴ مراجعه شود .

— ۵ به کاریون صفحه ۱۸۵ مراجعه شود .



شش



اتوبوس قراوه چند قدمی قهوه‌خانه پتیت افتاد و همانند یک مسلول تک سرفه‌ای کرد و خاموش شد. توی اتوبوس پر از مسافر بود و مملو از دود چپق و سیگار آزادی و اشنووبوی عرق تن، راننده غرزد: لا مصب بی دین بهش گفتم که عیب و ایراد دارد. اما حسین میکانیک بی معرفت زرزرد که پسر بزن بوو. مثل ساعت کار می‌کند.

بالای سرش، کنار آئینه عکسی بود از خمینی، سید احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی و گروهی دیگر که همه یک دست عمامه‌های ریز و درشت به سر داشتند و کنارش تابلو کوچک چاپ شده‌یی با خط نستعلیق: "حزب فقط حزب اله، رهبر فقط روح الله" بچشم می‌خورد.

راننده با سبیل‌های چخماقی‌اش که لا بلایش موهای سفید و خاکستری دوییده بود و رفت، از آئینه مسافران را و راننده از کرد و گفت:

— پیاده شوید، تشریف ببرید قهوه‌خانه تا شما یک چای داغ بخورید من اتوبوس را راه می‌اندازم.

یک مرد ریشو که پشت سر راننده در صندلی ردیف جلونشسته بود پرسید:

— چی شده آقای راننده؟

و جواب شنید که:



— نمی دانم چه مرگش است .

مرد ریشو که چاقولی بودن از قیافه اش تنق می زد داد کشید :

— بر محمد و آل او صلوات

همه صلوات فرستادند و او ادامه داد :

— لال نمیری بر امام خمینی صلوات بلندتر بفرست .

گروهی صلوات فرستادند و گروهی سکوت برگزیدند و تنی چند زیر لب زمزمه سر دادند . مرد ریشو از جایش برخاست . مسافران تک تک پیاده شدند ، زنها انکار کلاغهای سیاه درشت بودند با چادرهای مشکی و چشمان سیاه . کل حسن مرد کوتاه قد شکم ور قلمبیده بی کلاه چشمان ریز و نگاه تیزی داشت وقتی پیاده می شد به راننده گفت :

— آقا جان ، این دور و برها ، دهی هست که من بتوانم شتر خرید کنم ؟

راننده دلخور ، چند لحظه هیچی نگفت ، کل حسن تا آمد حرفش را تکرار کند راننده گفت :

— سه ، چهار تا ده این اطراف هست ، می خواهی شتر قربانی کنی ؟

کل حسن گفت :

— نه بابا ، لازم دارم .

و از اتوبوس پیاده شد ، رفت سوی قهوه خانه که انگار مثل قارچ از زمین روئیده بود ، بسا دیوارهای کج و معوج ترک خورده و قوز کرده ، بوی دیزی و ذغال و چای دم کرده فضایی قهوه خانه را انباشته بود .

کل حسن از قهوه چی سراغ دهی نزدیک و شتر را گرفت . قهوه چی که قیافه اش داد

بی زد و دمی است و با دستمالی چرکین استکانها را پاک می کرد گفت : آقا جان ،

جاده ی باریک پشت سر قهوه خانه را می گیری و می روی . سه ، چهار کیلومتر که رفتی می رسی به آبادی ، فکر میکنم چند تا شتر این حوالی باشد ، ننه اصغری یک شتر دارد .

کل حسن پرسید : ننه اصغری کیه ؟

قهوه چی گفت : از اهالی ده است ، اصغری د و هفته پیش در جنگ شهید شد . جنازه اش را که آوردند دست و پا نداشت .

کنار سماور که غل می زد عکسی بر دیوار بود که سید علی خامنه ای را سر نماز جماعت نشان می داد ، بالای آن عکس خمینی بود با چشمهای تیز و ویز و براق که انگار بهمه چیز و همه کس زل زده بود . از نگاهش نمی شد گریخت ، کل حسن یک لحظه عکس را تماشا کرد و اندیشید : مثل میخ نگاهش را می کوبد تو چشم و مخ آدم .

بارها او را با خیلی ها سنجیده بود ، با کارتر ، ریگن ، ضیاء الحق ، گاندی ،

هیتلر ، استالین ، برژنف و با خیلی ها که اسمشان را شنیده بود و عکشان را دیده بود :

— نه ، هیچکدام نگاه زل او را ندارند ، اصلا معلوم نیست به چه فکر می کند ،

در بیشتر عکسهای چشم به پائین میدوزد و هیچکس و هیچ چیز را تماشا نمی کند و یا مثل میخ تیز و تند نگاهش را فرو می کند توی چشم آدمی ، پنداری نگاهش دیوار را سوراخ می کند . کل حسن نشست و دوتا چای قند پهلودنبال هم خورد و بعد زد بیرون .

از کنار جوی آبی که آرام بر بسترش می خزید گذر کرد ، راه باریکه و خاک آلود بود .

ده ، خسته و فرسوده از گذشت زمان ، بر دامان کوه خفته بود ، خانه های کاهگلی رسته بر سینه ی پرفراز و نشیب زمین ، چند کوچه ی باریک با بوی پهن و پشگل ، نشان از زندگی چندین خانوار و دامهایشان داشت . کل حسن به میدانگاه ده رفت . یک بقالی کوچک



و کنارش بساط چای دارچین با تک درختی که زیر سایه‌اش تخت چوبی زوار در رفته‌یی بود با گلیمی بافت قشقائی، گل حسن سلام کرد و روی تخت، کنار یک روستائی که قلیان دود می‌کرد نشست.

روستایی مرد میانه‌سالی بود با چهره‌ی آفتاب سوخته و لبخندی که در صورتش ماسیده بود و پاک نمی‌شد. گل حسن خوش و بش کرد و سراغ یک نفر شتر را برای خرید گرفت، مرد روستائی لبخند ماسیده‌ی بی‌مرکش را بروی او پاشید، نگاهش را بر چهره‌ی وهیکل او سرداد و گفت:

— دو نفر، دو تا شتر دارند، فکر کنم ننه اصغری شترش را بفروشد.

گل حسن به قهوه‌چی چای دارچین سفارش داد و با مرد روستایی ضمن درد دل، از بهای شتر پرسید که چند و چون است، مرد گفت: فکر کنم بشود ارزان معامله کرد.

بعد که باهم اخت شدند مرد حاضر شد با هم سراغ ننه اصغری بروند، ننه اصغری حال و حوصله نداشت. پسرش در جنگ شهید شده بود، حکومت‌برایش یک نامه تبریک و تسلیت فرستاده بود با سه هزار تومان پول، او گفت:

— دو هزار تومان کمتر نمی‌دهم، ۵ هزار تومان می‌ارزد ولی چون یک کمی حساب

ندار است و بعد از اصغری بدردم نمی‌خورد مفت می‌فروشم.

گل حسن سراغ شتر را گرفت که کجاست، ننه اصغری گفت:

— همین اطراف برای خودش می‌چرد.

او و مرد روستایی سراغ شتر رفتند، کثیف و مریض حال می‌نمود، برگشتند سراغ ننه اصغری و چک و چانه زدند، ننه اصغری گفت:

— می‌دانی گوشت کیلویی چند است؟

گل حسن گفت:

— اما نه گوشت شتر مریض، راستی فکر می‌کنی تا شیراز بپریم سقط نشود.

ننه اصغری گفت:

— تا آن سردنیا هم ببری باهات میاد، یک کمی اسهال دارد.

سرانجام معامله جوش خورد، گل حسن دویست تومان تخفیف گرفت، افسار شتر را کشید و راه افتاد.

جاده‌ی شیراز که رسید شتر از راه رفتن باز ایستاد و ترزد، چنان می‌نمود گسه

سخت دل پیچه دارد. او افسارش را کشید:

— هی، راه بیفت حیوان.

اما شتر قدم از قدم برنداشت، گل حسن نهیب زد:

— راه بیفت، من با کسی شوخی ندارم.

باز افسارش را کشید، ولی فایده نداشت، نیم‌ساعتی با شتر کلنجار رفت. تهدیدش کرد، قربان صدقه‌اش رفت اما بی‌هوده بود، داشت غروب می‌شد، فکری بخاطرش رسید و با قدم

کوتاهش پرید و کوهان شتر را چسبید و بالا رفت، سوارش که شد داد زد:

— هی، راه بیفت.

ولی شتر تکان نخورد، گل حسن گفت:

— داری با من لجبازی می‌کنی، حسابت را می‌رسم.

چوبدستی را که از ننه اصغری گرفته بود محکم به کپل شتر کوبید، شتر با سرعت و خشم سر



برگرداند ، کل حسن تند و تیز پایش را دزدید اما کفشش لای دندانهای شتر کیر کرد :
— ولم کن نامرد ، می کشمت .

و چوبدستی را سر شتر کوبید ، شتر دهانش را باز کرد ، کفش مرد از تخت و درآمد ، انگشتان پایش می سوخت ، از پشت شتر پائین پرید ، خون از انگشتانش می آمد ، رفت قهوه خانه سر جاده ، و با قهوه چی ماجرای را در میان گذاشت :

— چطوری این شتر لجباز را ببرمش شیراز ؟

قهوه چی پرسید :

— شتر ننه اصغری را خریدی ؟

و منتظر جواب نماند :

— لجباز و کینه توز است ، ببینم او را زدی ؟

— آره .

— آخ ، کار بدی کردی ، حسابت را می رسد .

— حسایم را رسید ، داره از انگشتان پایم خون میاد ، حالا می کوئی چکار کنم ؟

— با یک کامیون ببرش . شب را اینجا بپتوئه کن ، فکر کنم سحری دوسه کامیون

بیایند اینجا ، راستی واسه چی این شتر را خریدی ؟

کل حسن سرش را تکان داد :

— ماجرایش مفصل است . دادگاه یک نفر شتر جریمه ام کرد . جزو قانون قصاص

است .

قهوه چی خندید :

— امان از دست آخوندها . چکارها که نمی کنند ، باز خدا پدرشان را بیا مرزد که

فیل جریمه نکردند که باید می رفتی هندوستان .

و غش غش خندید . کل حسن هیچی نگفت ، کارد می زدای خونس در نمی آمد ، خشم

درون تنش می جوشید ، دلش می خواست بهمه فحش و ناسزا بدهد . چشمش به عکس خامنه ای

افتاد در نماز جماعت ، گفت :

— تو را بخدا نگاهش کن .

قهوه چی به روی خودش نیاورد ، چند لحظه با سماور ور رفت و فوت کرد . بعد زیر چشمی

عکسها را پائید . کل حسن لجباز و نترس بود ، حرف تو دلش بند نمی شد :

— اینها از کجا آمدند ؟

قهوه چی پرسید :

— کی ها ؟

کل حسن غرزد :

— این آخوندها ، این امام سیزدهم ، اینهمه اعوان و انصارش ، هر جا نگاه می کنی

پراز آخوند است ، ما اینهمه آخوند نداشیم ، انکار مثل مورچه ها زاد و ولد می کنند ،

پنداری مثل قارچ از زمین می رویند ، ببینم واسه چی این عکسها را زدی این بالا ؟

قهوه چی گفت :

— ببین داداش ما حوصله ی در دسر نداریم . سابق عکس شاه را می زدیم حالا

عکس خمینی جایش را گرفته است . اوتاج داشت این عمامه . فردا هم ممکن است عکس

مردی را که کلاه یکی از این پاسدارها را داشته باشد بزنیم آن بالا و یا عکس مردی را با



کلاه کپی آویزان کنیم . اینجا همه جور مسافر می آید و می رود ، سابق ژاندارمها می آمدند ، حالا پاسدارها می آیند ، کمیته چی می آید ، حزب اللهی می آید ، بسیجی می آید ، جهاد سازندگی می آید و بنیادی و هزار جور آدم دیگر ، یک ژاندارم که می آمد و بهانه می گرفت با دوتا چای قند پهلوی و دوتا کلمه ی خوش و بش قضیه جور می شد . گاهی هم اگر ماجرا یک کمی بیخ پیدا میکرد با یک ۱۰ تومانی و یا ۵ تومانی تا خورده سر و ته قضیه راست و ریس می شد . حالا کمیته چی که می آید از من می خواهد که جاسوسی کنم ، تیغ هم می زند ، پاسدار که می آید می بینی چند تا پاسدار مسلسل و ژ - ۳ بدست ، دوسه تا جوان را کت بسته می آورند ، چای می خورند و غش غش می خندند و از کشتن و اعدام این وان حرف می زنند ، بعد هم زندانیها را هول میدهند ، با قنداق تفنگ و ژ - ۳ و ته مسلسل می زنندشان و بار و انت می کنند و می برند ، باز یک کمیته چی سرو کله اش پیدا می شود ، طیآنچه اش را می گذارد روی میز کنار استکان نعلبکی چائیش و پُز می دهد . چه پُزی هم می دهد ، انگار از جنک روس و آمریکا برگشته است ، اما بدتر از اینها حزب اللهی ها هستند که نگوونپرس ، حرف حساب سرشان نمی شود . این یکی را پریروز یک زن و مرد حزب اللهی دادند که بدیوار مقابل بزنم .

قهوه چی خم شد و از پشت پیشخوان عکس خمینی را در آورد که بیشتر از یک متر طول آن بود و عمامه اش بسیار بزرگتر و نگاهش تیزتر . ، خانم به من دستور داد : " می دهی قاب می گیرند ، ترو تمیز نگه میداری و نمی گذاری گرد و خاک روی عکس امام امت بنشیند " . شتر را پشت قهوه خانه بستند و تا پاسی از شب با هم درد دل کردند ، روی د و تا نیمکت دراز کشیدند تا بخوابند ، قهوه چی سیگاری آتش زد ، یک تکه کوچولو تریاک بالا انداخت و پرسید :

— اما کل حسن نگفتی چکار کردی ؟

کل حسن روی نیمکت جا بجا شد و ناله چوبهای نیمکت را در آورد ، گفت :

— هیچی بابا ، گوش یک نفر را گاز گرفتم ، یک تکه ی کوچک از گوشش لای دندانم گیر کرد و کنده شد ، گفتند یارو نقص عضو پیدا کرده و قانون قصاص حکم می کند که ییک شتر تحویل یارو بد هم .

سپس روی نیمکت نشست ، جورابش را در آورد ، خونین بود . انگشتان پایش را ور رفت ، جای دندان شتر روی د و تا انگشتش با خون دلمه بسته ماسیده بود . قهوه چی خندید :

— واسه چی گوش یارو را کندی ؟

کل حسن گفت :

— واسه اینکه زورم بهش نمی رسید . یارو بی خودی به من پيله کرد ، درشت هیکل بود ، یک سیلی خواباند توی گوشم ، منم پریدم و گوشش را گاز گرفتم ، آخ و واخ کرد ، کمیته چی ها سرو کله شان پیدا شد . بعد هم رفتیم دادگاه ، ما را از کمیته بردنند دادگستری ، آنجا یک آخوند چشم زاغ این حکم را داد ، به من گفت پول شتر را بده و بیرو اما من گفتم حالا که حکم کردید یک شتر تحویل بد هم خود شتر را می خرم و می آورم ، ازم ضمانت گرفتند و راه افتادم تا شتر بخرم .

قهوه چی خمیازه کشید ، سیگارش را خاموش کرد و یک تکه کوچولوی دیگر بالا انداخت ، شروع کرد به چرت زدن ، کل حسن پلک بر هم نهاد اما خوابش نبرد ، یاد احمد



روژه خوان محله افتاد که حالا شده بود کلانتر محل ، تا پیش از انقلاب مثل موش مرده بود ، د و سه بار با هم عرق سگی خورده بودند ، بعد از انقلاب انگار نه انگار کل حسن را می شناخت :

— اصلا فکرش را نمی کردم اینقدر پررو باشد ، اینقدر زنباره باشد ، می دانستم شکمباره است ، مرتب زنهای چاق و چله‌ی سفید بی شوهر را صیغه می کند و می گوید اینکسار ثواب دارد . د و تا پاسدار هم ازش محافظت می کنند ، شده است همه کاره محل و رئیس کمیته ، یادته قبل از ماجرای شتر ، یکروز سلامش دادم چنان وانمود کرد که مرا نمی شناسد ، یک روز پته اش را روی آب می ریزم خیال می کند همیشه تفنگ بدست همراه خواهد داشت ، د و سه بار که با هم عرق می خوردیم تلویزیون رقص و آواز داشت ، با چشمان هیزش صفحه‌ی تلویزیون را می بلعید و می گفت : ببین ، آن تپل و مپل جان می دهد که صیغه برایش بخونی حالا هم همه اش دنبال زن شهید است که صیغه کند ، عجب دنیائی شده اینها از کجا پیداشان شد . . . حالا باید من د و هزار تومان بسلفم که چی ، یکذره گوش یارو را کنده ام .

دلش پر خون بود و فکر می کرد مثل یک شتر کینه توز شده است و در گنه وجودش نفرت را احساس می کرد .

دم دم صبح کامیونی رسید ، کل حسن با هر تلاش و زحمتی بود شتر را بار کامیون کرد و بشیراز آورد . وقتی کامیون دم در داد گستری شیراز رسید ، با کمک راننده شتر را پائین آورد ، شتر حال درست و حسابی نداشت ، پاهایش را تا کرد و نشست کنسار پیاده رو ، کل حسن دوید توی داد گستری و سراغ قاصی چشم زاغ عمایه بی رفت . شتابان وارد اتاق شد

— سلام حاج آقا ، من شتر را آوردم .

قاصی گفت :

— خوب ، تحویلش بده به قاسم علی .

کل حسن گفت :

— نه ، من تحویل او نمی دهم . تحویل شما می دهم .

قاصی او را ورنه از کرد ، دریافت بود لجباز و سمج است ، گفت :

— ولی من چکارش کنم ، این شتر مال قاسم علی است در ازای گوشش .

کل حسن گفت :

— این بمن مربوط نیست که با شتر چکار کنید ، شتر دم در داد گستری است .

قاصی گفت :

— عیبی ندارد آقا جان .

و یک پاسدار صدا زد و گفت :

— شتر را از این آقا تحویل بگیرید و قاسم علی را احضارش کنید و پس از اخذ

رسید شتر را با و بدهید .

کل حسن با پاسدار راه افتاد . از در داد گستری که بیرون آمدند شتر خسته

و بیحال و اسهالی همچنان نشسته بود دم در و نشخوار می کرد و عده‌ای زن و مرد و بچه

دورش جمع شده بودند . . .



پای منبر

از آنجا که اکثر هموطنان مقیم خارج از کشور بعزت و ری از وطن از فیض سخنان گهربار "امام امت" محروم مانده اند لذا تصمیم گرفتیم از این شماره با استفاده از رسانه های عمومی داخل کشور بخشی از فرمایشات ایشان را عینا نقل کنیم تا بگفته مشکینی رئیس مجلس خبرگان د وارد ور "از مقام والا و عظیم و نورانی و گرم" حضرت امام استفاده کنند .

تاج های سر امام!

از سخنان امام خطاب به نمایندگان مجلس خبرگان (نقل از کیهان ۵ مرداد ۶۲) من قبلا عرض میکنم که من از اینکه اینجا نشسته ام و آقایان در آنجا هستند نه شما آقایان که تاج سر من هستید . دیگران هم همینطور . من از این شرمنده هستم (گریه حضار) و امید عفو از محضر آقایان دارم
خوف امام از جهنم!

" . . . من خوف این را دارم که مردم بواسطه امثال من به بهشت بروند من خوف آنرا دارم که آنها برای خاطر ما و شنیدن حرف ما به بهشت بروند و ما برای اینکه خودمان مهذب نبودیم به جهنم و آن خوف زیادی که من دارم این است که ما روبرو بشویم با آنها ، ما در جهنم باشیم و آنها در بهشت باشند"
ما فاسدیم!

یک قصه ای را که برای من نقل کرده اند که یکی از تجار پیش یکی از علمای بزرگ ، حال که بوده است نمیدانم رفته است و گفته است که آقا اگر پشت کتابی یک چیزی نوشته اند بما هم بگوئید کتابها معلوم است . اما اگر پشت کتابی چیزی نوشته اند که شما از آن مطلع هستید بما هم بگوئید . برای اینکه ما می بینیم که شما ما را دعوت میکنید به خیر و صلاح و خودتان نیستید اهلش . معلوم میشود که یک مطلب دیگری در کار است . آن آقا گریه کرده است از قراریکه گفته اند و گفته است حاجی هیچ چیزی دیگری نیست و ما فاسد هستیم"

دنیای مذموم و دل بستن به یک پارگی (۲)

" دنیای مذموم همین است که انسان توجه داشته باشد ولو به یک تسبیح ، ولو بیک کتاب ، چه بسا که دل بستن یک کسی ، به یک تسبیح و یک کتابی بد نیا بیشتر توجه کرده باشد تا دل بستن یک کس دیگری ، به یک پارگی و باغی و گذا ."
فکر آخر شب!

" نباید ما خودمان را گول بزنیم . بنشینید آخر شب فکر کنید . محاسبه یکی از اموری است که در سیر انسانی باید باشد که در آخر شب فکر کند به این که نمی گویم



در من هست، من هم پائین تر از دیگران حساب کند انسان به اینکه، تو امروز که با این آقا
اختلاف داری . . .

بچه‌های قزوین و مساله خطرناک!

یکی از علمای قزوین رحم الله تعالی گفتند که من رفتم بالای سر یک کسی که
محتضر بود او گفت به من که این ظلمی را که خدا بمن کرده است به هیچ کس نکرده است.
برای اینکه من این بچه‌ها را با ناز و نعمت بزرگ کرده‌ام، حالا دارد مرا می‌برد و ایمن
مساله خطرناک است برای انسان .
انسان و خرهای فضول!

" و گاهی این شیطان کاری میکند که انسان خودش را به فلاکت برساند که رقیبش
را به فلاکت برساند . شما آن قصه را شنیدید که یک نفر، یک بنده‌ای را داشت و او را محبت
کرد و بسیار محبت کرد و بسیار تربیت کرد و بعد گفت من در مقابل این همه محبت که به تو
دادم فقط یک خواهش از تو دارم و او این است که بیا بالای پشت بام این همسایه من که
رقیب من است سر من را ببر، انسان یک همچو موجودیست که حاضر است سرش را ببرد که
رقیبش از بین برود، و با اصطلاح بومی ما این است که خرد یزه که یک قسم از خرهای
فضول است خودش را به چاه میاندازد که به صاحبش ضرر بزند انسان یک همچو
موجودیست، موجودیست که ابنیاء نتوانستند این را انسان کنند الا بعضی اشخاص."
(نقل از مجله پیام امام، شماره ۳)

از فرمایشات امام در مراسم عید نیمه شعبان خطاب به سران دولت: (نقل از کیهان ۱۸
خرداد ۱۳۶۲)

برهان و ضرورت عقل!

" شما ملاحظه می‌کنید که بر حسب ضرورت یک کسی که مرده است از او به انسان
ضرری وارد نمیشود لکن الا بعض اشخاص دیگر که اگر چنانچه در یک قبرستانی باشند
و کسی نباشد یا با یک مرده‌ای همجوار باشند و کسی نباشد یا با یک مرده‌ای همجوار
باشند در فسالخانه و تنها باشند می‌ترسند برای اینکه آن برهان ضرورت عقلی به دل نرسیده
است."

حزب بهائی و آقای شوروی!

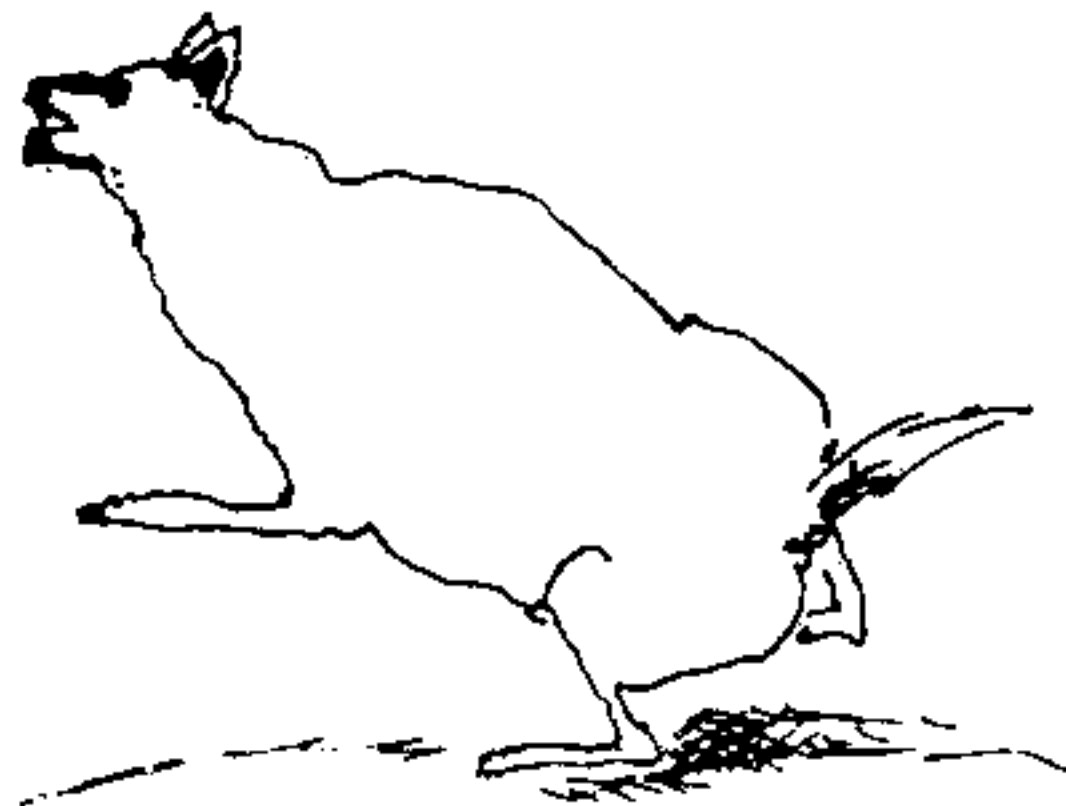
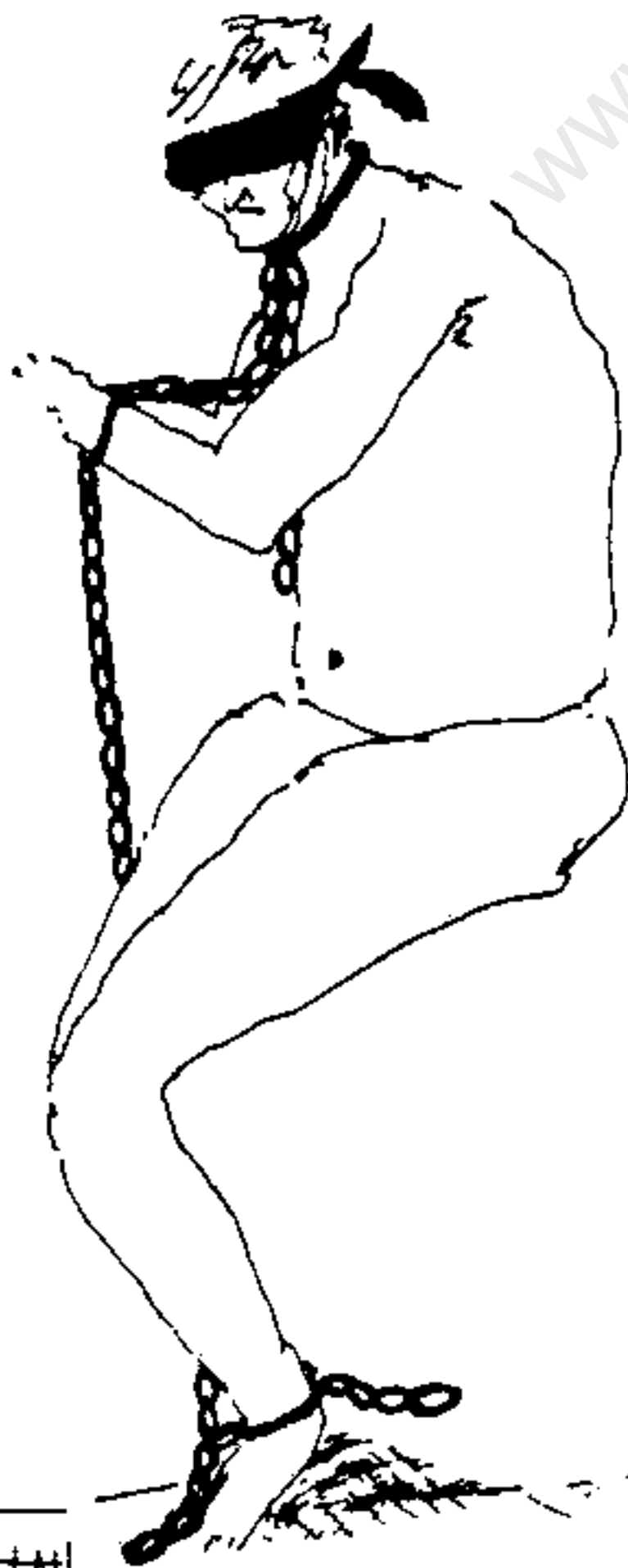
" . . . اینها مسایل دارند حزب توده را خودشان آمدند همه حرفاشان را
زدند و سابقه دارند اینها - بهائی‌ها - یک مذهب نیستند یک حزب هستند یک حزبی
که در سابق انگلستان پشتیبانی آنها را میکرد و حالا هم آمریکا دارد پشتیبانی میکنند
اینها هم جاسوسند مثل آنها . . . حزب توده هم مادامیکه توطئه نکرده بود مادامیکه
اشتغال به توطئه‌اش زیاد نشد البته تحت نظر بودن اینها که چه میکنند چون سابق
داشتند اینها ولی مادامیکه نزدیک نشد این توطئه‌شان به خیال خودشان به خیال فاسد
خودشان به ثمر برسد آنوقت بود که . . ."
این است که طرفدار اینها شما آقای ریگان هستید و طرفدار آنها آقای فرس کن شوروی
هست . . ."



شین آسدی پور



طرحهای زندان



۱۵

۱۵



طرح های زندان

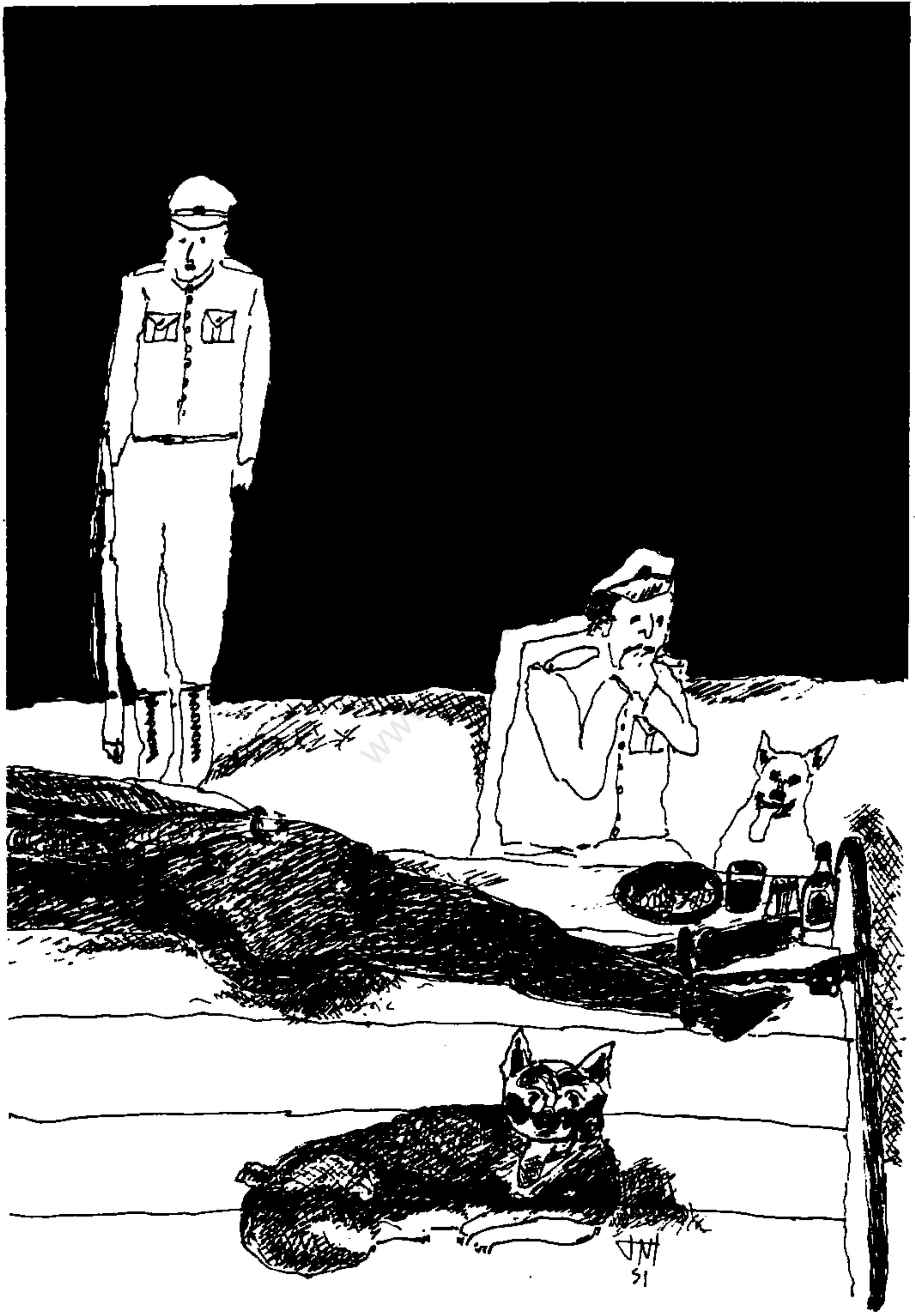
چند طرح از
بژن اسدی پور

کتاب « طرح های زندان » را از زمستان ۱۳۵۳ شمسی
روی دیوارهای سلول ام در زندان کلبه ساواک شروع کرد.
این طرح ها را به هم سلولی ام زنده یار معظمی جوان خوشدل تقدیم می کنم



۱۳۵۳
۱۵







PERSIAN JOURNAL FOR
SCIENCE AND SOCIETY
ALEXANDRIA, VA., 22307
P.O. BOX 7353

Bulk Rate
U.S. Postage Paid
Alex., Va.
Permit # 384

